

منهاج العابدین

۱۰۷۷۸

بازدید شد
۱۳۸۴

۱۱۴۵۳-ن

کتابخانه مجلس شورای ملی



شماره ثبت کتاب

۸۷۹۳۸

کتاب ترجمه منهاج العابدین

مؤلف عبد القادر گیلانی

موضوع ترجمه عبد العالی طبیب العلماء

شماره قفسه ۱۰۷۷۸

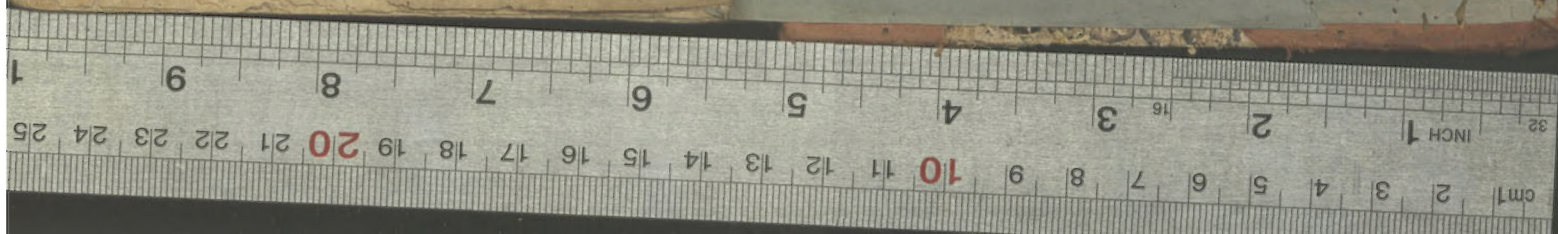
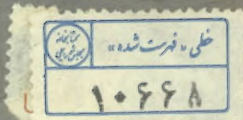
خطی « فهرست شده »

۱۰۶۶۸

منه به او بدین



بسم الله الرحمن الرحيم **در بیان** **در بیان** **در بیان**
 بعد حمد خدا صلوة محمد مصطفی و آل و اصحاب با صفا برادران
 کاین کتاب منهاج العابدین معینا علیه الله العالی علی بن ابی الصنف
 فرموده و در پیوسته است **در بیان** **در بیان** **در بیان**
 بدانکه چون فهم عبارت عربی بر بعضی برادران ما
 مشکل بود اگر تریز اسان باشد فهم میدان سخن یاری
 اسان تر و بدل نشیند و تر خواهد بود از لفظ عربی
 اندک در لغت بیچانه اگر چه معلوم بود البت لفظ با
 سر معنی و واسطه فهم آن کرد و لیکن در زبان
 خود شیوه واسطه لفظ و دل نشیند و فهمیده کرد و
 گویند لفظ در میان نیست باقیضا و این نکته ترجمه
 آن بسیار سی نیز تو ششم بنام خواجه میران بخشد



حقیقتاً چنانچه در نفس الامر ثابت است بخود و هم
 و خیال نیست و عالم نوبدا شده است و پس از پیدایش
 نابود شونده است و پیداکنده وی خداست که همیشه
 بود و همیشه باشد و خود بخود است و یکی است و زنده است
 و انا و توانا و خواستگار که تا آخر است کندی و جبر و انظار
 بود و کونینده و شونده و بیننده است بر پیرا و از محال
 است بود همیشه بود و چرخ و ریاست وی نو پدید
 نیست و صفات تن مثل سیاهی و سفیدی ندارد
 و صورت ندارد و حد و نهایت ندارد و در بالا و پائین
 و پس و پیش و چپ و راست بنود و بجای ندارد و
 در روز و شب و ماه و روزی نکند و در جبری بوی در
 پیکری تا اندازد کار را منجالی بنود و در کار نیا
 و با غیر خود یکی نکرد و در جبر و در نیاید همه بزرگها

عالم از او کونیند
 هر چه که خواهد
 و آنست حق و است

اوراد و نور

۱۰۶۶۸

اوراد و نور است و از هر نامی که پاک و زانی قیامت
 خود را بهر منان نماید او است بنده کننده هر چه خواهد و انا بنده
 تا هر چه خواهد کند چنانچه بر دل از من خود و هر چه کار او را
 من و بخشن چندی حاکم که در این است که من و بخشن
 من اگر کرده و بدو همان که طرح از وی بازو شده و عقل را در این
 من و خلی نه و برود و کار عالم را در شمس کند که هر چه خواهد
 بکنند و برادر پیغمبرانی وی نروند و هر یک را و صفای که در
 شده اند استاده و بکار یک فرموده و اطاعت منها
 و قوت انسان طاعت و غذای انسان است و از وی
 و پاک و از خوردن و نوشیدن مفرقه و از آن میان
 چهار فرشته اندازد که بزرگتر و بزرگتر و بزرگتر و بزرگتر
 میل که پیام گذار و روحی رسان و امور کار در استیانت
 و میکاشل که پیماننده روزیها و قیامت است و استاده و نما

و اگر فصل کرده و مهر و سبب بر پا ایستاد و بیا مت
و بر اگر نشین مرو است و عز اسل که قبض کننده
الروح و ستاینده جانها است و حق تعالی را کتاب
نهاد است بر بر عمر ان خور در ستاره رو ین و نشر
لعل ت و نوحید صفات خود را ان بیان کرده
و حق تعالی را جز نیامی که در نشر ای نمی توان ان خواند
بجای عقل بردی نامی نمی توان نهاد و کر و ار را بند
کان که بعد ت او و پیدا شدن است و نیک و بدی
هر تقدیر روی و از نیک را می و از بدی نه و بعد کار
نیز تقدیر تدریج و اختیاری داشته است که بدان کار
میکنند و راه است نمایند است و که را کننده
است و اعتقاد باید کرد که عذاب قبر را قادر است
و بکار انرا کنند و در حیث قرن طی حاضر انرا نیکو

کردار

۱۰۶۶۸

کردار سوال مشکند و نیکو حق است و هر چیزی که بغیر
صلی الله علیه سلم از رو ز میا است خبر داشته
حق است و بر ای نمی توان حق تعالی مرو ند و انرا که نزد
باز و کر ز نده کرد ان نیز ان حق تعالی در بر کنید کرد
نار نندگان تا معلوم شود و مقدار نیک و بد حق تعالی
سید و حق تعالی از ندگان نیک و بد حق تعالی که رو ند و حق
و گدای که در روی کرد دار نیک و بد کان تا نمی توان رو انرا
ان مسلمان از ای بد است و که انرا از ای بد است و حق تعالی
حق تعالی و بهر اگر فرو ای قیامت برود و روح
نمی تواند و تأخیر خلایق را از انجا بکشد و اینها حق است
و شفاعت بغیر ان و اولیا حق است و نیت خوف
و روح حق تعالی است و روح امروز موجود ند
و انرا باقی بمانند و ایمان را ست و نیت بغیر است
همیشه

بدل د کولای وادون سربان بدان د امان و اسلام
 یکی است و در ایمان انسانیت تعالی بناید گفت
 و شک در و را بدان راه بناید واد و کناه و کبر و کون
 را از اهل ایمان برادر و کناه سکاران نمیشود
 روح نباشد اگر چه بی تو به از عالم بگذرد و برود و کار تقا
 کفر را به بندگان بخشد و کناهان و بگذرد و نیست او است
 خواهد بخشد و هر که خواهد بگوید و اگر خواهد بر کناه صغیره
 بگوید و خدا تعالی بیغما برادر از فرساده مجرات پروت
 ایشان بند کرده و اول پیغمبران آدم و ابراهیم و ایزد
 صلی الله علیه و سلم و در شمار پیغمبران بر عددی معین
 ایشان و پیغمبران در روز مکه و کناه نور زنده و مکرر
 ان شوند و هر که پیغمبران محمد است صلی الله علیه و سلم
 و وی پیغمبر تمام عالم است و معراج وی بین دو جهان

بود

۱۰۶۶۸

بود یا آسمان تا جای که خدا خواست حقیقت و غیر
 یعت وی کما ملترین شریعت است و دین وی تا
 سخن و دنیا است و امت وی بهترین امت است
 و یاران او برتر از کترین امتند و چهار بار با صفای وی تا
 صفترین دیگران هستند و بعد از ایشان با
 بی عمر و بیشتر و بعد از ایشان اهل بدر پس اهل احب
 اهل حد و بیعت الرضوان و فاطمه و حسن و حسین یعنی
 زبان هستند و حسن و حسین سرین جوانان هستند
 خلیفه اول ابو بکر دوم عمر سوم عثمان چهارم علی
 رضول الله علیه و سلم و خلافت بعد از پیغمبر صلی
 علیه و سلم می رسد به بعد از آن ملک و امیر و حاکم
 پیغمبر را برز ابلیس با و میباید کرد و محبت کرد و ترسان
 و احادیث بفکر و رای خود نظر کند گاهی بر راه خطا

و در ایشان ترسید خلافت است
 و در ایشان ترسید خلافت است

نیز بود و در آن خطا معدوم شد و ای قبله اگا
 و شاید گفت و همگی را بحضرت لعنت
 نباید کرد مگر آنکه بعضی معلوم شود که کافر بوده و
 خواص بشر بهتر اند از خواص فرشتگان و عوام
 بشر بهتر اند از عوام فرشتگان و مراد بخواص
 ابتدا اند و از عوام اولیاد بر غیر کاران و کرامات
 اولیاد حق است و هیچ وجهی بر مرتبه ی بر سر و بنده
 بر مرتبه ی نرسد که حکام دین و تکلیف شرع از وی
 قطا کرد و در خصوص قرآن و امامت محمول بر ظا
 بر بود و الا بحکم ضرورت و نه صلب طینت که گویند
 ظاهر آن مراد نیست کفر و اطاعت و دروغ عارضند
 کان مرده بار او صدقه دادن از ایشان یعنی
 و قبول دعای بندگان حق است و در پس هر مسلمانی

اگر چه عقل

خواهد داشت و الله تعالی ما حاصل شود و مرزا علم بدین برین
 دانستی جمله آنچه محتاج بودی بکبر و ان جابجه طهارت و
 صلوة و صوم پس اگر دی فریضه خدا تعالی را در باب علم
 و از جمله علماء امت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم شد
 اگر عمل کنی برین علمی که آموخته مرزا شرفی عظیم و علم تراقیتی
 بی اندازه حاصل شد و این عقبه را قطع کردی و پس شیت خود
 گذشته و مرزا ثواب بی اندازه حاصل شد و لا حول و لا قوت الا
 بالله العلی العظیم **عقبه دوم و ان عقبه توبه است** پس این توبه
 واجب است ای طالب عبادت که توبه کنی و دو توبه است
 دو چیز است یکی آنکه تا ترا توفیق شود بر طاعت کردن که شومیت
 مرادی را از طاعت محروم کند و خذلان و خواری باز آرد از آنکه
 قید کنان مرادی را از رفتن سوی طاعت مانع است و مضر
 بودن بر کنان سبب سیاهی دل است که در آن تاریک کرد
 که هرگز خلاوة و لذت عبادت نیابد و اگر نه آنکه رحمت خدای تعالی
 بودی شومیت کنان مرادی را بکفر و شقاوة کشیدی پس چگونه

کنان

القلب اذا اقصى لا يترك
 اذا اقصى يعني حزن دل
 سخت شده باک تداو حزن
 کت ه کند ص

توفیق طاعت باشد مگر کسی که در این دنیا و آخرت دل
 راه یا بد بوی خدمت کسی که او بر مصیبت مصر است و بر جفا
 مقیم است و چگونه نزدیک کند بنا جات کسی که او بنجاست
 معاصی ملوث است در خبر است از رسول صلی الله علیه و آله وسلم
 که گفت بنده چون دروغ گوید هر دو فرشته از وجود او شوند
 از تنهایی و کندگی که از دامن او پیرون آید پس اینچنین زبانی
 چگونه شایسته ذکر خداست که او را نند لاجرم آنکه مصر است کم
 باشد که او را توفیق بر عبادت شود و اگر بر سبیل نذر توفیق
 یابد که او را عبادت کند بزرگوار است بسیار کند و در آن حلاوتی و صفای
 نیابد و آن سه شوی گناه و ترک توبه است راست گفت
 آنکه گفت که چون توبه قیام لیل و صیام نه قیام نتوانی کرد
 مجوس که گناهان ترا جسد کرده اند **سبب دوم**
 برای وجوب توبه آنست تا عبادت تو قبول افتد از آنکه خداوند
 دین هر چه بدیون قبول نکند و این از آنست که توبه کردن
 معاصی و خست نمودن در حضان فرض عین است و جمله عبادت

مهر یون
 و در حداد

الحکم

که خواهی کرد و فعل است پس چگونه قبول کند از تو فعل یا در ضمن
 عین در کردن تو و چگونه روا باشد که ترک کنی حلالی و حرامی
 و مصر باشی بر جرایمی و چگونه مناجات کنی با خدا و نذ خویش
 و از خواستهای که او بر تو خشمگین باشد نیست حال
 کن هر کارانی که مصر باشد بر کنایان **سوال** اگر کوی کجاست
 معنی توبه نضوح و حد او و جرمی باید کرد بنده را تا از جمله
 گناهان پیرون آید **جواب** بدانکه توبه علمی است از علمای
 دل و حاصل و بقول علماء حرام هم اند باک کردن دست
 از گناهان و خشنوع من رضی الله عنه در حد توبه چنین گفته است که
 توبه ترک کردن اختیار کنایه است که مثل آن گناه از روی نذر
 در از روی صورت از وی در وجود در آمده باشد و اینکه ترک کرد
 از عطف و خوف خداست که ترک کرد پس بدانکه چهار شرط است
 اول ترک اختیار گناه است بعزم کردن بجرم دل بر آن که
 بار دیگر کنایه بی نخواهم کرد اما ترک گناه که در دو در خاطر او این
 باشد که شاید این گناه باز کرده شود تا نسیب نباشد بلکه بپزد

توبه را

پرسش کنند با شد از کناه دوم توبه کند از کناه که مثل آن کناه
از در وجود آمده باشد از آنکه اگر مثل آن کناه وقتی نکرد
تا بنباشد بلکه متنی باشد نه بینی که رسول صلی الله علیه و آله
نموان گفت که تا بنباشد بود از کفر بلکه متنی بود از کفر از آنکه کفر
سابق نداشت و عمر رضی الله عنه را توان گفت که تا بنباشد
از کفر از آنکه کفر سابق داشت سوم آنکه کناه که از در وجود
آمده است مثل آن کناه باشد که ترک اختیار او میکند آن
مانند از روی منزله و درجه باشد نه از روی صورت نه بینی
که اگر سببی از کار مانده که زنا کرده بود و قطع طریق کردن
خواهد که از آن توبه کند توبه او درست بود با آنکه وقت توبه
کردن بر زنا و قطع طریق قادر نیست زیرا که در توبه سببه
نشده است **سوال** اگر گویی که او را ممکن نیست ترک اختیار زنا
و قطع طریق چون این ساعت بر آن قادر نیست پس صحیح باشد
صفت کردن او را بدین که تارک است مرزنا و قطع طریق بلکه
عاجز است **جواب** ولیکن از آنکه قادر است بر کناهی که

مشترک کردن خستیا کناه در مقبل و قسبان مانند در گذشته
و دست بردارد بضرع و زاری در بخت ندامت او موجب توبه است
پس این روی که او باعث است بر توبه و را با نام توبه ذکر کرد
سوال اگر گویی چگونه ممکن شود مرادی را که اصلاً از روی
کناهی صغیره و کبیره در وجود نیاید و اینها که شریفترین خلق اند
در ایشان اختلاف است که این درجه یافته اند یا نه **جواب**
بدانکه این کاریت ممکن نه دشوار لیکن کسی را که خدا یغالی
او را روزی کند و توبه بر سر توبه است که کناهی بقصد غم
نمند اما اگر سهو و یا خطا کناهی کنی آن از تو نحو است و این
نیک آسانست بر کسی که خدای تعالی او را توفیق دهد **سوال**
اگر گویی که مرا از توبه کردن این باز میسر دارد که میدانم که
نفس من سرکشست باز در کناه خواهد افتاد و بر توبه ثابت
نخواهد ماند پس در توبه کردن چه فایده بود **جواب** بدانکه
این جمله غرور شیطان است از کجا دانستی که تا از زمان که باز
کناهی زنده خواهی ماند شاید که پیش از آنکه کنایه تپ

بمیری اما اینکه حاجتی از بازافتن در کفایت بر تو نیست
بصدق توبه کنی و تمام گردانیدن بر خداست اگر تمام
گردانده شود المطلوب و اگر تمام نگردد باز باری کنایان گذشته
امر زیده شود و از آن لیکلی پاک سندی نماید بر تو مگر همین کنای
که جدید کرده شود و این سودی است بزرگ و فایده است
بسیار پس بر تو باد از خوف بازافتن در کنایه از توبه
امتناع نکنی که ترا قطعاً توبه کردن یکی از دو فایده حاصل
و اَقْدَرُ الْمُتَوَقِّعِ لِلْإِتْمَامِ **اما** طریق پسران آمدن از کنایان
و خلاص یافتن از خصمان بدانکه کنایان همه سه نوع است
اول ترک گرفتن آنچه خداست بر تو واجب کرده است
از نماز و روزه و زکوة و خیران پس پسران شدن از
مثل این کنایان بلکه قصاص کنی ازین جمله بقدر امکان آنچه
توانی نوع دوم کنایانی که میان تو و میان خداست
چنانکه خورون شراب و ربو او شنیدن فراموشی و مانند
این پس سرون آمدن از مثل این کنایان بدان باشد که

پشیمان شوی و غرم محکم کنی که پیش ازین خواهی کرد
نوع سوم کنایانی که میان تو و میان بندگان
است و این دشوار است و کار درین صعبتر است
و این بر انواع است در مال باشد و یا در نفس باشد و یا در
تن باشد و یا در زن و کینه باشد و در درون باشد
اما آنچه در مال جنس آن باشد واجب است که
باز بر خصم رو کنی اگر ممکن باشد و اگر ازین عاجز
باشی از جهته فقر و عدم از خصم بجای بخواه و اگر خصم
غایب باشد و یا مرده باشد بروح او صدقه کن
و اگر نتوانی نیکی بسیار کن و بخدای تعالی باز کرد
بتضرع و زاری تا او را بکرم خود خوشنود گردانند
در روز قیامت **اما** آنچه در نفس است بر او لیکن
بگو تا قصاص کنی یا از سران بگذرند و اگر عاجز باشی
بخدا تعالی باز کرد تا خصم را خوشنود گردانند و **اما**
آنچه در تن است یعنی غیبه و بهتان و ستم واجب است که

خود را پیش کسی که غیبه او کرده و یا همتن گفته یا ظلم
خود را دروغ زن کنی و از وی بجای خواهی اگر ممکن باشد
و این جایی است که از زیادت شدن خشم او امین
باشی و اگر از این است که چون بگوی غضب زیاد
شود بخدا تعالی باز گرد و برای او امرش بسیار بخواد
و اما آنچه در زن و کنیز کسی باشد از آنست که بجای
بخوایی و ظاهری بکند طریق آنست که بخدا تعالی باز گرد
و تضرع کنی و طاعت و خیرات بسیار کنی تا روز قیامت
او را از تو خوشنود گرداند و اگر امین باشی از زیادت
شدن خشم بجای بخواد و لیکن این نادر است **و اما**
آنچه در دین است یعنی اگر کسی را بتکفیر یا بدعت فرموده
باشی یا کراه کرده یا کواهی دروغ داده این دوا را
تراست باید که تو پیش آنکس خود را دروغ زن کنی و اگر
ممکن شود از وی بجای خواهی و اگر نه بخدا تعالی باز گرد
و بیشانی بسیار خوری تا خدا تعالی از تو خوشنود گرداند

حاصل کار آنکه آنست بدانچه ممکن کرد و خصمان را خوشنود
کنی و آنچه توانی بخدا تعالی تضرع و صدق باز گرد
تا روز قیامت ایشان را بکرم خود از تو خوشنود گرداند
امید فضل خدا تعالی آنست که چون صدق بنده بداد
خصمان او را از حسرت رحمت خود خوشنود گرداند
بس آنچه گفته شد چون عمل کردی و بر ترک کنانان بکلی
دل نهادی در آینده از همه کنانان بیرون آیدی و اگر بر
ترک کنانان عزم کردی ولیکن گذشته را قضا
نکردی و خصمان را خوشنود نکرد و ایندی هنوز ختاب
باقیت و کنانان دیگر امر زیده کرد و و الله المعین
فصل پس یقین بدانکه این عقیده دشوار است
و کار او مهم است و خطر او بزرگ است تا روایت کرده اند
که ابو اسحاق اسرفانی رحمت الله علیه از علما را سنج بود
گفت سبی سالت که از خدا تعالی توبه نصوح میخواستم
و مستجاب نمیشد وقتی بر سبیل تعجب گفتم سبحان الله یک

حایت سالت که بر او انیسو و در خواب دیدم که گویند
 تعجب کنی و نمیدانی که چه میخواهی آن میخواهی که خدا
 تعالی ترا دوست گیرد و قوله تعالی ان الله يحب المتوكلين
 و يحب المتطهرين و این حاجت نه حاجتی جز در و
 اندک و نه بیتی اینچنین مذکور را که بچشم کل تمام
 داشتند و مواظبت کرده اند در کار دین و صلاح
 کردن دل و نوشته بر گرفتن از برای احسنه و اما ضرری
 که در نا کردن توبه است اینست که اول گناه سختی و سیاهی
 و آخر او کفر و بدبختی است لغو و بایسته مناسبت با هر خود را
 از گناه و فراموشی کن حکایت ایلیس و بلعم با خود را که
 اول کار هر دو گناه بود و آخر کار هر دو کفر و کس بر تو
 پا و به بیدار شدن و هجد کردن شاید که از دل خویش قطع
 بتوانی کرد و سپاس کردانی ازین بار کردن خود را و بخیر
 مباحث سختی و سیاهی دل را و تا مل کن حال خود را یکی
 از علما گفته است که سیاهی دل از گناهان است و علامه

ای بیست خداست
 دوست میدارد توبه
 گفته کار او دوست
 میدارد پاک کند کار را

که اصرار بر گناه است

سیاهی دل است که از گناه کردن ترسی و از عاقبت کردن
 لذت نیایی و اگر نصیحتی شنوی در دل تو اثر نکند پس
 بر تو با و که گناهان را خوار نداری از آنکه بیا باشد
 که تو خود را تائب پذیری و مضر باشی بر کسیر با کمش
 بن حسن که یکی از ابدالان بود که روایت کرده اند
 که گفت یک گناه کردم چهل سال است که بران میگیرم کفشد
 چیست آن گناه یا ابا عبد الله گفت برادری زیارت
 من آمده بود برای او ماهی خریدم و وقت دست داشتن
 پاره خاک از دلو را خانه میسیدم و تصرف کردم این
 گناه باشد بخت غافل مباش و با نفس خود حساب کن
 و در توبه تعجیل کن که اجل نهان است و دنیا فریبنده است
 و حال پدر خود آدم صلوات الله علی بنی و علیه السلام یاد
 کن که خدا تعالی او را بید قدرت خود آفرید و روح خود
 در روح کرد و بر گرد نهادی فرشتگان کرده در بهشت خود
 در آورد و نکرد و او مگر یک گناه کرد و نذا او انچه کردند

و در ششم از آن روز
 بشمار کردی اجابت
 خصم بسته م و نه
 کردم ۳

تا را باین روایت کرده اند که خداوند تعالی گفت ای آدم چگونه
همسایه بودم من ترا گفت نیکو همسایه بودی بارت گفت
یا آدم بیرون رواد جوار من و تاج کرامت را از سر دور
کسی که پیش برانی من کند و همسایگی من نباشد تا چنین
گفته اند که برکنا خود صد سال بکبریت تا خدا تعالی توبه
او قبول کرد و آن یک کناه او بسیار مزید و انجیل با کسی
که او خلیفه اوست و پیا میسر اوست و برگزیده اوست
و یک کناه هشت نکرده است پس چگونه باشد حال کسی
و دیگر با کنا هشتاد و یک بار بکبریت و انجیل با کسی است که
صد سال بکبریت و توبه در استغفار کرد و چگونه باشد حال
کسی که برکنا مان مصر است و بد آنکه اگر توبه کردی و با کناه
افتادی و توبه را شکستی باز در حال توبه کن و با خود بگو
شاید که پیش از آنکه باز کناه کنم بمیرم همچنین دوم بار سوم
بار چهارم بار و هر بار که کناه میکنی توبه میکنی و در توبه
کردن عاجز تر از کناه کردن میباشی و بمنع کردن شیطان

از توبه کردن باز نایست ز نشیده که رسول صلی الله علیه و آله
و سلم فرموده است که بهترین تناسلی است که چون کناه
بسیار کند توبه بسیار کند یعنی باز کرد و بسوی خدا تعالی
پیشانی داد استغفار و با دو گن قول خدا تعالی و من
یعزل سوز او و یطعم نفس ثم یستغفر الله یجد الله
عفو را رحیمای هر که کناه می کند پس آمرزش خواهد
خدا تعالی او را بسیار مرزود **صل** حاصل کار در باب
توبه آنست که چون عزم درست کردی بر ترک کناهای
جانبی خدا تعالی از دل تو دانست که پیش ازین کناه می کردی
کرد و حضرات را بقدر امکان جتن خود کردی و فرایض که
از تو فوت شده بود بقدر امکان قضا کردی و در باقی
عمر در تضرع و زاری بخدا تعالی باز گشتی پس عسی
یا کون و جامه پاک بپوش و چهار رکعت نماز بکن
محضور دل پس روی بر زمین نه در جایگاهای عالی
که بخدا تعالی ترا کسی نپند خاک بر سر کن در روی

که آن بهترین است

خویش در خاک مال غشیه کرمان و دلی بریان برانند
و با و از ملذکایان گناه خود را یاد کن آنچه با و آید که در عمر
کرده باشی بگو و نفس خود را ملامت کن که ای نفس
وقت آن آید که تو بکشی و بخدایتی باز گردی و یا خود
طافه آن داری که بر عذاب خدا تعالی صبر خواهی کرد یا
چیزی داری که ترا از عذاب خدا تعالی مانع خواهند
و مثل این کلمات بسیار گوئی و بگری پس هر دو دست
خود را بر دار و مناجات کن که الهی بنده گریز بای تو بر در
توانده است از من بگرم خود عفو کن و بفضل خویش مرا قبول
کن و بنظر رحمت خود سوس من بگریار پس مرا بیا مرز و جمله
کنان گذشته مرا و گذار و آنچه از عمر من باقیست تا مرگ
از کنان نگاهدار که خیر در قصه قدرت تو است و تو با بخشه
و بخشنده پس این دعا بخوان یا مجتبی عظیم الامور
و یا منتهی همهم المهور من یا من اذا اراد امرأ
فاتما یقول له کن فیکون احاطت بیا و تو بیا و انت

یا رب یا رب

لقد خور لها یا بنده خوری لکل شدة قد کنت اذ خورک
لهذه الساعة فکت علی انک انت التواب الیم
معنی دعا چنین باشد ای روشن کننده کارها بزرگ
و ای بنایه مقصود همه صاحب همگان ای کسی که
خواهی که کاری کنی بگوی بشو در حال موجود شود کنان
بسیار شده است و ما را فرو گرفته اند و ای تو ذخیره
کرده شده از برای هر دو سواری برای این ساخته
ترا ذخیره کرده بودم تو به وضوح گشته کن که تو بخنده و تو
دهنده تو بی بسیار بگری و زاری کنی و گوئی یا من
لا یغفل عن سماع عن سماع یا من لا یغفل عن سماع
یا من لا یغفل عن سماع یا من لا یغفل عن سماع
السائلین اذ قنار و عفوک و عداوة مغفرتک
در میان انک علی کل شیء قدير معنی انت
اودا شنیدن ای کسی که او را شنیدن چیزی را شنیدن
چیزی دیگر باز ندارد ای کسی که با بسیاری خواهند کان

دروان مراد هر یکی غلط گفته ای که از اینها که این خواهند گمان
 شک نیست یا در شربت جفوت و بختان و بر ما حجت کن که تو بر
 چهره ما قادی بس بر رسول صلی الله علیه و سلم درود و نیت
 و برای جمع مسلمانان امرزش خواه و بعبادت مشغول شو
 که تو به نصوص کردی و از گناهان بکلی سپردن آمدی
 و باک سندی جهانگ کوئی امروز از ما در خود زاده و صدای
 تقالی ترا دوست گرفت و ترا از هر ثواب بسیار بدست
 و برکت و رحمت بر تو چندان نازل شد که هیچ کس وصف نتواند
 کرد و از عذاب و طار دنیا و آخرت خلاص یافتی و این عقیده را
 بریدی تو بفریق الله تقالی و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم
عقب سیوم و آن عقب عوالتی بعد از این بر تو بادای
 طالب عبادت بدفع کردن موانع تا عبادت تو مستقیم رود
 و گفته ام که موانع چهار است یکی از اینها دنیا است و دفع آن
 برور شدن باشد از دین و ترک دادن و زهد کردن در دین و اینکه
 ترک آن بر تو واجب است این سبب و جزایست یکی آنکه
 تا عبادت تو مستقیم شود که رغبه در دنیا مانع است از عبادت

شسته مران

الان

از آنکه چون ظاهر تو طلب دنیا مشغول باشد و باطن را در راه
 او عبادت چگونه توانی کرد که دل یکی پیش نیت چون
 بجزی مشغول شدن نتواند و دنیا و آخرت همچون دو
 اینهاست اگر یکی را خشنود کنی دیگری باخشنود شود
 و مثل دیگر دنیا و آخرت همچون مشرق و مغرب است بقدر آنکه
 یکی نزدیک شوی از دیگری دور افتی اما آنکه مشغولی
 دنیا در ظاهر مانع عبادت است چنانکه معلوم است
 چنانکه روایت کرده اند از ابو الدرداء رضی الله عنه که
 گفت من خواستم که جمع کنم میان عبادت و تجارت
 جمع نشد پس روی عبادت آوردم و ترک تجارت کردم
 و روایت کرده اند از عمر خطاب رضی الله عنه که گفت اگر دنیا
 و آخرت کسی را جمع شدی مرا جمع شدی سبب قوتی که خدا
 تعالی مراد داده است **اما** آنکه مشغولی دنیا بدل مانع عبادت
 است از آنست که چون دل بخواست او مشغول باشد بعبادت
 مشغول شدن نتواند چنانچه روایت کرده اند از رسول صلی

بجزی دیگر مشغول

بسر از چنین باشد
زبان بقایانی اولی

علیه السلام گفت هر که دوست داشت دنیا را زیان
 در آخرت و هر که دوست داشت آخرت را زیان کرد و در دنیا
 پس برگزینید آنچه باقیست بر آنچه فانیست پس از اینجا معلوم
 شد مگر آنکه چون ظاهر تو مشغول باشد بطلب دنیا و باطن
 بخواند او میسر نکند و در ترک عبادت بکفی اما اگر دنیا را ترک
 گیری و بظاهر و باطن از دوست بداری عبادت توانی
 کرد بلکه عبادت کردن بر تو آسان گردد و سلمان فارسی رحمه
 عنه روایت کرده است که چون بنده ترک دنیا گیرد دل بی حرکت
 روشن گردد و اعضا او در کار عبادت او ایاری کنند
باب دوم آنکه ترا ترک دنیا می باید کرد آنست یا قیمة
 عمل تو بسیار شود که رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است
 که در کعبه نماز از مردم عالم تارک شهرت و دوستی ترک
 خداست و از عبادت جمله عباد تا قیام قیامت پس چون عباد
 ترک دنیا بچنین مرتبه می یابد واجب است بر طالب عبادت
 که ترک دنیا گیرد **سوال** اگر کسی که چیت معنی زهد در دنیا

و اگر دنیا را

جواب بدانکه زهد نزدیک علما با دو نوع است زهدیت که
 مقدور بنده است و زهدیت که مقدور او نیست اما زهدی
 که مقدور بنده است سه چیز است ترک طلب چیزی که ندارد
 از دنیا و دور کردن چیزی که دارد از دنیا و ترک خواست دنیا
 از باطن اما زهدی که غیر مقدور است آنست که دنیا بر
 دل نماند بلکه سرد شود و زهدی که آن مقدور است مقدمه
 زهدی است که غیر مقدور است چون بنده زهد مقدور
 بجا آورد یعنی آنچه نیست طلب نکند و آنچه دارد دور کند
 خواهست بیرون کند زهدی که غیر مقدور است خداست و تعالی
 میسر گرداند یعنی دلش بر دنیا بکلی سرد گردد و اینست
 نزدیک من زهد حقیقی و بدانکه صعبترین این سه کار بیرون
 بردن خواست آنست از دل از آنکه بیانا ترک باشد بظاهر که
 محب باشد مرد دنیا را باطن و مقصود اینست که خواست طلب دنیا
 نباشد شش بنده که خدا تعالی میفرماید تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا
 لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فُسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ

در ظاهر و باطن

و اگر دنیا را بکشد و بکشد
 او را که ندارد و آنکه

یعنی سراجی آنقدر برای کسی نیست که در دنیا بگفتی و فضا بطلبند
 اندمعلق گرد یافتن سعادت اخرت را بنفعی خواست دنیا
 نیافت دنیا بس مهم است که خواست دنیا از دل برود
 چون بنده بدان دو چیز مواظبت کند خدا تعالی او را ثواب
 دهد که خواست نیز از دل او بیرون برود **اما** آنچه باعث است
 بر ترک دنیا ذکرافات و عیوب دنیا است و ذکرافات
 عیوب دنیا شایع بسیار سخن گفته اند یکی از جمله اینست که بزرگی
 گفته است ترک دنیا کردم بسبب آنکه غذا و لباس و بسیاری
 او و سرشته فنا و او خست شرکا و او بیخ من گفته است که من
 سخن بوی ریختی میداد آنکه هر که شکایت کند فراق کسی را
 بر این وصال او را دوست دارد و هر که جز را بسبب مزاحمت
 شرکا ترک گیرد اگر مزاحمت نباشد بی شبهه بگوید بسبب آنکه
 در دلت دنیا اینست که شیخ من گفته است که دنیا دشمن
 داشت خدای تعالی است و تو دوست او می باش هر که
 کسی را دوست دارد دشمن او را دشمن دارد و دوست او را

عنا مع بربر و اهل
 و علمای تخت
 خاست یعنی
 باو چنانکه

دوست دارد و نیز گفته است که دنیا مرداری است
 بخشبوی و زینت ارسته غافلان او همه بظاهر او خور
 در این دنیا و عاقلان ترک او گیرند **سوال** اگر کسی که حیات
 حکم زند در دنیا فرض است یا نفل **جواب** بدانکه زند
 بر دو نوع است زهد هم در حلال باشد و هم در حرام زهد
 کسانی که در طاعت استقامت یافته اند نمیرند مرداری
 که اقدام کنند در خوردن او که بوقت ضرورت بمقدار دفع
 ضرورت اما و دهد در حلال مراد الا نرا باشد که نزد ایشان
 حلال نمیرد مردار است خوردن آن بمقداری که از جاره
 نیست و حرام نزدیک ایشان نمیرد آتش است که
 خوردن او هیچ حال در خاطر نمگذرد اینست معنی مرد
 شدن دل بر دنیا یعنی باید که بکلی همت خود را بطلب دنیا
 قطع کند و یا بکلیش بیدارد و مکروه و اندک باشد
 که در دل او اصلا خوشی و میلای سوی دنیا نماند **سوال**
 اگر کسی که چگونه ممکن شود که دنیا با چندین لذت

باطن او هم کند

نچه در حلال باشد
 و نچه در حرام باشد
 و این حرام

و هرگاه که در نزدیکی آدمی حرام بخون آتش باشد
 حلال بخون مردار باشد **باب** بدانکه کسی تا مدت
 توفیق خاص کر مه کند و اوقات و تنهایی دنیا بداند
 نزدیک او بچنین شود که گفته ام و ازین سخن تعجب
 کسانی کنند از عیبها و افتها او کورند و بظاهر او مغرورند
 و درین باب پیدا کنیم مثالی تا نگویم کس بداند این
 بکسی باشد که حلوائی خض یا جلکای شرایط از شکرو بادام
 بسته و پیوز و زعفران با مسود و حبیبی و غیر آن بپزند
 بس یا زهر قاتل در پیوسته کنند و مردی از آن بپزند
 دیگری از آن بپزند بس صاحب حلوائی او را پیش این
 هر دو کس نهند مردی که بغیب آن زهر مطلع است
 بنوعی درین حلوائی بگذارد که اصلا بخاطر او نگذارد و هیچ حال
 از آن چیزی تا دل کند و این حلوائی به نزدیک او بگذرد
 آتش است بلکه صعیر از آن باشد بس افنی که بران
 مطلع است و هیچ بظاهر و برزخیه او مغرور نشود و

چنین معضله در

قضا شود

این مسکین جاهل که بر زهر او مطلع نیست بظاهر او
 مغرور شود و بر غیبه تمام میخورد و بسا باشد که آن زهر
 طعن کند و بخرید که از چنین حلوائی لطیف چرا
 احتراز میکنی اینست مثل حرام دنیا با اهل بصیرت
 و جاهلان را غیب و طالب اما اگر درین حلوائی هر دنیا
 لیکن خونی و یا غلیظی در او انداخته و با نوع غریبه
 مزین بسازد و بچنین مردی که مشاهده کرده است
 نزدیک او آن حلوائی بپزند بگوید باشد و طبع او را از آن
 نفرتی قوی بود تا بماتی که دست بدان فراز نکند
 مگر آنکه ضرورتی باشد و آن دوم که مطلع نیست بر حقیقت
 او بر غیبه تمام میخورد و بظاهر او فریفته می شود و این
 مثال جلالت دنیا با هر دو بشری اهل بصیرت و استقامت
 و اهل رغبه و غفله بس اینست حال این دو مرد و بدانکه
 در طبع هر دو برابرند مختلف نیستند مگر بسبب علم و جهل
 که در ایشانست اگر جاهل را بدانی جنانچه عالم بداند

محرز

قوی

چنان از هر کس که عالم کرد و اگر عالم جاهل و کور بودی
 حقیقه او بر خفته تمام بخوردی چنانکه جاهل خورد پس اینجی
 دانستی که تمیز در دل است نه در طبع و این اصلی است
 مفید و سخنی است ظاهر و زیست اعتراف کند بدین
 کسی که منصف باشد **سوال** اگر کوی که جاره نیست از رفتن
 مقداری از دنیا که سبب قوام باشد پس چگونه زنده بماند
جواب بدانکه زنده در فضول باشد آنچه بدان احتیاج
 نیست در قوام و بدان که مقصود قوام قوه است تا خدا
 تعالی را عبادت توان کرد نه اکل و شرب و لذت گرفتن و خدا
 تعالی اگر خواهد قوه و قوام بخیزی دهد و اگر خواهد بخیزی
 دهد چون فرشته گان را و چون بخیزی دهد اگر خواهد بخیزی دهد
 که موجود است نزدیک تو و طلب و کسب است و اگر خواهد بخیزی
 دهد که آن نزدیک است و برساند ترا از آنجا که ندانی
 ولی آنکه سعی و طلب کنی چنانکه گفت و من يتق الله يجعل له
مخرجا و مخرجه من حيث لا يحتسب یعنی کسی که تقوی کند

شرح گفته شد طعام
 برای لذت خوردن طالب
 عبادت را محض حرام است
 که نیست قوام پیشه و اگر
 متوجه این لذت باشد
 باکی نیست

خدا تعالی او را از جمله دشواریها سپردن شدن بخشد
 و رزقش رساند از آنجا که نداند و چون چنین است بهیچ
 حالتی بطلب رزق و خواستن آن محتاج نیست و اگر این
 طاقه نداری و البته طلب کنی باید که نیت تو در طلب
 باشد که بدان و برسط تقویت بر عبادت حاصل شود نه
 آنکه برای لذت و شهوت طلب کنی که چون بدین نیت دنیا
 بگیری آن از تو خیر باشد و در زهد تو قاجار نبوی پس بدان
 این مفت دار را از عاقبت دنیا که بسند باشد و الله الموفق
حقیقت دوم خلق است بعد ازین بر تو بادای طالب عبادت
 جدا شدن از خلق و عزالت گرفتن و این سبب و وجه است
 یکی آنکه مردمان ترا از عبادت باز دارند چنانچه حکایت کرده اند
 که یکی از مشایخ گفت بکشد شتم مجامعتی که تیر می انداختند و
 یکی از ایشان دور نشسته بود و خواستم که با او سخن بگویم گفت
 فکر خدا تعالی خوشتر است نزدیک من گفتم که تنها چرا
 گفت با من برود و کار من و من فرشته من اند گفتم که از

و طلب لذت نمی

میبایست این جماعت سابق کیت گفت کسی که خداستالی او را
 افزوده است گفتیم که راه کدام است بخت اشارت کرد
 سوی آسمان و برخاست و رفت و مرا بگفت بخت چنین خلق
 شغل اندر آدمی را از عبادت بلکه هر چه منع میکنند از عبادت
 بلکه در شر و هلاکت می افکنند چنانچه حکایت کرده اند از
 حاتم رضی الله عنه که گفت طلب کردم از خلق بجز خیر و نیام
 طلب کردم از ایشان طاعت و زهد نکردند گفتیم هلاک ایا ربی
 بران نکردند گفتیم هلاک مرا منع میکنند ازان منع کردند گفتیم
~~بر ارضی بخت میدانم چون بکنم بخت میدانم هلاک اید اید~~
 رضا خدای تعالی نیت نخوانید و اگر قبول کنیم با من عداوت
 نکنید کردن ترک ایشان کردم و بخواستن مشغول شدم
و بدان ای برادر ویسی که پیغمبر ما محمد مصطفی صلی الله علیه
 و آله وسلم وصف کرده است زمان غارت را و شرح داده
 اهل او را و فرموده است در آن زمان بجدا شدن از خلق و در
 تنگی نیت که او دانا تر بود بمصالح ما و نصیحت کننده تر بود

گرفتن و برین بنده نیت

گفتم هلاک ارضی بخت میدانم چون بکنم بخت میدانم

خوانند و عداوت

او را

مرا از بابس چون زمانه خود را بدان و صفت بخت میدانم
 فرمان او بجا آر و نصیحت او بگو کن و اگر نه هلاک خود را متعدد
 باش و درین هیچ شک نکن که رسول صلی الله علیه و آله
 و سلم دانا ترین خلق بود بدانچه صلاح تست در هر زمان تو
 و بعد از ما کاذبه و خلیها ضعیف خود را بر زبان میدارند و
 فریفته مساز که از جمله هلاک شدگان باشی و آنچه فرمود
 است انت که عبد الله بن عمر و عاص رضی الله عنهما
 گفته است که روزی نزدیک رسول صلی الله علیه و آله وسلم
 بودم ذکر فتنه کرده فرمود که چون ببینید مردمان را که از
 عهد ما خود در گذشتند بعد از یک پیکر پیکر میگویند
 چکنم در آن زمان یا رسول الله جعلنی الله فداک گفت
 لازم گیر خانه خود را و لنگا بهار زبان خود را و بکسر آنچه دانی
 و ترک کن آنچه ندانی و بر تو باد بکار خود و ترک گرفتن کار
 دیگران و در خبر است که رسول صلی الله علیه و آله وسلم فرمود
 که آن در روزنا هرج است گفتند یا رسول الله صلوات الله

نیت بخت میدانم

و اما آنها را خیار کرده

مست

علیه السلام روزنامه هر چه باشد گفت روزگاری که
مردم از هم نشان خود ایمن نباشند و این مسعود رضی الله عنه
در خبر دیگر روایت کرده است که رسول صلی الله علیه و آله وسلم
گفت هر عارض عجز را که اگر عمر دراز داده شوی زمانه خواه
اند بر تو که بسیار باشند در آن زمان خطیبان بر خطا
و اندک باشند علماء و بسیار باشند سیلان و اندک باشند
دهندگان در آن زمان هوا گشته علم باشد کفتم کی گفت
آن روز که نمازها فوت کنند و رشوتها قبول کنند و دین را
بمستأجی اندک از دنیا بفروشند و در بابش از آن زمانه
ای دای ترا دور باش میگویم من جمیع آنچه درین اختصار
و آنچه روایت کرده اند بچشم خود دیدم در زمانه خود و اهل
بس نمکون نظر کن که ترا جوی باید کرد و جز این سلف صالح
رضی الله عنهم همه اجماع کرده اند بر دور بودن از اهل زمانه
خویش و عزله گرفته اند و عجز زله امر کرده اند و درین
هم شک نیست که ایشان دانا تر و پندار تر بوده اند از تو

و زمانه بعد از ایشان بهتر نشده است بلکه تیره تر از آن شده
که در وقت ایشان بود یوسف ابن ابی طاهر رحمه الله علیه گفته است
که شنیده ام از سفیان ثوری که میگفت بخداستغالی که جزوی
خدا هستی دیگر نیست که عزله حدال باشد درین زمانه گویم من که اگر
عزله در زمانه سفیان ثوری رحمه الله علیه حلال بود در زمانه ما
واجب است بلکه فایزه شد و روایت کرده اند از سفیان ثوری
رحمة الله علیه که نشست سوی عباد بن خواص بد آنکه تو در زمانه افتاد
که احباب رسول صلی الله علیه و آله وسلم بنامه می جستند از آنکه این زمانه
دریابند و ایشان را علی بود که مار نیست پس چگونه باشد حال
که درین زمانه موجود شدیم یا اندکی علم و اندکی صبر و اندکی
یاری دمان بر خیر و بسیاری فساد و مردمان و عمر خطاب
رضی الله عنه در باب عزله گفته است عزله راحت است از
هم نشان بد و سفیان ^{رضی الله عنه} گفته است مر سفیان
ثوری را گفتم که مرا وصیتی کن گفت با مردمان معرفت کم
کن گفتم آنکه در خبر است که معرفت با مردمان بسیار کن

که هر مومنی را شفاعتی است روز قیامت گفت نه من را که
وقتی مکر و هی تو رسیده است مکر از کسی که با او معرفت و دوستی
گفتم اری پس چون بعد وفاتش بخواب دیدم بسیار کفتم مرا
و صیتی کن گفت معرفت با مردمان مکر کن که خلاص یافتن
از ایشان دشوار است و فضل رحمة الله علیه گفته است کی این
زمانه است که زبان را نکاه باید داشت و در جای پنهان باید بود
و در علاج باید کرد و آنچه بدانی باید کرد و آنچه ندانی ترک
باید داد و بعضیان ثوری رحمة الله علیه گفته است این زمانه
خاموش بودنت و خانه را لازم گرفت و کسی که بمهر داور
یا در کردن و بقوت لایبی راضی شدن است تا آنکه غیری و
داو و طایبی رحمة الله علیه گفته است روزه کسر از دنیا و فطر
کن در آخرت و بگریز از مردمان جهان که می گریزند از شیر درنده
عبد رحمة الله علیه گفته است هیچ حکمی را ندیدم هرگز مکر آنکه صیحة
کرد که اگر دوست داری که ترا کسی نشناسد به آنکه ترا نزدیک
خدایتعالی بگاریت **و اما حاصلت دوم** که موجب حرکت است

اینست که مردمان باطل کنند آنچه ترا از جهالت حاصل آمده است
بسیار آنکه پیش آید از قبل ایشان ریا و تزویر و است
گفت یحیی معاذ را زنی که دیدن مردمان بساط ریا است
وزاهدان گذشته تر میده اند از بمعنی و بکلی ترک ملاقات
و زیارت یکدیگر گرفته اند و روایت کرده اند که هر مومن جان
مرا و پس قرنی رضی الله عنه را گفت ای او پس بیای تا یکجا باشیم
و ملاقات یکدیگر کنیم او پس گفت با تو ملاقات میکنم که آن
نافع تر از ملاقات و دیدن است و آن دعا و عقیقه است
از آنکه در زیارت و ملاقات همه ریا و تزویر و تزویر است
و مرسلیمان خواص را گفتند که ابراهیم ادهم آمده است چرا زیارت
او نزدی گفت با شیطان ملاقات کنم دوست دارم از آنکه
با او این سخن را از عجب بخنداشتند پس گفت چون امن
ابراهیم را پس نم ریا کنم و چون شیطان را بنیم از ریا بنیم
و هیچ من با یکی از عارفان ملاقات کرد و در مجلس دراز
نشست و در آخر مجلس چون و دعا کرد و ندو بخاستند

شیخ من گفت نه میذارم که مجلس امیدوارتر از این مجلس نشسته باشم
 عارف گفت اما من نه میذارم که مجلس خائفترازین مجلس نشسته
 باشم نه آنکه تواحدیت و علوم غریب بیان میکردی و پیش
 من اظهار میکردی و من نیز همچنان پس میان ما ریا افتاده
 باشد ازین سخن شیخ من بسیار بگزیت تا آنکه بهوش شد
 و گفت و اینست حال اهل زهد و ریاضت در ملاقات پس چون
 باشد حال اهل رغبه و بطالت بلکه اهل حاقه و جهالت و بد آنکه
 زمانه بکلی باطل شده است و مردمان بکلی تبا شده اند و
 بجدی از عبادت خدا معالی باز دارند که اصل انوثاتی
 که عبادت کنی و اگر چیزی کرده باشی بر تو باطل کنند با انواع
 شر با پس واجب است بر تو عزله بر گردیدن و از مردمان جدا
 شدن و از خدای تعالی پناه طلبیدن از تباهی این زمانه
 و اهل او و اندر الحافظ بقضیه و حجت **سوال** اگر کسی که حجت
 حکم عزله و جدا شدن از مردمان بیان کن با طریق عزله
 گرفتن و بیان کن طبقه هر یکی از مردمان و حدی که درین کار

واجب است **جواب** بدانکه مردمان درین کار در پنج
 یکی مردی است که خلق را بدو حاجت نیست به بیان علمی و بیان
 حکمی پس این مرد را باید که از مردمان بکلی جدا شود و صلا
 مخالفت نکند مگر در جمعه و یا جماعت و یا عیدین و یا حج و یا مجلس
 علم نافع و یا حاجت لایبی و خود را بهمان دار و خجسته
 نه او کسی را بیندونه او را کسی بیند و نشناسد اما اگر
 این مرد خواهد که بکلی از مردمان قطع کند و اصلاً درین
 دنیا برای جمعه و جماعت و غیران اختلاط نکند و مستحب است
 و فراختی که در آن می بیند روانیت او را که آنکه یکی از دو
 کار بکند یا آنکه جایی رفته ساکن شود که بر جمعه و جماعت
 واجب نشود و چنانچه کوهها و جزیرها و غیران و کویا که
 یکسب اینست مردمان را که از مردمان دور نشود
 و در مثل این نحو اضع سکونت کرده اند و یا آنکه حقیقت
 بدانند مضرتی که او را از مخالفت مردمان حاصل خواهد
 شد پس حاضر شدن در جمعه و جماعت بیشتر از توایست

بایست

بنوع

انتم مع کناه
 که جمعه و جماعت حاصل خواهد آمد پس چون اتم بیشتر باشد
 از ثواب برسد و اگر که ترک جمعه و جماعت کرد
 و در مکة یکی از مشایخ کبار که اهل علم بود و در مجلس
 حرام برای جمعه و جماعت حاضر نمیشد و هیچ مانع
 نبود و من در آن وقت باستفاوت برومی
 میرفتم این معنی از وی پرسیدم گفت ای شیخ که
 بسبب محالطه مردمان حاصل می آید بیشتر از ثواب
 که از جمعه و جماعت حاصل میشود کفتم من حاصل کار
 آنست آنکه عذری دارم و بروی عتاب نیست و خدا
 تعالی عالم و پیمائش عذر هر یکی نیکو میداند و لیکن
 طریق عدل درین کار آنست که در جمعه و جماعت و خیرات
 دیگر که باشد با مردمان محالطه بکند و بجزان از آن
 جدا باشد اما اگر خواهد که بر طریق دوم عمل کند در آنجا
 از مردمان بکلی قطع کند و در جمعه و جماعت حاضر نشود
 طریق او آنست که در جایی ساکن شود که بر او این فرائض

مثل عیال
 و غیر آن

متوجه نگردد و اما طریق سوم آنست ساکن باشد
 در شهر و در جمعه و جماعت حاضر نشود و محتاج است
 بنظری دقیق و درو خطر غلیظ است و دو طریق اول
 اسلام اند و الله الموفق **و دیگر** مردی که مقتدا باشد
 در علم که مردمان بدو محتاج شوند در کار دین برای
 بیان حقی و یار و کردن بر مبدعی و یا خواندن سنن
 خیر یا بغفل یا بقول مثل این مرد را روا نباشد که بکلی
 از مردمان دور شود بلکه می باید که میان ایشان با
 و خلق خداستغالی را نصیحت کند و احکام اخراج نماید
 بگوید روایت کرده اند از رسول صلی الله علیه و آله و سلم
 که گفت چون بدو غنا ظاهر گردد و دو عالم ساکت باشد و بگویند
 خدای بران عالم باد و اینجائی است که میان خلق
 باشد اما اگر میان ایشان نباشد هم روانست چنین کسی
 که عزله گیرد روایت کرده اند که استاد ابو بکر بن قور
 رحمه الله علیه قصد کرد که تنها باشد و بعباده مشغول شود

و
 فضیله

در بعضی کلمات یکشت اوازی شنید که ای ابابکر چون
از جمله جهنم خدا ببقالی سدی بر خلق چرا بندگان خدا
تعالی را ترک گرفت پس باز گشت و میان خلق ادوا
بود ب صحبت او با خلق و ما مولی احمد را حکایت
کرد که استاد ابو اسحاق رحمه الله علیه گفت مر عابد
جل لبان را ای نوشندگان آب وای خورندگان
کیا بهما امت محمد را صلی الله علیه و آله وسلم کبر است
در دست مبتدعان و شما اینجا بخور و بنوش
شدید گفتند ما را طاقه صحبت مردمان نیست خدای
تعالی ترا قوت آن داده است بر تو واجب است که خلق را
نصیحت کنی بعد از آن کتاب جامع الجلی و الخفی تصنیف
کرد **بر آنکه** مثل این مرد محتاج است در صحبت صحبت خلق
بدو کار و شوار یکی صبر در از و علم عظیم و نظر دقیق
و یاری خواستن از خدا تعالی و ایام دوم آنکه در معنی
مستور و باشد از ایشان اگر چه بعضی با ایشان نسبت اگر با او

۳۰
چون گویند جواب نیکو دهد و اگر رویا رفتن کند بر آید
هر یکی تعلیم کند و هر یکی را سکر گوید و اگر از وی روی
بگردانند این روی گردانیدن ایشان غنیمت
شمارد و اگر در خیر باشد با ایشان یار شود و اگر
در تباهی باشند مخالفت کند بلکه منع کند اگر دارند
که قبول خواهند کرد و جمیع جهات ایشان قیام نماید
از زیارت و پرسیدن بیمار و روگردان حاجتی که
با او گویند بقدر امکان و از ایشان طلب پاداش
نکنند و نه امید با و اس کنند و ایشان را از برای این
از نفس خود وحشتی ننمایند و اگر قاف در باشند ایشان را
چیزی بد بد و از ایشان هیچ نستانند اگر چه بد دهند
و اگر بر بخانند تحمل کنند و هیچ نوع ظواهر نکنند و جهات
خود را از ایشان پنهان دارد و در آنچه تواند بدینو
یا باستانی حاجتها خویش در سر تمام کند و با این همه
محتاج است که برای آخرت نیز ذخیره چنانچه امیر المؤمنین

گفته است

چون در حق الله عزوجل در حق خاتم النبیین و در حق صاحب کرم
باشم و اگر در روز حشر رعیة را ضایع کرده باشم
بجمله خواب کنم میان این دو چیز و مثل این زندگان
که به تن با ایشان باشند و بدل از ایشان دور بمانند
و شوار است این معبود رضی الله عنهما گفت بامردمان
جهان مخالطة کن که دین ترا زیانی نرسد میگویم من
چون فتنه موج زند و مردمان از دین روی بگردانند
و کار جهان گردد که عالم را نطلبند و در بند فایده گرفتن
نباشند و در کار دین التبت کسی را مهم نباشد و فتنه
عام شوند عام شدنی بگه در میان طاعان نیز بگذرد
شود پس در چنین وقت عالم نیز معذور است که عزله
گزیند و از مردمان دور باشد و علم را دفن کند و میگویم
از آنکه این زمانه که ذکر کردم همین زمانه باشد و المستعان
اینست حکم عزله تو دور بودن از مردمان بگویم کن
که غلط او عظیم است و ضرر او بسیار است و باید التوفیق

والاقل

و لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم اگر کسی که
رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است بر شما باد
بجماعت که رحمت خداست بر جماعته است و شیطان
که کاذب است بگیرد تنها را و نیز فرمود صلی الله علیه
و آله و سلم که شیطان با تنهاست و از دوتن دور است
جواب بدانکه اگر چه رسول صلی الله علیه و آله و سلم
این گفته است لیکن این نیز فرموده است که الزم بجماعت
یعنی خانه خود را لازم گیر و امر کرده است بعزله گرفتن
و دور بودن از مردمان در زمانه تباهی و در قول رسول
صلی الله علیه و آله و سلم تنها چنین نیست و وجه جمع
سیان هر دو چیز بگویم توفیق الله تعالی اما ای که گفت
بر شما باد بجماعت احتمال سه چیز دارد یکی آنکه بر شما باد
بجماعت در دین و حکم شرع از آنکه این امت بر خلافت
اجماع منعقد پس خلاف کردن بر اجماع و حکم کردن بر خلاف
آنچه جمله ای بران اجماع کرده اند باطل است و کفر است

و اما اینکه از مردمان جدا شود برای صلاح دین این مرد
فیت ازین وجه دوم بر شما باد و این جماعت یعنی جدا شوید
از ایشان در جمعه و جماعت و مثل آن که در آن قوه دین و
جمال اسلام است و در خشم در آوردن کافران و ملاحان
است و نیز از برکات و رحمة خدا تعالی عالی نه و مای
گوئیم که حق گوشت نشین است که با مردمان در جمعه و جماعت
و جمیع خیرات شریک بود و این از صحبة و مزاحمت کردن با
مردمان در همه کارها احتراز کند بلافاتی که در است
و چه بیوم بر شما باد و این جماعت در غیر زمانه فتنه گفته است
هر کسی را که ضعیف باشد در کار دین و اما مردی قوی
صاحب بصیرت در کار دین چون زمانه فتنه گفته است
کسی را که اضعیف باشد در کار دین و اما مردی قوی صاحب
بصیرت در کار دین چون زمانه فتنه زمانه کند چنانکه
رسول صلی الله علیه و آله و سلم از آن زمانه خود را حذر
کردن فرموده است عزله او را اولیتر جانجبر در جمعه و جماعت

کرفتن

پروان نیاید و اگر خواهد که بکلی قطع کند و کوهی یا دریا
ساکن شود بلب صلاحی که در کار دین دیده باشد پس تم
من مثل اینم و هر جا که باشد خدا تعالی او را میسر گرداند
که در جمعه و جماعت و جمیع خیرات حاضر شود تا ازین ثواب
نیز محروم نماند که در جماعت ثواب بسیار است اگر چه مردمان
باطل شده اند از حال ابدالان چنین روایت کرده اند
که ایشان در جمعه و جماعت حاضر می شوند و بروی زمین
هر جا که خواهند در ساعته بروند و زمین را برای ایشان
ملکی کنند و مادی کرده می شوند به تحیات و تحفه
داده می شوند با انواع نیکو بها و کرامات کو ارا با و مرد
ایشانرا آنچه طفر یافتند اند بران **مقال** اگر کسی که بر
صلی الله علیه و آله و سلم گفته است رهبانان من کیست
اند که در مسجد نشینند و این معنی مقتضی نهی است از
بدابودن از مردمان **جواب** بلکه این در غیر زمانه
فته گفته است چنانکه پیش ازین ذکر کرده ایم و نیز

جمعه و

امت

یکی نیست که در مساجد باشد با یکدیگر مردمان محالطه
 نکنند و اگر کنند بین در میان ایشان باشد و در معنی ایشان
 جدا نیست مقصود ما از شرح عزالتی که گفته ایم نه آنکه
 دور بودن برتن و دروغیست ابراهیم ادهم رحمه الله
 علیه گفته است کن و احدا جاعلا من ربک ذالک
 و من الناس وحشیای میان مردمان باش
 و تنها باش و با خدای خود انس بگیر و از مردمان کرزنده
 باش **سوال** اگر کوی چه میگوی در سکونت مردمان
 علماء اخسره و ریاضات صوفیانی که سالک راه اخوة
 اند **جواب** بدانکه اینست طریق بزرگ و توده دیگر
 از آنکه سکونت اینها وضع که گفتی جامع است هر دو
 علیه را یکی عزلة از مردمان و دوم مشارکت با ایشان
 در جمعه و جماعت و جمیع خیرات پس اینچنین کسی را حاصل
 سلامتی که مراد اصحاب عزلة را باشد و ثوابی که در جمیع
 مسلمانان را باشد پس بودن و ریاضات بهترین طریق است

در مثل

در مدح

دینا

و سکو ترین حالت است و سالم ترین راه است و سکو ترین
 پیشتر شیخ عارفان میگویند مردمان بوده اند تا مردمان را از
 ایشان فسخ بود و حال ایشان را مشاهده کنند و پس روی
 ایشان کنند که زبان حال موثر تر از زبان مقال است
 که این طریق نیکوترین تدریس است در کار دین و علم و
 عبادت و محکم ترین فکر است **سوال** اگر کوی که حیات
 حال مرید با کسانی که در مجاهده و ریاضت مشغول اند با ایشان
 محالطه کند یا نه **جواب** بدانکه اگر ایشان بر طریق مشایخ
 گذشته ثابت باشند ایشان بزرگترین برادران تواند
 و راه دین و یاری دهندگان تواند بر عبادت خدایتعالی
 پس نباید تر که از ایشان عزلة گیری و مثال ایشان مثل حاجتی
 است که با یکدیگر یاری میکنند در نیکی کردن و یاری
 و در زین و با یکدیگر وصیه میکنند راست گفتن و صبر کردن
 فاما اگر بر طریق سلف باشند و ترک رسم ایشان گرفته اند
 نشاید مرید را که با ایشان محالطه کند بلکه در کج غلته خود باشد

و مث

سوال اگر کسی اگر از اهل عزت خواهد که از مدارس و رباط
 بیرون آید و در جایی دیگر ساکن شود بلب آنکه صلاح
 خود در آن می بیند و می گزیند از افاتی که در یاد از حجت
 ایشان شاید یا نه **جواب** بآنکه آن مدارس و رباط
 بمنزله حصنی است که آدمی را از راه زمان و دزدان نگاه
 دارد و آنکه از حصن بیرون باشد بمنزله اصرافیت
 که سواران شاطین بر جوق جوق میکشند و بیم آن باشد
 که او را بر باندین کسی که او ضعیف است برود و است
 که حصن را لازم گیرد اما اگر مردی قوی و صاحب بصیرت باشد
 که دشمن را دفع تواند کرد و بر وی غالب تواند شد و در
 وی حصن صحیح را بر او بود باکی نیست همچنین کسی را اگر در
 باشد و مع ذلک سکونت در حصن بهتر است البته **سوال**
 اگر کسی چگونه در زیارت برادران دینی **جواب** زیارت
 برادران دینی برای عذای نقالی از جواب عبادت است
 بقرینه عذای نقالی است و مضمون فرایده بسیار است

در کینه

در سینه این کینه

موجب صلاحیت دل است و لیکن باید که در هر نگاه دار
 یکی آنکه بسیار زیارت نزدی و از حد گذری که رسول صلی الله
 علیه و آله و سلم ابو سیریه رضی الله عنه را گفته است زیارت
 نزدیک و جایی زیارت کن کاه کاه تا دوستی با تو زیاد
 شود و دوم آنکه حق زیارت نگاه داری و آن آنست که
 از دنیا و ترس و لغو و غیبت و امثال آن احتراز کنی تا خود را
 و او را در آنم نیکنی رویت کرده اند که فضل و سفیان با خود
 مجلس کردند و بسیار سخن حق با یکدیگر گفتند و بیکدیگر
 سفیان گفت یا ابا علی هیچ امیدوار تر از این مجلس نشستم
 فضل گفت هیچ مجلس ترسند تر از این مجلس نشسته ام
 سفیان گفت چگونه یا ابا علی گفت تو کوشش کردی
 نیکوتر چیزی که نزدیک تو بود حدیث کردی انجمن را
 من و آنچه من دانستم نیکوتر چیزی نزد خود حدیث کردم
 پیش تو و پیار راستی خود را برای من و پیار استم خود را را
 اینجا سفیان بکبریت پس واجب است مجلس تو با برادران

و ملاقات کردن با ایشان بعد حاجت باشد با احتیاط
تمام پس زیان نکنند این در عزالت تو باز نکردن
و افتادن بر تو و نه بر او تو بلکه بیایی خیر بسیار و نفع بزرگ
و اعدا الموفق **سوال** اگر کسی چه چیز باعث شود مراد بر عزالت
کردن از مردمان و دور بودن از ایشان و چه چیز
اسان کند بر من تنها بودن **جواب** بدانکه آنچه که
تنها بودن بر تو اسان کند سه چیز است یکی آنکه در عبادت
مستغرق باشی از آنکه مغولی عبادت و انس با خدا
تعالی ترا از محالطه باز دارد که انس گرفتن با مردمان
علامه افلاس است چون نفس خویش را پیچینی
که ملاقات با مردمان میخواهد بی حاجت و بی ضرورت
بدانکه آن سبب بیکاری تو باشد پس چون کسی در عبادت
جانب حق عبادت است مشغول شود و محالطه
مناجات یا بدو با خدا می نماید و کلام او انس حاصل
شود پس از صحبت خلق و کلام ایشان بکلی بگریزد و جانب حق

در خبر است که موسی علیه السلام چون از مناجات شنید
کلام خدا تعالی بازگشتی از مردمان بگریختی و انکشتان در
کوش کردی تا سخن مردمان نشنود و در آن وقت سخن مردمان
نزویک او همچون دراز کوشش بودی و بر تو باد آنچه شجرت گفتی
است **است** انخذ الله صاحبا مرفوع الناس صاحبنا ای خداست
بیماری بگیر و مردمان را یکجانب بگذار دوم آنکه بکلی از
مردمان طمع بگیری از آنکه هرگاه که نفع از کسی امید
نداری و از مضرت او ترسی پس وجود و عدم او نزدیک
تو برابر باشد سیوم آنکه آفتها که در محالطه است
نیکو در خاطر بگذرانی پس این سه چیز را هرگاه که لازم کنی
ترا از صحبت خلق باز دارند و تنها بودن بر تو اسان شود
و اعدا الموفق و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم
عاقبة سیوم شیطانت بعد از این بر تو باد امتی
طالب عبادت بچنگ کردن شیطان و قهر کردن برو
و این سبب و دخیله است یکی آنکه شیطان دشمنی است

سینه
هنگام

که درشتی او اصلاح نیست بلکه قانع و خرسند نشود
 ترا ملاک کنند پس از چنین و شمنی امین بودن از غایت
 حماقت و غفلت باشد و تا بل کن درین دوایه از کتاب خدا
تعالی یکی توله تعالی الم احمد الکلم یا بنی ادم ان لا تعبدوا
الشطان این کلمه عدد و مبین یعنی در روز قیامت خطای
 شود که ای فرزند ادم با شما عهد نموده بودم در دنیا که بر شما
 و بسوی کشید شیطانی که او شما را و شمنی است بدو اوایه دیگر
ان الشطان لکم عدو فاحذروه عدو یعنی بدوستی که شیطانی
 مر شما را و شمنی است پس شما نیز بگیری و او را دشمن و این بیت
 تجدید است خصلت دوم آنکه شیطانی بر عداوت تو افزیده
 شده است و روز و شب قصد هلاک تو میکند و تو از ان تعالی
 و علی الخصوص او را با تو نکته دیگر افتاده است و آن است که
 نود و نهم در عبادت حق تعالی مشغولی و خلق را قولاً و فعلاً بسوی
 عبادت او میخوانی و آن چند کار شیطانت و خلاف راه
 بس کوهی که نو هر زمان و هر ساعت او را در خشم و غضب میاری

آنچه عقل و فطرت و جمیع معانی شریفه و عظامتی می یابیم از انواع
 و افتخار و این را شمنی است که مرا بیکر و خدایت خود مطالبه خواهد
 آورد و اگر غافل باشم از شکر نعمتها خود از من سلب کند و مرا
 عذاب خود بخشد و نیز بجهت الزام حجت رسولان فرستاده
 که اخبار کرده که ترا پروردگاری است قادر علیم می مردم متکلم
 فرامی نهد و نهی کننده قادر بر آنچه اگر معصیت کنی عتاب کند
 و اگر طاعت کنی ثواب دهد عالم بر ما است و بدایه از ظاهر
 کند و وعد و وعید کرده است و بر لازم گرفتن قوانین و
 میزان شرح امر کرده است چون شمنی در خاطر بندد بگذرد
 نفس خود بر سر و فرغ کند و بی آرام گردد و خواهد که طریق
 حق خود بداند و نیاید از طریق مکر نظر کردن بعقل در
 دین و استدلال کردن بصفت بر صانع تا حاصل شود و مرا
 علم و یقین بدایه ان غیب است و مرا او را پروردگاریست
 که تکلیف کرده است و امر و نهی کرده پس اینست اول عقیقه که
 بنده را در راه عبادت مهمل آید و این عقیقه علم است پس بیج

معنی قوله

حارث بن جندب را از آن و مشغول شود در قطع آن بزرگ کردن دلیل
 و تعلم کردن و بر رسیدن از علم آخرت که راه نمایان و چراغ
 امت اند و طلب فایده کردن از ایشان خود عاود و خوش
 از ایشان تا قطع کند از اتو فتن اعدای و حاصل مراد و علم
 یقین یغیب و ان الت که بدانند که مراد خدا سی است یکی
 لی شریک است از فریفته و امر کننده بجزمت و طاعت
 بطاهر و باطن و نهی کرده است از کفر و معاصی و حکم کرده است
 ثواب جاودان اگر طاعت کند و لعنت و عقوبت جاودان اگر
 بفروانی کند پس چون این معرفت حاصل آید و یقین کند
 بغیب ضرورت برای خدمت حیرت شود و خواهد که روی بعبادت
 آورد و لیکن نداند که چگونه عبادت کند و چه چیز واجب است
 در عبادت بطاهر و باطن پس چون معرفت خدا تعالی و آنچه
 واجب است بر او از فرائض شرعی در ظاهر و باطن حاصل کرد
 و خواست تا در عبادت شریع کند خود را ثابت و مصرر کنان
 و ثلث با نواح معاصی و جنایات گوید چگونه روی آرم بعبادت

جز آنکه از آن خواهد عفو
 کند بفضل خود و به
 پشت بر دواز که
 خواهد تقدیر گناه عدا
 کند پس به پشت بر
 اگر مومن برده باشد

که بوش ام به پیدی گناه پس و بخت است بر من که اول تو بکنم
 و بخدا تعالی باز گردم تا کنان من را به امرزد و از بند معاصی خلاص
 دهد و از نجاست کنان پاک کند تا مرا صلاحیت خدمت
 در ستادن بر با طریقت حاصل شود پس از اینجا توبه عقیقه بن آید
 و لابد بقطع کردن این عقیقه محتاج شود تا بمقصود رسد چون
 توبه کرد و جمع شرایط و حقوق توبه بجا آورد و از قطع این عقیقه
 فارغ شد و خواست که عبادت کند و دید که در بر و خویش موانع
 که هر یکی از ایشان او را باز دارند است از عبادت و باز دارند
 بنوعی دیگر چون در آن تامل کرد چهار مانع یافت دنیا و خلق و شیطان
 و نفس محتاج شد لا محاله بدفع این موانع و دور کردن از خود
 و الا ممکن نیست که عبادت کند پس اینجا او را عقیقه عوالم بن آید
 و محتاج شد بقطع کردن این عقیقه بچار چیز ترک کردن دنیا و دور
 بودن از خلق و محاربه کردن با شیطان و تکام تقوی کردن
 نفس خود را چون این همه کرد و از قطع این عقیقه فارغ شد باز گشت
 تا عبادت کند می بیند که چیزها پیش می آید و او را از عبادت

باز میدارد چون تا نعل کرد و چهار چیز یافت اول رزق از آنکه نفس
میگوید که مرا از رزق و قوام چاره نیست و تو ترک دنیا کردی و از
خلق دور شدی پس رزق و قوام من از کجا باشد دوم خطر
در کار ما از آنکه صلاح و فساد آن در عاقبت معلوم نیست و آن
مشغولی دست از آنکه نباید که در فساد و مملکت افهم سوم محنت
و مصیبت که از هر جانب بر آدمی افتد خاصه کسی که او مخالفه خلق
کرده باشد و در محاربه شیطان و مجاهده نفس مشغول شده و حصصا
که چنین کس را فرومی باید خورد و وجه سختیهاست که او را پیش
آمد و چه اندوهها و غمها و مصیبتهاست که او را خواهد دید چهارم
انواع قضاء خدا یعنی ساعت فاعته بدو خواهد رسید وقتی
موافق و وقتی مخالف پس اینجا او را عقبت عوارض پیش آید
و باز محتاج شد بقطع کردن آن چهار چیز توکل کردن بر خدا تعالی
در کار رزق و تفویض کردن کارها بخدا تعالی در موضوع خطر
و بصر کردن بر بلاها و برضا دادن وقت نزول قضاء چون این
معدود و از قطع این عقبت فارغ شد و خواست که عبادت

مشغول شود می باید نفس را کامل و ضعیف نه در عبادت نشاطی
و نه در ترک و فکر فراخی ملک یا بدلیل او همیشه بغفلت و لذت پیوسته
در راحت و بطالت بگذشت بشهره و فضول و حماقت و جهالت پس
محتاج شد در کار نفس براننده که او را سوی طاعت و خیر برانند
و نشاط پس در کار عبادت پیفراید و مانعی که منع کند او را از
شهره و محبت و کم رغبت او را از آن و آن نیست مگر خوف
و رجا از آنکه امید داشتن از ثواب خدا تعالی و بدایه و عده
کرده است از انواع کرامات سابقی است که باعث است
نفس را در عبادت و طاعت کردن و ترسیدن از عذاب ناک
خدا تعالی و از صعوبت انچه وعید کرده است از انواع عقوبت
و خواری زاجری است که مانع است من نفس را از کنایه کردن
اینست عقبت باعث که پس ادا و او محتاج شد بقطع کردن
آن بزرگ این دو چیز چون این سه فاعل شد و روی بعبادت
آورد می باید خود را فارغ از هر مانعی و نشاطی پس با نشاط و
شوق در غلبه تمام عبادت مشغول شود و بر آن مواظبت کرد

پس نظر کرد و متامل نمی بیند و نشانی این عبادت که چنین
 تحمل مشقت بجهت آن کرده است و واقعه عظیم یکی را و دوم
 عجب از آنکه وقتی بطاعت ریا میکند و مرقا را تمسک نماید
 و طاعت تبادان سب باطل میشود و وقتی از ریا امتناع میکند
 و بدان سب در عجب می افتد و عجب نیز عبادت او محو میکند
 پس پیش آمد او را از اینجا عقبه قوا و روح و محتاج شد بقطع کردن
 آن بدو چیز با خلاص و ذکر منت خدا و تعالی تا عمل او مستقام
 ماند چون ازین نیز فارغ شد حاصل آمد او را عبادتی چنانکه
 باید و شاید نیالیم از هم افات و لیکن چون نظر میکند خود را
 غریق نعمت خدای تعالی می بیند از بسیاری نعمتها که خدا تعالی
 او را داده و می ترسد نباید که از شکر کفایت غافل شود و در کفران
 افتد و ازین مرتبه بلند که مرتبه بندگان خاص خدا تعالی است
 فرود افتد و بر بایند از این نعمتها بزرگ و منبسط کرد پس پیش آمد
 او را از اینجا عقبه حمد و شکر چون مجد و شکر گفتن از قطع این عقبه
 نیز فارغ شد می باید خود را بمطلوب و مقصود و در پیش بس

کند و که بپند خود را در محراب شوق و در محله خسته افتاده و از آنجا
 در ریاض رضوان و بساتین انس رسیده و خلعتها در کمرها
 از پروردگار خود یافته و حال چنان شده که متن در دنیا
 و بدل در عقبی هر روز و هر ساعت مشطر رسول حق تعالی باشد
 و از خلق سیراب آمده و ملال گرفته و دنیا را زندان بلید
 و همیشه سوی مرکب میل کند و کامل الشوق سوی عالم ملکوت
 در آید این رسولان رب العالمین در رسند بروح درگاه
 و بشارت رضوان از پروردگار را رضی غیر غضبان پس برین
 او را ازین دار فانی بحضرت الهی و مستقر باین مقصد و
 رسیدن آنجا مرفض فقیر حقیر ضعیف خود را نعمتی بزرگ
 ملکوتی عظیم و هر زمان و هر ساعت مشاهده کند از سید رحیم
 از لطف و انعام و تقرب و اکرام آنجا هیچ کس او را وصف نتواند
 کرد هر روز زیادت در زیادت تا ابد لا با و پس زهی سعادت
 عظیم و زهی دولتی بزرگ و زهی بنده نیکبخت و زهی کار
 ستوده و پسندیده و میخواستیم از خدا تعالی که منت نیند

بساتین رضوان

جزا بر من است و من را بهشت است و من را بهشت است و من را بهشت است
 از آنکه انی که نصیب نیست از این نعمت از من که اگر وصف کردنی
 و شایسته دوزخ و بر دوزخی و من را بهشت است و من را بهشت است
 و در بال و توفیق و در بار اعلیٰ صلیح و قیام کردن بدین جهت
 دارد و در ارضی باشد که او است بخنده تر از همه بخشنایان
 و گرم کننده تر از همه گرمایان این بود و ترسیب که الهام کرد
 مرا خدا تعالی در راه عبادت اکنون بر آنکه از من جمله عبادت
 اول عقده علم دوم عقده توبه سوم عقده عفو اربع عقده
 عقده عفو خمس عقده بواجب ششم عقده قوام هفتم
 حرم و شکر و تمام شدن این عبادت تمام شود و در
 مناجات العابدین الی الجنة و ما اکنون شرح دهیم این عبادت
 بجز بزرگواران است و تملیک ریختن غریب دفع آفت الله تعالی
 و الله ولی التوفیق و التمدید و التوفیق و التوفیق و الله اعلم
عقده اول و این عقده علم است ای طالب
 اخلاص عبادت بر توبه و اول بعلم که او است قطب و رست

فایده ندارد و از آنکه علم بخنده و درخت است و عبادت و عبادت
 شمرده شرف مردخت را باشد از آنکه اصل است و لیکن
 از شمرده باشد از آنکه بنده را هیچ کز نیست از عبادت
 تا مسلم باشد او را شرف علم و چون چنین است پس عبادت
 مرئوسه را که از هر دو او را نصیب باشد و از نیست که گفت
 حسن اجری هست الله علیه بطبیعه علم را طلب کردنی
 که از عبادت باز نماند و طلب کنید عبادت را طلب کردنی
 که از علم باز نماند و چون معلوم شد که جاریست مرئوسه
 از هر دو بدانکه علم اولیتر است بمقدمه در شستن بر عمل آنکه
 اصل و راههای او است و از نیست که رسول فرمود صلی الله
 علیه و آله و سلم که علم امام عمل است و عمل تابع او است
 چون دانستی که علم اصل و امام است پس لازم است بر تو مقدم
 داشتن او بر عبادت از وجهه یکی از برای آنکه تا حاصل
 شود ترا عبادت کردن از آنکه اول بر تو واجب است که معبود
 و شناسی پس عبادت کنی و حکومت عبادت کنی کسی را که نشانی

عمل

برای

و نام و صفت او را می دانیم و واجب است در حق او عقیدہ کردن
 و آنچه در روایت اعتقاد کردن و لغت او ندانی و بسا باشد که
 چیزی را اعتقاد کنی در ذات و صفت او که آن مخالف حق است
 و بدان بسبب عبادت تو حفظ کرد و پس جاریست مگر اگر کسی را
 هر چه واجب است کردن آن در شرع تا جانچه فرموده شده
 و برخی که با موری بجای آری و یا موزی آنچه واجب است
 ترک کردن آن از مناسبتی تا از ترک گیری و چگونه قیام کنی
 بر طاعتی که از اندانی که حجت و چگونه بجای
 آرند و چگونه اجتناب کنی از معصیتی که ندانی که آن معصیه است
 و ندانی که چگونه اجتناب کنی از نوبس عبادت شرعی چنانکه
 طهارت و صلوٰه و صوم و غیر آن واجب است که با موزی
 به جمیع احکام و شرائط آن تا بدان قیام نمایی از آنکه بسا باشد
 که تو بر چیزی تکیه داشته و آن معصیه عبادت تو باشد یا آن
 مخالف باشد پس تو بر آن مطلع نه و بسا باشد که ترا
 مشکلی در عبادت پیش آید و کسی را نیایی که از تو پرسد و

نیز ندانی که از تو چه چیزی پس از این بدانکه خداوند
 بر عبادت باطن است که این بطن بدل دارد و از مومن آن
 نیز بر تو واجب است جانچه تو کل و تقویض و رضا و صبر
 و توبه و اخلاص و غیر آن جانچه ذکر آن درین کتاب باید
 آید. الله تعالی دو واجب بر تو که با موزی از این
 هر یکی چون سخط و طول اعل و حسد و ریا و کبر و غیبت بر سر
 از آنکه دانستی و کردن اینهمه فرض است بنص قرآن جانچه
 خدای تعالی میفرماید و علی الله فمؤکلو انکم لمؤمنین
 یعنی بر خدای تو کل کن پس اگر شما مومن آید و قوله تعالی
 و انکم مکروا الله انکم ایمان تعبدون یعنی مکر کو نمیدارید
 تعالی را اگر شما می رسید و قوله تعالی و احضروا ما جهرک الله
 یا بعد یعنی صر کن و توانی صر کردن مکر توفیق خدا تعالی و
 قوله تعالی و یقتل البیت بید یعنی قطع کن از تم
 در وی بخدای تعالی یا و جزین آیات که درین باب است
 جانچه در باب فرضیه صلوٰه و صوم است پس حجت بر آنرا

بدانکه پاک داشتن
 و عبادت تو یک جزو
 عبادت است و پاک
 داشتن دل و عبادت
 دل نود و نه جزو عبادت

وزکات

که نماز و روزه را فریض خوانند و ترک این فرایض کرده و هرگاه
فرایضه یکی در کتاب یکی بکلمه ازین فرایض بکلی غافل
یا یکی ناظم از نشان را ندانی نمیدانم که بقوی کدام مفتی
این عقیده کرده مگر بقوی کسی که همه نعمت او دنیا است
تا معروف را منکر کرده است و منکر را معروف و علوی را
که خدا تعالی در کتاب خویش نور و حکمت و هدی با مردم کرده
بکلی اهمال کرده و همه روی کتب کردن مال حرام آورده
بترس از خدا تعالی از آنکه جزئی ازین فرایض فروگذاری
و اهمال کنی و بصوم و صلوة مشغول شوی که این ترابع
نفع نکند و بیابانست که برکنای میسر باشی که آن
بب و دخول و زنا است و مباحی را از طعام و شراب
ترک گیری و جان کمان بری که ترا قرینه خدا تعالی حاصل
می شود و تو بر باطل باشی و سخت ترین ازین همه آنکه
بطول اهل مبتلا باشی و طول اهل معصیه محض است
و تو از غایت خیر تصور کنی بب جمل خود از فرق کردن

میں

میانند او است بن جمع علم شمرده علم شد از جمله معانی
علم مانع گشت و جز این دو مقصودی نیست مرئیه را از غایت
خدا تعالی پس بر تو باد بعلم پس از هر چیز با الهی سالک راه
آخره و شاید که گویی رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است
طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مَسْلُومٍ و مستثیمه کدام علم است
آنکه طلب او فریضه است و حد آن چیست و چه مقدار بیند
از آن حاصل می باید کرد و بد آنکه علومی که طلب او فرض و لازم
است سه علم اند علم توحید و علم سیر یعنی آنچه تعلق بدل دارد
و علم شریعت اما حد هر یکی که چه مقدار واجب است از علم
توحید مقداری که بدان اصول دین حاصل کرد و روان است
که بدانی که مرتزاه الهی است عالم قادر حی مرید متکلم سمیع
بصر و اجدی سیر یک موصوف باوصاف کمال منزه
از ذلالت حدوث متفرق بقدمت بر کل محدثات و محمد مصطفی
صلی الله علیه و آله و سلم منزه در رسول او است و صاحب
بدانچه اخبار کرده است بلکه بدانچه آورده است از خدا تعالی

وَاللَّهُ الْمَوْفِقُ

ورکا جیادے

قدم یعنی
نہ اور انتہا
وہ اور انتہا

در امور آخرت بر تو باد که بخیر عقیده کنی و ایم که هر قرآن یا
در حدیث نبوی ~~در حدیث نبوی~~ بلکه هر چیزی که جعل آن بر مسلمانان تواند
اموختن آن بر تو فرض عین است و از علم سر مقدار فرضیه
که واجبات و مساوی دل بدانی تا ترا تعظیم خدا تعالی و اخلاص
نیت و سلامتی عمل حاصل گردد و بیان آن بهای درین کتاب
بیاید تا خدا تعالی و اما از علم شریعت هر چه فرض است
بر تو که در آن آموختن آن نیز فرض است تا جانچه حق
انت او الکی چون طهارت و صلوٰه و صوم اما حج و هجا و
و زکوة اگر بر تو فرض گردد و آموختن آن نیز فرض شود و
نهایت حد هر یکی ازین سه علم که طلب آن فرض عین است
و اما دانستن علم توحید المفت دار که با مبتدعان جدلی
و ایشان را لازم کنی فرض عین نیست بلکه فرض کفایت فرض
عین همانست که اعتقاد تو بدان درست گردد و همچنین علم
و شرح حجاب القلب نیز بسیارست معنی هر یک را در کتاب
بلکه همان مقدار که مفید عبادت تو باشد فرض است تا جانچه فرض

از آن اجتناب کنی و از آنجا از آن جاوه نیست چون اخلاص
حمد و شکر و توکل و تقویض و آنچه بدین ماذرا الکتب کنی
و همچنین در علم فقه واجب است که جمع ابواب فقه از بیوت
شراء و اجارات و نکاح و طلاق بدانی که دانستن آن
فرض کفایت **سوال** اگر کسی مقدار علم توحید که فرض است
ممکن است که مجرد مطالعه بی معلمی انبیا را حاصل شود
جواب بدانکه استناد کننده و اسان کننده است و
تحصیل کردن علم با وسایل تراست و اما خدا تعالی کسی را که
خواهد بفضل و کرم خود معلم او شود چون این دانستی بدانکه
این تقیه که عقیده علم است عقیده دشوار است ولیکن مطلوب
و مقصود بدین حاصل میشود و نفع او بسیارست و قطع او
و خطر او بزرگست با کسی که عدول کرد از او و همراه شد با کسی که
در قطع او مشغول شد بفریاد با کسی که در و تحیر با ندوب با کسی که
سلوک کرد و در بدت اندک قطع کرد و با کسی که در و تحیر
در قطع کردن او امر که پیدا کند عسر و حرج و اما نفع او نیست

که فکر کردیم از احتیاج بنده جهان و بنا کار عبادت ربان
خاصه علم توحید و علم سیر که در خبر است که خدای تعالی وحی کرد
بد او و میفرمود صلوات الله علی سیدنا و عبده السلام که ای
علم نافع آموز گفت الهی علم نافع کدام است گفت آنکه بداند
علم حلال و خطی و کبریا و کمال قدرت من بر همه چیز نماید
اینست علم نافع که ترا نزدیک گرداند بمن روایت کرده اند
از علی رضی الله عنه که او گفت اگر در حاله طفولیه عمر دی مردی
رفتمی خوش نیامدی مرا از آنکه پروردگار خود را نشناسی
و اما شده او از آنست که در طلب او اخلاص می باید
هر که علم را طلب کند تا مردمان بدو توجه کنند و مجالسته امر
حاصل شود و بداند مبایات کند و مال حرام دنیا بداند
کنند بدانکه او از جمله زیانکارانست ابو زید بطامی رحمه الله علیه
گفته است سی سال مجاهده کردم هیچ چیز سخت تر بر من از کار
علم نبود و به برین از آنکه شیطان بر تو فکر نکند و بگوید که چون
علم چنین خطرناکست و تحصیل او دشوار است پس ترک او او بیشتر

باید که برین بماند از علم باز نمانی که رسول صلی الله علیه و آله
فرمود که شب معراج دوزخ را دیدم اکثر دوزخیان فقیهین
بودند گفتند یا رسول الله صلوات الله علیک و سلامه فقیهین
از مال گفتند فقیهین از علم پس هر که علم نیاموزد او تواند
که عبادت را بجا نهد حق آنست بجا آورد و اگر مردی خدای
خدای تعالی را عبادت کند همچون عبادت ملائکه هفت
آسمان و زمین و او را علم نباشد از جمله زیانکاران باشد
پس حجت شود در طلب علم بحیث و تلقین و تدریس و به
پرین از کار با بی و ملال و الا در خطر کمر اهی باشی نفوذ باشد
منها **فصل** حاصل کار آنکه چون نیکو نظر کردی در دلائل
ضرباری تعالی دانستی که ترا الهی است قادر عالم حی مرید
متکلم سبع بصیر منزله از حدوت پاک از همه نقصانها و
آفتها و روایت بر او آنچه رواست بر محدثات و مخلوقات
و او هیچ چیز نماند و هیچ چیز بدو نماند و منزله است از مکان
و جهات و نظر کردی در معجزات رسول صلی الله علیه و آله و سلم

بس دانستی که او رسول خدای است و امین است بروحی او
و اعتقاد کردی آنچه سلف بدان اعتقاد کرده اند که خدا بی تعالی
دیدنی است در آخرت و قرآن کلام خدا بی تعالی است غیر مخلوق
و از جنس حروف و صوت نیست و در ملک و ملکوت تا عرش
همچو چیز در خاطر نکند و در هیچ چیز نبخشد مگر بقضا خدا تعالی
و قدرت او و ارادت او و مشیت او و همه چیز خیر و شر نفع و ضرر
و ایمان و کفر همه از دست و هیچ کس را از مخلوقات چیزی بر وی
واجب نیست کسی را ثواب و بدقیل خویش دهد و کسی را که بخیر
کند بعیل خویش نکند و آنچه آمده است بزبان صاحب شریعت
صلی الله علیه و آله و سلم در امور آخرت از حسرت و نشروناهما
و عذاب قبور و سوال منکر و کبیر و میزان و صراط و بهشت و دوزخ
همه حق است اینست اصحابی که سلف رضوان الله علیهم بدان
عقیده کرده اند و امر کرده اند با اعتقاد کردن این و پیش از آنکه
بدیانتها ظاهر کرد و بدین همه اجماع کرده اند پس نظر کردی در
دل و واجبات و مناسباتی باطن که شرح آن همه درین کتاب

و او نیز دایما کبر بر ملاک که تو عداوت تو نسبت است و چگونه با خود تو
عداوت نمند و با تو مقاتله و کمر میکنند تا فساد بر تو کار تو بلکه
خواهد که کلی ملک کرد و اند ترا و از تو امین نشیند و بداند که سلطان
کیست که با کفار و اهل ضلالت و اهل بدعت که دوستان و یاران
اند در بعضی احوال عداوت میکنند پس با چون تویی که قصد
آن کرده که او را در چشم آرمی و بر عداوت او برخاسته
و کار بر مخالفه او میکنی چگونه عداوت نمند و او را با عوام انانیت
و دشمنی عام است و با تو ای طالب عبادت و دشمنی خاص است
و کار تو او را مهم تر است و در تو او را یاری دهند و کاند
یعنی نفس تو و هوای تو و او در تو اسباب داخل و ابواب بسیار
دارد و تو از غافل و در است گفت یحیی بن معاذ زاری
رحمة الله علیه که شیطان فارغ است و هیچ علاقه ندارد بغیر
از اندن تو و ترا شغلهاست و شیطان نمی بیند ترا و تو نمی
بینی ترا و تو او را فراموش کرده و او ترا فراموش نکرده
است و از نفس تو مر شیطان را یار هیاست پس چون حال

همچنین باینکه از محاربه کردن بر وجه نیت **سوال** اگر کسی
 که بکدام چیز با شیطان محاربه کنم و بچه چیز او را مقهور گردانم و
 دفع کنم **جواب** اهل این کار را درین مسئله دو طریق است
 یکی آنکه بعضی علماء گویند که تدبیر در دفع شیطان همین
 استغافه است یعنی بازداشتن خواستن از خدا تعالی
 چیزی دیگر نیت زیرا آنکه شیطان سکی است که خدا تعالی
 بر تو مسلط کرده است پس اگر محاربه او مشغول باشی وقت
 خود را ضایع کرده باشی و زحمتی دیده باشی و با باند
 که بر تو ظفر یا بدو ترا بکزد و محسوس سازد پس باز گشت
 بصاحب سک اولیتر تا او را از تو باز دارد و دوم نیت
 که علماء دیگر میگویند که در دفع کردن شیطان طریق مجاہد
 و ریاضه است اما نزدیک من بهتر طریق عدل است
 که جمع کرده شود میان هر دو طریق اول استغافه از
 خدا تعالی از شر او جانچه فرموده ایم و اگر بعد از استغافه
 شر او بکفایت نرسد و او را بر خود غالب بینم ضرورت بدانیم

که انانی است

که استغافی است از خدا تعالی که او را بر ما مسلط کرده و با ما قهر
 محاربه ما و قوت ما در کار دین نفع ایند کند جانچه کفار
 بر ما مسلط کرده است با آنکه بر کفایت سیرایشان قدرت
 تا صبر کردن با بر جها و ایشان به بند محاقوله تعالی ولو
 یشاء الله لا تقهر منهم و لکن لیبیلو بعضکم بعض ای اگر
 خواستی خدا تعالی هر آینه یاری دادی شمارا از ایشان
 ولیکن مبارز موده است بعضی را بعضی بس بر آنکه محاربه
 با شیطان و قهر کردن بر وجه خبر است اول آنکه مکر و حیله
 او بدانی که چون بر مکر و حیله او مطلع شوی بر تو دلیری
 کردن نتواند چنانکه در دوزخ چون بداند که خشم خانه میدارد
 هر آینه بگریزد و دوم آنکه وسوسه او را القات نمکنی
 و دل خود را بدان متعلق و مشغول نداری که شیطان بمنزله
 سکی است چنانچه اگر روی بدو آری بتو آویزد و اگر
 اغراض کنی ساکن شود و سوم آنکه در ذکر خدا تعالی
 مشغول باشی بزبان و دل که در خبر است که ذکر خدا تعالی

سکت

در جنب شیطان بنی آدم و آنکه
 علی است که گوشت میخورد و اطباء او را خرمیکویند **بنا**
 اگر کسی چگونه شناسد مکر و حیل او را و کدام طریق است معرفت
 او را **جواب** بدانکه در آمدن او را دور است یکی آنکه او را
 و سوسهاست که نمیزد تیر باست که از او ایامی اندازد و حقیقت
 این وقتی روشن شود که انواع خواطر و اقسام وی بدانی
 دوم آنکه او را حیلهاست که آن نمیزد دامی است که نصب کرده
 است و حقیقت آن وقتی روشن که انواع مکاید و اوضاع مکر
 او بدانی و هر اینه انواع علماء رضی الله عنهم در خواطر با هم بیان
 کرده اند و ما نیز تصنیف کرده ایم درین بیان کتابی که نام
 او تبیین المیسر نهاده ایم و این کتاب بسیار می تواند کرد
 ولیکن بیان کنیم ترا انشاء الله تعالی از هر یکی از ایشان اصحی
 اگر تو در آن چنانک زنی بسند باشد ترا بعون الله تعالی
 اصل خواطر بدانکه خدا تعالی بر دل فرشته موکل کرده است
 که دایما سوی خیر میخواند و او را ملهم خوانند و دعوت او را الهام

یعنی خارش است که در
 بعضی آدمی پیدا شود
 و آنرا که میگویند

شود

آدمی

بنا

گویند و در مقابل آن فرشته شیطان است نیز مسلط کرده
 است که او دایما سوی شر میخواند و او را وسوسه گویند
 و دعوت او را وسوسه گویند و شیخ من گفته است که بسیار
 باشد که شیطان بخیر خواند و مقصود او در زیر آن شر باشد
 و بمغضول خواند و مقصود او از آن منع باشد از فعل
 و بخیر خواند تا آن خیر کما بهی باز آرد که انهم او پیشتر از نوا
 آن خیر باشد چنانچه در کبر و غیر آن پس این دو داعی است
 اند بر دل بنی آدم و دل خواندن ایشان را می شنود و می
 بیند و روایت کرده اند که چون فرزند آدم قرین
 سازد خدای تعالی با او فرشته را و قرین سازد با او
 شیطان پس شیطان استاده باشد بر گوش راستین
 دل او پس هر دو خوانند او را یکی بخیر و یکی شر و خدای تعالی
 جز این دو داعی در خلقت آدمی طبیعتی نیز مرکب کرده
 است که میل آن طبیعت دایما بشهوة و لذت است از نیک
 و بد هر چونکه باشد پس تحقیق داعی سه چیزند چون

عجب دریا

در وقت غلبه شیطان
 شیطان را ملهم میکند

اینکه گفته است بر آنکه خوار که در دل منده حادث
میشود و او را بر فعل یا بر ترک آن باعث می باشد
ان همه با آنکه حقیقه از خدا تعالی است لیکن چهار قسم
قسم اول قسمی است که در دل منده باری تعالی حادث
میکرد اند ابتدا او را همین خاطر که گویند فحش و قسم
دوم قسمی است که حادث میگرداند موافق طبع آدمی
و آنرا هوای نفس گویند و قسم سوم قسمی است که حادث
میکرد اند در وقت دعوت ملهم و آنرا الهام میگویند و قسم
چهارم قسمی است که حادث میگرداند در وقت دعوت شیطانی
از او و سواش گویند اینست چهار قسم خواطر چون این قسم
دست **بر آنکه** خاطری که از قبل خدای تعالی است ابتدا
کاهی بخیر باشد اگر ام و الزام حجت را و کاهی بشیر باشد
امتحان و محنت را و خاطری که از قبل ملهم باشد آنست
که خیر زیرا که او مسلط نیست مگر بجهت نصیحه و ارشاد و
خاطری که از قبل شیطانیست باشد مگر بشیر برای اغوا و

و کوه

اضلال

و اضلال و ابیابا باشد که بخیر باشد برای مکر و مستدراج
و خاطری که از هوای نفس است بشیر باشد و
بخیری که در و خیر نیست و بعضی از سلف گفته اند که
هوای نفس نیز کاهی بخیر خواند و زیرا او شر باشد
بنا بر شیطانیست انواع خواطر چون این طریق
معلوم شد جابریت مکرر از دانستن به فضل
دیگر که مقصود در انت اول فرق کردن میان خاطر خیر
و خاطر در جمله دوم فرق کردن میان خاطر شر ابتدایی و
شیطانی و هوای نفسانی و دانستن دفع هر نوع سیوم
فرق کردن میان خیر ابتدایی و الهامی و شیطانی با هر چه
از خدا تعالی و یا از ملهم باشد امتناع کنی و هر چه از ایشان
اجتناب کنی و همچنین هوای نزدیک کسی که گفته است
که او نیز بخیر خواند **الفصل** اول چون خواهی که
بدانی خاطر خیر از خاطر شر در جمله و فرق کنی میان ایشان
یکی این سه میزان وزن کن تا حقیقت کار معلوم شود

که زیر او شر باشد

اول آنکه کاری که در خاطر تو گذشته است بر شرح عرض
کنی اگر موافق آید بدانکه خیر است و اگر بر ضد آن باشد
بر خستی یا شبهتی بدانکه شر است و اگر بد نمیان
ایحال روشن نشد عرض کنی بر اقتدار صلیح اگر در آن
ان کار اقتدار بصحا است خیر است والا شر است و
اگر درین میزان سبب روشن نشد عرض کنی بر نفس و هوا
بس بگر اگر از آنهاست که نفس را از آن نفرتی است نفرت
طبع نفرت ترس بدانکه خیر است و اگر از آنهاست
که نفس را سوی او میل است میل طبع میل ثواب خدا
تعالی بدانکه شر است زیرا آنکه نفس فرامیده است بری
سمو میل او اصلا بخیر نباشد هرگاه که یکی ازین سه میزان
وزن کردی هر اینه خاطر خیر از خاطر شر پیدا شود **فصل**
دوم چون خواهی که فرق کنی میان خاطر شر که از هوای نفس
است یا از شیطانت یا از خدا تعالی است ابتدا پس
درین از سه نوع نظر کنی یکی آنکه اگر آن خاطر را بر یکجای می

صلی او

یابی بدانکه از خدا تعالی است یا از هوای نفس است
و اگر مترو دمی یابی بدانکه از شیطانت عارفی گفته است که
مثل هوا نفس همچون شیر است که بجای سهیل دفع نشود
و مثل شیطان همچون کرک است هرگاه که از یکجانب برآ
از جانب دیگر در آید دوم آنکه اگر آنرا بعد کنای کرده باشی
پیایی بدانکه از خدا تعالی است از برای عقوبت و امانت ترا
بنویسمی آن گناه جناحه خدا تعالی فرموده است کَلَّا بَلْ أَنْ
عَلَى قُلُوبِهِمْ نَازِكًا تَوَّابًا لِيُؤْخَذَ مِنْهُمْ أَجْرًا لَمْ يَكُنْ لَهُمْ
أَلْفَاظٌ مِنْ دُونِهَا يَذْكُرُونَ أَفْهَمَ لَوْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ
حال طالب اعوانست سیوم آنکه اگر آن خاطر را هیچ وقت
بندر خدای گفتن ضعف و کم نمی یابی بدانکه از هوای نفس
است و اگر بندر گفتن کم میشود بدانکه از شیطانت
زیر آنکه شیطان بندر گفتن میکیزد و در حال عقله و سوسه
میکند لقوله صلی الله علیه و آله وسلم الشَّيْطَانُ جَائِعٌ
عَلَى قَلْبِ بْنِ آدَمَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ خَشِيَ وَإِذَا عَقِلَ دَسَّ

صلی او

فصل دوم چون خواهی که فرق کنی میان خاطر خیر
 که از خداست یا از فرشته است نظر کن درین خبرانه
 وجه اول آنکه اگر دایما این خاطر را قوی و با جرئی و غری می یابی
 بدانکه از خداست یا از فرشته است و اگر متروک می یابی بدانکه از فرشته است
 زیرا که نمیزد نصیحت کننده است که ترا نصیحت میکند بهر وجه که
 می تواند دوم آنکه اگر این خاطر بهتر از خیر و طاعت است
 که از تو در وجود آمده است بدانکه از خداست یا از فرشته است از
 جهت اکر ارم و خشنود تر از کمال الله تعالی و الدین جبار
 رفیقا نهند بهم **سبب** و اگر بعد از طاعت است
 ابتداء از فرشته است در اغلب احوال **سوم** آنکه اگر
 این خاطر **که** اصول دین و علمها را باطن است از خداست یا
 است و اگر در فروع و علمهای ظاهرات بدانکه از فرشته
 است در اغلب احوال زیرا که فرشته را بر باطن بنده
 و قوی نیست اما خاطر خیر که از قبل شیطانت برای مکر و **سبب**
 نظر کن اگر نفس را در آن فعل که در خاطر گذشته است بانشاط

پس چنانچه گفته شد
 الله اعلم

بیجا

می یابی نه با ترس و با عجله می یابی نه با شکی و با امن
 می یابی نه با خوف و با کوری دل می یابی نه با بصارت
 بدانکه از شیطانت است از آن بر بهتری و اگر نفس را بر خداست
 یا بی بعضی با خوف و بانشاط و با استقامت نه با عجله و با خوف
 نه با امن و با بصارت در عاقبت کار نه با کوری دل از آن
 از خداست یا از ملک گفتیم من نشاط میکنی است در
 کردن کار با آنکه در آن کار طمع ثواب دارد و اما استیجابی
 در همه جا جاست توده است مکر در پنج مواضع گفتار کردن خیر
 چون رسیده باشد و گذاردن و ام و دفن کردن است و
 طعام دادن همان و توبه کردن از گناه **اما** خوف کردن احتمال
 دارد که از تمام کرد اندین و ادا کردن باشد چنانچه حق
 ادا کردنت و از قول و روحی باشد **اما** بصارت در
 عاقبت کار بدان باشد که به بند و نیکی یقین کند که آن از شد
 است و غیر است و احتمال آن دارد که در ثواب آخره
 باشد پس دانستن این سه فصل واجب بر تو برای دانستن

در عاقبت کار

چنانچه

خواهد درین فصل بقدر امکان بنکونظر کردن که از جمله علمها
لطیف و اسرارها شریف است و الله الوفاق **فصله** اما افضل
حیل و مکر ما شیطان بدانکه شیطان را بپنی آدم در کار خاعه
هفت نوع خداع و مکر است اول آنکه نفس را از عبادت باز دارد
و گوید که ترا عبادت حاجت نیست اگر توفیق خدا تعالی
یا بدر کند او را و گوید که من بند ام و عبادت محتاجم
زیر آنکه مرا از نوشته آخرت جاره نیست پس ضرورت مرا عبادت
باید کرد و از دنیا فانی نوشته برای آخرت باقی می ماند
بوجه دوم پیش آید و بنا بر توبه و عبادت امر کند اگر توفیق
از خدا تعالی نیاید یا بد از این نیز رو کند و بگوید که اجل من پرست
من نیست شاید که عمر وفا نکنند و نیز من اگر عمل امروز من
توقف دارم تا فردا پس عمل فردا کی خواهم کرد نه آنکه هر روز
عمری دیگر است بوجه سوم پیش آید و بتعجیل کردن عبادت
امر کند و از ادا آن حیا بنحی حق انت باز دارد و بگوید
تعجیل کن تا آن کار کنی و فلان مقام روی اگر توفیق از

خدا تعالی دریا بد از این نیز رو کند و بگوید عمل آنک با صبر و
و احتیاط بهتر از عمل بسیار با نقصان و عجله بوجه چهارم پس
آید و تمام کرد و ایندن عمل حیا بنحی حق انت برای دیدن
مردمان امر کند تا در دریا افتد اگر توفیق از حق تعالی در
از این نیز رو کند و گوید مرا دیدن مردمان حکار آید دیدن
خدا تعالی مرا ببیند است بوجه پنجم پیش آید و در عجب
اندازد و گوید امروز همچون تو بنده مخلص گشت زنی
علم تو و زنی عمل تو و زنی پنداری تو اگر توفیق از حق
تعالی دریا بد از این نیز رو کند و بگوید من مر خدای را
که مرا چنین کرد ایند اگر توفیق او نبودی نه مرا علم بودی و
عمل و اگر قبول او نباشد این را هیچ اعتباری نیست و اگر
فضل او نبود پس چه خبر است قیمت عمل من در چیست
خدا تعالی که بر من استند و کفایان من مرا و را بوجه ششم
پیش آید و این از آنهاست که برین سبب کس مطلع نشود
مگر عالمان و آنانکه بدار باشند و آن انت که بگوید در

و توفیق او را و بداند
بسیار از توفیق وی بودی
علم و عمل را چه را بودی
و جمع طاعت و عبادت
برایک عبادت خداست
حال آنکه خداوند قادر است
که هیچ کس از عبادت وی
بیازان برود

عبادت را بگو و از تو بگو و اگر کن که خدا بیتی الیه حال بر خیز
 ظاهر خواهد کرد و این مقصودش از نوعی از ریاضات مخفی باشد
 اگر توفیق از حق تعالی در یابد از این سر و کند و بگوید ای ملعون
 تا این زمان از وجه افشا و عبادت می آمدی اکنون از وجه
 اصلاح آمدی تا عبادت من فاسد کنی مرا باظهار عبادت
 چه کار من بنده ام مرا عبادت باید کرد اگر خدای تعالی
 خواهد اظهار کند و اگر خواهد مخفی دارد و نیز بدست خلق میت
 تمام از اظهار عبادت نفع باشد و وجه پنجم پیش آید و بگوید
 که ترا بعل اصلاً احتیاج نیست زیرا که اگر ترا نیکیست افزیده اند
 ترا ترک عمل زیان نخواهد کرد و اگر بد بخت افزیده اند هر عمل
 که خواهی کرد سود نخواهد داشت اگر خدا بیتی عصبه کند و
 توفیق دهد بگوید ای ملعون من بنده ام بر بنده زمان برداری
 برورد کار واجب است و او را نندیده تراست بر بویسته
 خود هر حکمی که کرده است بعبادت یا تفاوت مرا با آن حکما
 و نیز من بعل محتاجم هر چونکه هستم اگر نیک بنجم محتاجم برای

مکمل بره

بانی

زیادتی ثواب و اگر نفوذ باشد منشا بد بنجم هم محتاجم سابر کند
 باری خود را ملامت نکند که آن بد بختی از جهه من باشد
 و نیز اگر در تشر روم و فرمان بردار بوده باشم بهتر از آنکه
 در تشر روم و عاصی باشم و نیز بحقیقه میدانم که خدای
 تعالی بس محکم را بر طاعت عقوقه نمکند بلکه در طاعت و عده
 ثواب کرده است و وعده او جل جلاله حق است خلافت
 شدنی نیست پس بدستی که کار جانت که دیدی
 و شنیدی و قیاس کن بر آن همه افعال و احوال و یاری خواه
 از خدای تعالی و مشغول بخداوند تبارک و تعالی فان الامر
 پیده و منه التوفیق و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم
عاقبت چهارم و آن نفس بعد از این بر تو بادای
 طالب عبادت بخیز کردن از این نفس فرمایند به بتاهی
 که اوست بدترین و دشمن و بلا اوست صعبترین ملائکه
 و علاج او دشوارترین علاجه است و دوا او مشکلترین
 دوا است و این سبب در حضرت یکی آنکه دشمنی است

زیرا که امر او را که است و
 بر دل و روانی را که تحت
 خستاده است

در دانی و هرگاه که دزد از خانه باشد دفع او و شوار باشد
و ضرر او بسیار باشد دوم آنکه دشمنی است محبوب آدمی
از عیب محبوب خود کور است هر چه از نفس خود بپاهند
نیکو ندارد پس چون چنین باشد و بر خود که آدمی را نفس دشمنی
و هلاکت آفند و او از آن بجزیر میگویم ای مرد تامل کن
در این یک نکته متفکر و آن است که چون نیکو نظر کنی اصل
حکمت نه با فضیلت و خوارها و هلاکتها و معصیتها و تقصیرات
که خلق را پیش آمده است از فریشت تا روز قیامت باعث
ان نیایم مگر نفس را و هر که در بلاهی افتاده است یا بسبب
تنهایی یا معیونت و مشار که نفس با شیطان که او معصیت فرخدا
از ابلیس بود و بسبب آن بعد از حکم سابق هوا نفس بود که کبر
و حسد و بعد از عبادت شش و هزار سال در دریا راضیات
انداخت چنانکه ابدالاباد غرق بماند و بجای دنیا بود و
خلق و نه شیطان بلکه نفس بود بسبب کبر و حسد که در بود
پس کرد با او آنچه کرد بعد از آن که آدم علیه السلام آن بود

نزد آنکه نفس خود را اولی
در دنیا و آخرت

بشد که آنکه بعد از او
خدا است که بفضیل خویش
و بار در برای قطع کردن
این عقیده چشمتش

بگویند

که مشهوره نفس و حرص بر بقا و حیوة او را در این جهان نیست
بقول ابلیس است و در شد و لغز و شیطان و مشهوره نفس از خوا
خداست تعالی و فرودس اعلى برین دنیا و نیه و فانیه افتاد
و در اینجا دید و دیدند فرزندان او از آن روز تا ابدالاباد
آنچه دیدند بعد از آن حکایت بائیل و قابیل با و کین که
بسبب معصیت ایشان شدند و بخل بود بعد از آن حدیث
ماروت و ماروت یا و کین که بسبب معصیت ایشان مشهوره بود
پس همچنین می بین تا روز قیامت نیایم در خلق فتنه و فساد
و فضیلت و معصیتی مگر از نفس و هوای او و الا همه خلق در خیر
و سلامت بوده اند پس چون دشمنی بدین طریق باشند
و احب است مر عاقلان را تمام در کار او **سوال** اگر
کوهی که حیث جلد در دفع کردن از چنین دشمنی و حمت
تدبیر در کار او بیان کن ما را تا بدانیم **جواب** بدانکه بالا
گفتم که کار نفس و شوار است از آنکه یکبار فکر کردن او ممکن
نیست چنانکه دشمنان دیگر را از آنکه او مرکب دالته است

نزد آنکه نفس خود را اولی
در دنیا و آخرت

هین

سوال کرد که من شیت ب مضر می که در آن
 تو محتاجی بطریق میان و طریق یکی آنکه به بروری و تقوی
 دهی و او را بقدر آنکه فعل خیر را احتمال کند دوم آنکه ضعیف
 کنی و جس کنی آنرا بر جدی که از تو و فرمان تو نکر و در پس تو در
 علاج کردن نفس محتاجی بنظری دقیق و طریقی و شوار و فاو که
 کرده ایم که طریقی او است که نفس را ملکام تقوی محکم و سوار
 داری تا بهر دو فایده که ترا کفیم حاصل آید **سوال** اگر کسی
 این دایره است سرکش و پنهان و بی ضبط او را چگونه تکام
 کنم و چیت جلد در آن که او را تکام توان کرد **جواب**
 بدانکه تو راست گفتی و حیل او است که او را اولاً نرم کنی
 تا تکام توانی کرد و علماء این کار چنین گفته اند که نرم کردن
 نفس سه چیز است یکی آنکه شهوات و لذتها از او بکلی باز داری
 که دایره سرکش چون علف نیاید نرم شود و دوم آنکه بر او بار کنی
 از عبادت بهنی که در از کوشش را چون بار بسیار کنند نرم
 شود و خاصه که علفش کرده سیوم آنکه یاری خواهی از خدا

بشنید

اینا یقبل

انما یقبل الله من المتقین ای خدا بتعالی قبول کند عباد
 بکر از بر همین کاران **نهم** بزرگ و عزیز داشتن قوله تعالی
 ان اگر نگام محبت را بقدر انفسکم ای گرامی ترین شما نزد
 خدای تعالی مقی ترین شما است و هم بشارت و نعت
 مردن قوله تعالی الذین امنوا و كانوا یقون کم الشر
 فی الجوهرة الدنیا و فی الاحسرة ای کس نیکنه ایمان آفر
 اند و تقوی کرده اند مرایا نیست بشارت در حیات
 دنیا و آخرت یا از و هم نجات از آتش دوزخ قوله تعالی
 ثم یخرج الذین اتقوا ای همه را در دوزخ در ابریم و مقیایا
 خلاص و نجات و از او هم خلود در بهشت وعده است
 قوله تعالی اعدت للمتقین ای بهشت مهیا کرده شده
 برای مقیایا اینست همه خیر و سعادت در هر دو سرا
 که در زیر تقوی نهاده اند پس فراموش کن نصیب خود را
 ای مرد از تقوی و بدانکه اصل در کار عبادت سه چیز است
 یکی توفیق و آن بر مقیایان راست چنانکه گفت این آنست

عاقبت

مع المتقين ای بدستی خدا تعالی با متقیان است
اصلاح عمل و انجام تقصیر و این نیز مرتقا نیست چنانکه
گفت یصلح لكم اعمالکم ای اصلاح کند عمل شما را اگر تقوی
کنید پس قول عمل و آن نیز مرتقا نیست چنانکه
گفت انما یقبل الله من المتقين ای قبول کند خدا
تعالی مکر از متقیان و مدار عبادت خود بدین سه چیز است
از آنکه اول توفیق ما بدنا عمل کند بعد از آن اصلاح تقصیر ما
شود بعد از آن چون تمام گشت قبول یابد و برای این سه چیز است
تضرع و زاری و سوال حلیه عابدان نه بدینی که میگویند ربنا
وفقنا لطاعتک و از تمام تقصیر ما و قبل ما ای برود کار ما
توفیق ده ما را بطاعت خود و تمام کرد آن تقصیر ما و قبول
کن از ما عمل ما و این همه را خدا تعالی بر تقوی وعده کرده است
و متقیان این جمله کرامت کرده است خواه بخواهند خواه نخواهند
بس بر توبه و تقوی گردن اگر طالب عبادتی بلکه اگر طالب
سعادت دنیا و آخرتی و تامل کن درین یک اصل و آن

علی

قبول عمل با محال قریب به

عبد خدا در عبادت
حسنت کن و تقوی کن
عبادت که قبول نیست
چنانکه کار است

آنست پندار که همه عمر خود در عبادت بجهت و بدین مجاهد
کردی تا حاصل شد ترا آنچه مطلوب تو بود و آنکه کار در آن
که قبول افتد و میدانی که خدا تعالی فرموده است انما یقبل
الله من المتقين پس صایم که کار تقوی باز گشت و
ازینست که عایشه رضی الله عنها گفت که رسول اصدی الله علیه
والله وسلم سچ چیز خوش نیادی از دنیا چنانچه تقوی
وقتا ده رضی الله عنه گفته است که در توبه است ای فرزند
ادم تقوی کن و هر جا که خواهی بخت و گفته اند که عامر بن
قیس شش بار روزی هزار رکعت نماز گذاردی چون بر سر
آمدی نفس را گفتی که ای جای همه بدیها بخدا تعالی که هیچ
جنم زدنی از تو راضی نه ام چو وقت مردن بگرددت گفتند جز
ترا که بماند گفت سخن خدا تعالی انما یقبل الله من المتقين
پس تامل کن یک نکته دیگر و آن اصل همه اصلمات است
و آن آنست که یکی از اصالحان شریخ خود را گفت که مراد صیتی
بکن گفت وصیته میکنم مر ترا بصیتی که برود کار عالمیان آن

چون در تقوی سرور نیاید

بهره خردم بهشت و پادشاه شود و فهم کن این خصله را از این
چست شوتا بدان عمل کنی و از خدا متعالی یاری خواه که کار در عمل
کردن است و الله الموفق **بِسْمِ** میگویم شرح تقوی بدانکه اولاً
در قول مشایخ باباک کردن دست از کثرتی که مثل آن کثرت
در وجود نیامده است تا حاصل شود مرز بقوه غم ترک
آن حجابی میان تو و میان معاصی و تقوی را در قرآن بسبب
اطلاق کرده اند یکی معنی ترس و همتت قوله تعالی و آیاتی
فالتقون ای تترسید از من و قوله تعالی و اتقوا یوماً ترجعون
فیه الی الله یعنی ترسید از روزی که گردانیده شوید
در آن روز سوی خدا متعالی و دوم معنی طاعت و عبادت
قوله تعالی یا ایها الذین امنوا اتقوا الله حق تقاته این عکس
رضی الله عنه گفته است که معنی جانبت که فرمان برداری
خداست تعالی را جانج حق و است و جاهد حجت الله علیه
حق تقوی است که فرمان برداری نموی یا و کنی
و اموشن کنی بپاس داری یا بپاس نشوی و سیوم معنی پاک

کردن

کردن است از کثرتان و است تقوی می جان در مشی
که خدا متعالی گفته است **وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يَجْعَلْ لَهُ**
وَمِنْهُ فَاُولَئِكَ أَمْثَلُ الْقَائِمِينَ ای هر که فرمان برداری کند خدا متعالی را
و رسول او را و ترسد از خدا متعالی و تقوی کند او است از جمله
رسولان اول طاعت و خوف را ذکر کرده پس از آن تقوی را
ذکر کرده معلوم شد که حقیقت تقوی چیزیست جز طاعت و خوف
و آن پاک کردن دست جنانکه گفته ایم و مشایخ گفته اند که خدا
تقوی سه چیز است تقوی از شرک و تقوی از بدعت و
تقوی از معاصی فرعی و این هر سه را خدا متعالی در یک آیه
ذکر کرده است قوله تعالی **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمَلُوا الصَّالِحَاتِ**
اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّكُمْ كَانُمْ أَتَقْوَاهُ فَاخْشَوْهُ ای ای کسانی که ایمان آورده اند و عمل صالح کرده اند از خدا
در چیزی که میخورند چون تقوی است و ایمان آورده اند
تقوی که و نیکی کرده اند و خدا متعالی دوست میدارند و پاک دارند
پس تقوی اول از شرک است و ایمان که با او ذکر کرده است

از کثرت

جَنَاحُ فَيَأْخُذُكُمْ
اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّكُمْ كَانُمْ أَتَقْوَاهُ
الصَّالِحَاتِ

و عمل صالح کرده اند
کردن از بدعت و ایمان
آورده اند پس تقوی کرده
از معاصی فرعی

و در این است و در این تقوی از بدعت است و ایمان که با و ذکر کرده
 اقرار بسته و جماعت است و میوم تقوی از معاصی فرجه است
 و چون استقامت برود و ثواب بود مقابله کرد و از با حسان
 و احسان طاعت و استقامت بر تقوی از معاصی فرجه است
 پس درین ایت جمع کرد هر سه منتهی منزلت ایمان و شریعت
 و جماعت و شریعت استقامت بر طاعت اینست آنچه علماء درین
 و معنی تقوی گفته اند گفت من که تقوی را بمعنی اجتناب کردن
 از فضول حلال بنرمی یایم چنانچه در خبر مشهور است از
 پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که گفت تقوا را که متقی
 گویند بکنند ترک گیرند چیزی را که در و باکی نیست از خوف
 آنکه تا یقینند در چیزی که در آن باکت پس جان دوستی دارم
 که جمع کنم علماء گفته اند و آنچه در خبر است تا حدی باشد جامع مانع
 و معنی باشد بالغ پس گفت تقوی بر چیز کردن است از
 هر چیزی که می ترسی از مضرت آن در دین خویش منی
 که مرز و بر نیز کننده را گویند متقی است چون از هر چیزی که

دور ازین دارد بر نیز کند از طعام و شراب و میوه و غیر ذلک
 بهمانجه از مضرت آن می ترسی در دین و دینم است یکی
 محض حرام و معصیت و دوم فضول حلال از آنکه مشغول شدن
 بفضول حلال بسیار باشد که آدمی را بجرام محض و عصیان کشد
 پس هر که خواهد که از مضرت دین ایمان باشد ازین خطر بر نیز
 کند و از فضول حلال خود را باز دارد پس تقوی بالغ و
 و جامع بر نیز کردن است از هر چیزی که در کار دین زیان
 دارد و آن معصیت است و فضول حلال اینست تفصیل
 تقوی و بد آنکه از حرام فرض است که ترک آن عذاب
 لازم آید و تقوی از فضول حلال کار نکردن است و ادب است
 که ترک آن جس و حساب و عیب کردن لازم کرد و در هر که از
 حرام تقوی کند او در درجه فرو تر است از تقوی و هر که از
 فضول حلال تقوی کند او در درجه بلند باشد از تقوی
 و هرگاه که بخواهد جمع کند میان هر دو یعنی تقوی از معصیت
 و فضول بر تقوی بر سبیل کمال کرده باشد و چنانکه حق

ایست بجا آورده باشند این بود معنی تقوی و بیان آن
نیکو فهم کن و الله الموفق **سوال** اگر کسی اکنون بیان
کن که این معنی را چگونه استعمال کنم در نفس و چگونه لکام
تقوی کنم او را بدین معنی که تفصیل آن گفتی و تقوی نام نهادی
جواب بدانکه تفصیل او در نفس است که بقوه تمام
قیام کنی و نفس را از همه معصیتها باز داری و از همه فضو
بهریزی چون آن کردی در چشم و گوش و زبان و دل
سکنت و فرج و جمیع اعضا تقوی کردی اما آنچه چاره
نیست ترا از داشتن آن اینست که میگویم هر که خواهد
تقوی کند و از خدای تعالی ترسد باید که این پنج عضو
که اصلت نگاه دارد و آن چشم و گوش و زبان و دل
و شکم است بس نگاه دارد این هر پنج جز را از چیزی کمی نریزی
از زبان آن در دین از معصیه و حرام و فضول حلال
چون اینچنین صیانتی حاصل شد امید اینست که جمیع
اعضا مضمون ماند و بتقوی جامع جمیع بدن قیام نموده

و نفس نگاه تقوی
نگاه دار شد

بسم

باشی پس از اینجا حاجه افتاد و پنج فصل در بیان آن است
عضو و تفصیل آنچه در هر یکی حرام است و فضول است بگویم
بقدر آنکه لایق این کتاب باشد و الله اعلم **فصل**
اول در چشم بر تو با و نگاه داشتن چشم که اوست سبب
فتنه و افتها و نظر کردن در کار چشم درین سه اصل کافی
یکی آنکه خدایتعالی گفته است قُلْ لِلّٰهِ مُنِینٌ لِّعَضْوَا
مِنَ الْبَصَارِ سَمٌ وَ یَحْطُوا فِرْ وَ هَمَّ ذَلِکَ اِذْ لَمْ
اِنَّ اللّٰهَ خَبِیْرٌ بِالْمُتَضَعِّفِ ای بگو آنکه محمد مر مومنان را
تا چشمها را فرو خوابانند و فرجه را نگاه دارند که آن پاک
کننده است مرا ایشانرا و خدای تعالی میداند آنچه ایشان
میکند بدانکه من تامل کردم درین آیه با حوز دکی که
در دست سه معنی بزرگ یافتیم ادب کردن و تند کردن
و پندار کردن اما ادب آنکه گفته است بگو مر مومنانرا
تا چشم فرو خوابانند و چاره نیست مر سنده را از فرمان
بر داری کردن مولی و ابالی ادب باشد بولی ادب را از

چشم بیرون کنند و لایق این نباشد که در حضرت باشد
 بنکو فهم کن این نکته را و تا مل کن بدستی که درست است
 پیدا کردن آنکه گفته است آن پاک کننده بر است
 مرثیه را یعنی پاک کننده تر است مردمانی ایشان را و این
 از است که چون چشم نه مندی و هر طرفی که خواهی بپاشی
 عالی نیست که چشم تو بر جرمی افتد اگر عذاب پسینی آن
 خود کنایه کسره باشد و با باشد که دل تو بدان مشغول
 و معنی کرد و در آن هلاک شوی و اگر مباح باشد بسیار
 باشد که دل تو بدان مشغول کرد و دو سوسها در خاطر در
 و شاید که بدان ریشی و بریشان دل بانی منقطع از خیر
 و اگر چشم نه مندی است و مانی از این همه بلاها و افتها
 و در معنی عیسی علیه السلام گفته است بهر میرید از نظر
 که نظر در دل آرزوی شهوة را می کارد و بسنده است
 همین فتنه صاحب نظر را و ذوالنون رحمه الله گفته
 است بنکو حجابی است آرزو را چشم بسته کردن بیک گاه

که چشم را فرو خوابانی و از نظر کردن سوی مالا یعنی نگاه دار
 فارغ دل و اسوده حال باشی از حمله و سوسها و متمرکز باشی
 در جمله خیرات و اما تهدید کردن آنکه گفته است خدا تعالی
 میداند آنچه ایشان میکنند بنده است این سخن برای
 بهر نیز کردن از کنا کسی را که از استادن پیش خدای
 تعالی تر رسید این بود یکبار اصل از کنا رب خدا تعالی
صل دوم آنکه رسول صلی الله علیه و آله وسلم
 گفت که نظر کردن سوی عورت تیرت بزهرا و دوده از
 تیر با شیطان هر که ترک کند از خدا تعالی بخشند او را از
 مرزه عبادت و لذت مناجاة که بدان خوش بود و یافتن
 عبادت عبادت و لذت مناجات کاری بزرگ است
 و این صحیح است و محبان است که رسول الله صلی الله علیه و آله
 و سلم فرموده است بدانند کسی که از فرموده باشد که انشاء
 کردن از سوی مالا یعنی بباید یافتن لذت عبادت و حلاوت
 دل و صفات او است **صل سوم** آنست که

نظر کند در هر عضوی از اعضا خود که هر یکی را برای چه آورده
از جهت آنکه برای آن چیز نگاه دارد پس بپای برای رفتن
در باغها و قصرها بهشت آورده اند و دست برای گرفتن
قدح شراب ظهور و گرفتن میوه بهشت آورده اند و همچنین
جميع اعضا اما چشم برای نظر کردن سوی پروردگار عالم
آورده اند و هر دوسرای بهج که امتی بزرگتر و قوی تر از آن
نیست پس واجب است نگاه داشتن چشم برای چنین کاری
و اینست سه اصل چون درونگری و نیکو نامی کنی نبند باشد
مرتدا و نگاه داشتن گوش از شنیدن فحش و فصول بسبب و چیزها
یکی آنکه روایت کرده اند از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
که شنونده شریک است با گوینده دوم آنکه شنیدن
بر آنکه نرند است خطرناک و در دل و سوسه را می افکنند
و از اینجا در دل و تن مشغولها پیدا آید چنانچه برای عباد
جزی باقی نماند و بدانکه سختی که در دل و گوش آدمی افتد

سعادت

و غیر آن و این



که طعمی است که در شکم آدمی افتد که بعضی از دست
و بعضی از نافع و بعضی غذا و بعضی زهر و بقا سخن
در دل بیشتر است از بقا طعام در شکم که طعام از معد
بخواب و غیر آن زایل شود و بسیار باشد که مدتی بماند و زایل
کرد و دوم او را دارو باشد که زایل کرد و اندک اثر طعام
از نفس آدمی اما سخن که در دل می افتد بسیار است که اثر
آن مدتی در دل بماند بلکه باشد که همه عمر بماند پس اگر چیزی
باشد از سخن تباه همیشه او را در رنج میدارد و بسبب آن
در دل و سوسه می افتد بلکه خطر آنکه او را در بلا می افکند
و بلکه سازد و اگر گوش را از شنیدن لایعنی نگاه دارد
از همه بلا ایمن باشد و الله الموفق **فصل سوم**
در زبان بر تو باد و نگاه داشتن زبان و ضبط آن و قید آن
که سخت ترین اعضا است در معنای و فساد او بسیار است
نهیان بن عبد الله گفته است گفتم یا رسول الله صلوات الله
علیه و آله چنانچه چهره است آنچه تو بترسی بر من از آن بترس

عبد

حضرت علی علیه السلام زبان خود را گرفت و گفت این
یونس بن عبد الله گفته است یافتیم که نفس من در گمراهی است
بصره روزه تواند داشت و ترک یک کلمه مالا یعنی نتواند
کرد پس چون چنین است بر تو باید بنگاه داشتن زبان
باهر از جد و جهد اگر دانی و نظر کن درین پنج اصل
اصل اول آنکه ابو سعید خدری رضی الله عنه
روایت کرده است که آدمی چون صبح برخیزد جمع اعضا را
زبان را گویند که ترا سوگند بخداستقالی میدهم و از تو میخواهم
که راست باشی که جو تو راست باشی اما راست
ندیم و اگر تو گزندی ما هم گزناشیم یعنی سخن گفتن
در جمع اعضا آدمی اثر میکند توفیق و خذلان و موید
این معنی است قول مالک دینار رحمه الله علیه که گفته است
چون در دل سختی بینی و در تن سستی و در رزق حیرانی
بدانکه کلمه مالا یعنی گفته **اصل دوم** آنکه در نگاه داشتن
زبان بنگاه داشتن وقت است از آنکه بهتر چیزی که آدمی

انوار

منه

خویشتر خداستقالی بر زبان میرانند است که وقت این
صالح میشود و حسان بن ابی سفیان رضی الله عنه در غره
که نوبنا کرده بود و مذکرت گفت این غره را که بنا کرده
و بنفس خود بازگشت و گفت ای نفس مغرور چرمی برسی
از میان چیزی که ترا بکار نیاید بروزه یکساله او را عفتی
کردم گفت من خوشوقت کینست که در دین خود این
اهتمامها داشته شد و او ای بر عافلان که عنان نفس است
که اشتد تا هر طریقی که میخواهد میرود **اصل سوم**
آنکه در نگاه داشتن زبان بنگاه داشتن عمل صالح است
از آنکه هر که زبان را نگاه ندارد و سخن بسیار گوید لا محاله
در غیبت مردمان افتد چنانکه گفته اند هر که سخن بسیار
گوید خطا بسیار گوید و غیبت صاعقه است بپاک کننده
است بر جمیع طاعات چنانکه گفته اند مثل کسی که مردمان را
غیبت کند کسی مانند که بمخنیق نصیب کند و نیکبها جو را
در شرق و غرب و زمین و سما را میفرستد روایت کرده اند

فی اندازد

قال النبی صلی الله علیه
والسالم من کثر کلامه
کثر غیبه و من کثر غیبه
مات قلبه و من مات
قلبه دخل النار

که ابو سعید خدری ^{رضی الله عنه} را گفت که فلان ترا غیبت
 کرد و طبعی پراز خرد، تر بر روی من نهاد و گفت شنیدم
 که نیکبیا، خود را بمن فرستاده و بیعت مکافات آن
 این بر تو فرستاده و در مجلس عبداللہ بن مبارک سخن
 در حقیقت گفت و گفت اگر من کسی را غیبت کنم یا در وجود او
 غیبت کنم از آنکه ایشان اولیترند که نیکبیا من بستانند
 و گفته اند که حاتم اصم را شبی قیام شب فوت شد
 زنتش او را ملائکه کرد و حاتم گفت که طایفه شب قیام کرده
 چون صبح بجا ستند مرا غیبت کردند نماز ایشان روزی
 در میان من خواهد بود **اصل** چهارم آنکه درگاه
 و شتر زبان سلامتی است از آفات دنیا و آخرت
 سفیان گفته است که سخنی که بر زبان که دندان ترا بسکند
 و دیگری گفته است زبان خود را کش و ده کن تا که بر توبه
 نمرود و در مثل گفته اند بسیار کلمه که مرصاحب خود را بگوید
 مرا بگذارد **اصل** پنجم آنکه یاد کنی آفات آخرت را

نیت

و عاقبت

و عاقبت آن بشنو در آن یک نکته و این نیت که حاصل
 دو خالی نیت سخنی که خواهی گفت سخنی است حرام یا
 مفصول حلال اگر حرام است در آن عذاب است که طایفه
 آن نداری رسول فرموده است صلی الله علیه و آله وسلم
 دیدم در شب معراج طایفه را در دوزخ که مردار میخوردند
 گفته یا حیریل ایشان کیانند گفت ایشان کسانی اند که
 گوشت مردمان میخوردند یعنی غیبت مردمان میکردند
 اگر مباح است در آن چهار خبر است یکی آنکه اگر اما کاتبین
 مشغول کردی بجزئی که در آن جزو فایده نیت و واجب
 است مراد می را که از کاتبین شرم دارد و این را
 زنجبند و دوم آنکه سخن گفتن همچون املا کردن نامه است
 سوی خدا بقالی پس بر هر چیز از لغو و هذیان ^{و اینها} که
 از بزرگان مروی را و دید که فحش می گفت گفت سوی خدا
 تعالی نامه املا میکنی نیکو بیندین و هوش دار **میکوی**
 سیوم آنکه هر چه میگوید روز قیامت پیش بادشاه

و نزل

اگر در نامه اعمال خود

گفته که برای چه گفته و نرم
نه اشت از پروردگار خود

نئے چتر

213

۱۰۰
 ۱۰۱

۷۹

اصل یوم آنکه دل بادشاه است جمیع اعضا تبع او
 و چون بادشاه نیکو باشد رعیت نیز نیکو باشد چنانچه رسول
 گفت صلی الله علیه و آله وسلم که در تن آدمی زاو گوشت
 پاره است اگر آن نیکو باشد همه تن نیکو باشد و اگر آن بد باشد
 همه تن بد باشد پس چون صلاح همه اعضا در صلاح دل است
 واجب است منقول شدن بدلی **اصل** چهارم آنکه دل
 خزینه است مر جواهر نفس منزه را که اول آن عقل است بزرگتر
 آن مغربی است بخداستغالی که آن سبب است برای هر دو سراسی
 پس از آن بصیرت است که نزدیکی و قرب خداستغالی بدان
 حاصل میشود و بعد از آن نیت خالص در طاعت که ثواب ابد
 بدان متعلق است پس از آن انواع علوم و حکمتها که شرف منزه
 بدان است پس واجب است که مثل این خزانه را نگاه دارند
 از افات و دزدان و راه زمان تا این جواهر نیز از افات
 نرسد و دشمن بدان نظر نیابد **اصل** پنجم آنکه تا بل کرم
 در حال دل پنج چیز یافتیم در دل که آن در اعضا دیگر نیست

و از گوشت پاره است

یا

یکی آنکه دشمن قصد او میکند و ملازم است مراد او از مثل
 الهام و وسوسه و آن هر دو او را و ایما بخیر و شر میخواند یعنی
 ملک و شیطان و دوم آنکه کار در دل بیشتر است از آنکه هوا
 و عقل هر دو در او اند و او جای جنگ و لشکر است یکی او را
 و لشکر او دوم عقل و لشکر او پس دایما میان محاربه و مقاتله و
 تناقض اینانست و در حقیقت که نگاه دارند و غافل نشوند از
 جایی که اینجا بهم باشد و سوم آنکه موانع مراد را بیشتر است
 که خاطر را همچون تیر است که دایما در دل می افتد همچون تیر
 و تو بر منع آن قادرند از آنکه همچون چشم نیست که میان
 دو بگ است که چشم بر بند می یابد جایی خالی و ناریک نیست
 ایمن نوری و همچون زبان نیست که درون دو پرده است
 و زبان و لب بلکه دل هدف خاطر را است و تو بر منع آن قادر
 نیستی او را هیچ خالی نگاه نوانی داشت و با این همه نفس تشنه
 کشته است در سیروی کردن آن خاطر را پس امتناع کردن
 از دگراری دشوار است و محنتی بزرگ و علاج کردن دل توبه

و شو از دست از آنکه او از تو غایب است و بیا باشد که
 تا آنکه در افق پیفتی و بچشم آنکه آفت سوی آفتاب باشد
 و او بگشتن نزد کثیر است و گفته اند که دل شتاب کننده است
 از دیک جوشنده و نیز اگر بغیر از باطن مناول بغیر از بدایت کار
 سیاهی و میل است سوی غیر خدا تعالی و نهایت کار او که
 بخدای تعالی تشنه قوه تعالی در سنگبر و کان من
 الکافرن و کبر که بدل بود کفر بار از بوب این معنی بندگان
 حاضر بر دلبها خود رسیده اند و کبر است اند و همه عنان
 سوی او گردانیده اند خدای تعالی در وصف ایشان
 گفته است **يَا قَوْمِ لَوْ مَا تَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ**
 ای میترسند از روزی که بگردود و دلبها و چشمها **سوال**
 اگر کسی بخواهد گفتی کار دل سخت مهم و اہم است بیان
 کن ما را معانی که دل را اصلاح کند و آفتابی که او را بین
 آید و آفتاب کند تا شاید که توفیق آن شود که بدان عمل
 کنم **جواب** بدانکه تفصیل این معانی در از دست این کتاب

بر این زمین و در روز
 و ادنی او هست و آن
 و نهایت کار او کبر است

آنرا تحمل کنند و علماء اخراج درین باب کتابها تصنیف کرده
 و قریب بود خصلت ستوده و همین مقدار است و
 بیان کرده اند و کسی را که کار دین مهم باشد و از خواب غفلت
 بیدار شود و از خدا تعالی توفیق یا بد تحصیل کردن آن
 کتابها را و عمل کردن بدان بود و بنوار باشد و ما درین
 کتاب اصول که از آن در علاج دل جابر نیست ذکر کنیم و آن
 چهار است که بلا عبادان و افات مجتهدان و فتنه اول
 بدان باشد طول امل و عجله و حسد و کبر و چهار در مقابل
 آن ستوده است که قوام عباد و نظام عبادت و اصلاح
 دل در آنست کوتاهی امل و ترسکی در کارها و نصیحه مرئوسان
 و تواضع اینست اصلها که در اصلاح دل از آن جابر است
 اکنون گوش دار و بشنو که در هر یکی جوافتها است و جت
 شود و بعد کن برای دفع هر یکی ازین افات **اما طول امل**
 بدانکه او مانع است از همه خیرها و طاعتها و با عت
 بر همه شرها و افتها و او در وی است سخت که جمله خلق را **فشنها**

مفسد

این کتاب
 در این
 کتاب

و جلد اوقات از وی بخیر
در انواع ملاقاتی آنکه بخواهد آنکه چون امل تو در از کرد و در
از و بخیر و یکی ترک طاعت و کاهای در و از آنکه بگوید بخیر
در و زمانی پس من است از من فوت نخواهد شد و او
طاعتی رحمة الله علیه گفته است هر که بر سر از و عید نزدیک شود
او را بگوید و هر که در از شد امید او بد شد عمل او و بچی معاف
رازی رحمة الله علیه گفته است طول امل قاطع است از آنکه
خیرات دوم ترک توبه و تاخیر او بگوید توبه خواهم کرد
روزها بسیار است و من جوانم و عمر من بسیار است
آنکه نیست من فادرم هرگاه که خواهم توبه کنم و بیا باشد
که مرک در آید و ترا بر باید من از اصلاح عمل سیوم حرص
بر جمع کردن مال و مشغول شدن بدینا و ترک استغفار و آخره
بگوید از فقر می ترسم در حالتی سیری شاید که عزم در از شود
و از کس کردن ضعیف شوم و مرا از وقت جاریست
و نیز جاریست مرا از چیزی فاضل که در حالت مرض و خزان
بکار آید امثال این اندیشها رخی ترا در دنیا بجنباند و حرص

ترا بر و زیادت کند تا بگوید که چه خواهم خورد و چه خواهم
پوشید در رستان چه خواهم کرد و در تاستان کجا خواهم
بود شاید که عمر در از شود و محتاج مردمان شوم و احتیاج
در سیری و شوار است چهارم سخنی دل و فراموشی
از آنکه چون امل را در از کردی مرک و کور را یا و کنی
و زنی دل و صفا او بیا و کردن مرک و کور است و
تو اب و عقاب و احوال آخرت را فراموش کنی و در
که از اینها هیچ نگذرد او را از کجا صفا و رقت باشد قوله تعالی
فطال علیهم السلام ففت قلوبهم پس چون امل تو در از کرد
طاعت تو کم شود و توبه تو در تاخیر افتد و معصیه تو
بسیار کرد و در حرص تو سخت شود و دل تو بسیار گردد
و غفلت تو عظیم باشد العیا ذبا بعد منها و اگر رحمة خدا
تعالی نباشد بیم آن باشد که آخره تیز بیا و دهی پس کدام
حال باشد تبا و ترا زین و کدام آفة باشد بزرگتر از این
و این همه بسبب طول امل است اما اگر امل را کوتاه کنی مرک

و کار آخرت از تو دور شود

خود را ترک کرد و آن حال را ببردان و بیار آن خود را یا کونی
 اما بخوان این را مر که ماکا گرفت در وقتی که گمان نبود در دنیا
 که حال تو همچون حال ایشان شود پس پندار شوای معزور
 و یاد کن آنچه خوف بن عبد الله گفته است که با امید و
 روزی که آن روز شب نماند و با مشغول و در آن
 در یافت اگر شما اجل و آمدن او به پندار آن و خود را در آن
 و در عیسی بن مریم صلوات الله علی نبی و علی آله
 است دنیا به روز است روزی که گذشت از آن بدست
 تو چیزی بر نیامد و در آن امیدانی که یابی یا نبیالی روز سیوم
 اینست که تو درانی اگر توانی آن را غنیمت دار که مقصود است
 و ابو ذر رضی الله عنه گفته است که دنیا به ساعت است سستی
 که گذشت از آن بدست تو چیزی نیامد و ساعت دیگر نمانی
 که با یابانه و ساعت سیوم است که تو درانی پس از روزی
 مالک نیستی که یک ساعت را منح من گفته است که دنیا به نفس
 است نفس که گذشت کردی در آنچه کردی و نفس دیگر نه الی

در وقت از آن بدست نیست

یابی یا نبیالی نفس سیوم آنکه تو درانی یا آنکه بساکن از نفس با نفس
 دیگر رسید است پس مالک نیستی نه یک روز را و نه یک ساعت را
 که آنکه یک نفس را پس شب تاب درین یک نفس توبه و طاعت شاید که
 در نفس دوم بمیری و برای رزق اند و بکین مباحث که تا از آن
 که بقوت محتاج شوی بمیری و چه تبا باشد که اومی غم یک روز
 و یک ساعت بخورد و در نفس سوم بخورد و در آن دکن آنچه رسول صلی
 الله و آله وسلم گفته است مرا ساسمه که تعجب نمیکند از طول
 امل ساسمه که جمله دنیا که بکین که خریده است بدستی که ساسمه
 قوی در از امل است و الله نه نام دم قدمی که گمان بر دم بر خواهم
 داشت یا نه و بزند استم که گمان بر دم فرو خواهم فرستاد
 یا نه پس ای طالب هرگاه که آنچه را که گفتیم یا دکنی و بدین موا
 نمایی و شب و روز فکر کنی بر این امل تو کوتاهی که دو بخت
 خداست خالی و نفس خود را به پستی شتابنده در طاعت و تعجل
 کننده در توبه و بکین شده در دنیا و یابی دل خود را خالی
 از خدا بیگانی و از خدا دل تو در ذکر آخره و امید بکین در آخره

و حضرت سید مرتضی
 عجلو الله تعالی فرجه
 القوت و عجلو الله
 بالصلاة قبل الفوت

صباحه را در حق

که قدم دوم

روزی در مجلس رسول صلی الله علیه و آله
 و سلم عارضه ای شد از آنکه
 بخورد و می گفتند که رسول صلی الله علیه و آله
 ای علیه و آله و سلم بدست
 آب خوردن و سر و دست علی
 ریحانه الله علیه گفت تسبیح

کنده بخت و خست و خلال

باعتاد برسی و این همه بعد فضل خدا تعالی بس آن یک
که آن کوتاهی اهل است و بدستی که حکایت کرده اند گفته
شد مزاره بن ابی اوفار در خواب بعد از مردن او که کدام
عمل فاضلتر است نزدیک شما گفت رضا بقضا خدا تعالی و
کوتاهی اهل پس نظر کن در خود ای برادر من و بذل کن همه خود
درین اصل بزرگ که اسم است و موثر تر است در اصلاح دل و
والله الموفق بفضل الله **اما** بدانکه حسد مفید طاعت است
و باعث است بر کنایان بسیار و این دردی است که بیشتر از
عالمان و عابدان بدین مبتلا اند خاصه عامیان و جاهلان
تا آنکه بس این در دوزخ در آیند شنیده قول رسول صلی
علیه و آله و سلم که گفت شنش کس در دوزخ در آیند بس
جز عیب عداوة و امر ارباب جور و ظلم و دهقانان
بس بکبر و بزرگایان بس بخانیه و روستایان بس
و علمای حسد پس ملاهی که علما را در دوزخ گفته و است
از و بهرین بدین و بدانکه از حسد هیچ چیز میخیزد و نمی آید تا شدن

عصمت و آینه حق
خود است بر ظلم

تا آنکه رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت حسد بخورد و نکلیار
چنانچه آتش بخورد و بهر نم را و دوم آنکه فعلی باشد و کنایان
چنانکه و هب بن منبه رحمة الله علیه گفته است حسد
سه علامه است یکی جا بلو سی کند چون حاضر شود
و غیبه کند چون غایب شود و خوش شود چون مصیبت
شود و کفتم من بسنده است ترا در مذمت حسد اگر کن
خدا ای تعالی به پناه طلسمیدن از شر حسد چنانکه گفت
و من شر حسد اذ احسد چنانکه امر کرد ما را به پناه طلسم
از شر شیطان و ساحر پس نظر کن که مرید را چندان شرور
و قبیاحت که در منزه که شیطان و ساحر افتاده است
نیست مگر بدین کبر عیانت و استغافه حق تعالی و یاری
خواستن از حق تعالی سیوم اندوه و رنج مفایده باینکه
بسیار چنانکه ابن سماک گفت ندیدم ظالمی را مشایه تر مظلوم
از حسد رنج و ایم عفتی بایم غمی لازم چهارم کوری دل
تواند که حکمی از احکام خدا تعالی فهم کند و نصیحت کند

صاحبش ن جان

رحمة الله عليه گفته است بر تو باد بجا موشی در از نا مالک
تقوی شوی و مباحش حریص بر دنیا تا یا و مانده هر چه شوی
و وزن طعنه بر کسی تا سریع الغم باشی بنجم حرام و
خدا این تا آنکه نظریا بد بر مرادی و یاری نکنند او را بر دشمنی
چنانکه انجم حمت الله علیه گفته است آنکه او را کینه باشد
بی دین است و آنکه کسی را عینیت کند عایدیت و آنکه غمناکی
کند امین نیست و آنکه حسد کند او را کسی یاری نکند گفتن
که خود چگونه ظفر یا بد بر مراد خود که مراد او زوال لغت
خداست ایست از بنده مسلم و چگونه یاری کنند او را بر
دشمنان او که ایشان بنده خدای اند مسلمانان بر تو باد
بعللاج کردن نفس خود را از حسد وجه نیکو گفته است ابو
یعقوب در دعای خود اللهم اصبر ما غنی تمام البیغم
علی عبادک و حسن احوالکم و بدرستی که حسد در دوی است
که فساد کند طاعتها ترا و بسیار کند شر و معیبه ترا و باز در
ترا از راحت نفس و فهم دل و یاری یافتن بر دشمنان خود

تا از زبان مردمان خلد
بیای و حسد کن بر کسی

رسیدن از مقصود و بن کلام خود و باشد ازین درد پاک تر
بس بر تو باد بعللاج کردن نفس خود را از حسد و اما عجله
بدانکه عجله حصلتی است فوت کننده مقصود را و اولاد
است اوستی را در کثرتان و درین حصله چهار آیه است
یکی آنکه عابد را نرا قصد منزلتی باشد در خیر و در این جهد
کند پس بسا باشد که دریافتن آن تعجل کند و هنوز وقت
آن نرسده باشد پس بسب عجله خود نومید شوند
و ترک طلب کنند و از آن منزله محروم مانند ثجان غلو
کنند در طلب و بجا نیندن نفس که بکلی از آن منزله منقطع
گردند پس بسب عجله او در میان افراط و تفریط است
ای میان غلو و تقصیر است و هر دو مذموم است روایت
کرده اند از رسول صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود بدستی
بنیاد دین با محکم است پس درای در دین با به نرمی و استی
و در مثل است آن لم تعجل فصل یعنی اگر شتابانی مکن
برسی و در دم آنکه عابد را حاجتی باشد و از خدا بیتی

نخواهد بود دعا بسیار کند بجهت تمام بسا باشد که در اجابت
 شدن تعجیل کند پیش از وقت و بیا بدین آن رغبتش
 کم شود و دعا ترک گیرد و از حاجت و مقصود خود محروم
 ماند و سوم آنکه کسی که بروی حکم کند و او در دعا بیکر
 تعجیل کند مسلمانی بسا و ملاک شود و بسا باشد که در دعا
 بدکردن از حد بگذرد و این خود معصیتی باشد و
 چهارم آنکه اصل عبادت تقوی است نظر کردن است در
 چیزی با حیاط و محبت تمام چون کسی در کارها محول باشد
 نتواند که در اکل و شرب و لباس و کلام و قول و فعل تا نکند
 و نظر کند بسبب شبانی کلام بلغزد و در لغو و ضلالت افتد
 و غواری پیش آید و شبها بدینوی خوردن طعام بس حرام
 و شبهه افتد و همچنین در همه امور شبها بدو در خلل افتد
 پس فوت شود و از برهنه کاری و بغیر و رع در طاعت هیچ خبری
 نیست پس حق انسان آنست که اولاً اهتمام کند در ازاله او
 بعد در اصلاح نفس گوشت و اندام الموفق بفضل و ممتنع

بسم

الکتاب بدانکه این خصلتی است منکک و نشسته
 قول خدا تعالی ای و استگمرو کان من الکافرین ای
 میفرمائی و کبر کرد و از جمله کافران شد پس بدانکه این
 خصلت همچون خصلتها و دیگر نیست که زیان آن خصلتها
 در اعمال و فروع باشد بلکه مضرة این خصلت در اصل ایمان است
 و چون قوی گردد و غالب شود لغو و باطل منها قابل تدارک
 نماند و کمترین جریمه که از این خصلت خیزد چهارم است
 یکی حرمان از حق و کوری دل از معرفت آیات خدا تعالی
 و فهم احکام چنانکه خدا تعالی گفت درین آیه قوله تعالی
سأصرف عن آياتي الذين يتكبرون في الأرض بغیر
الحق ای بگردانم از آیات خویش کسانی را که بر روی
زمین تکبر میکنند بغیر حق و قوله تعالی كذلك يطبع الله
على كل قلب متكبر چنانکه بر روی چشم و بغض از خدا تعالی
 چنانکه گفت انه لا يحب المتكبرين ای خدا تعالی دوست
 نمیدارد متکبران را و روایت کرده اند که موسی پیغامبر صلوات الله

ظاهر اصل

بسم

علی نبی و علیه السلام گفت یارب یکت شمن ترین خلق
نزدیک تو گفت هر که در دل او تکبر باشد و زبان او درشت
بود و چشمش بخواهد از حق و خیال باشد و خلق او بد باشد
و سیوم خواری و عقوبت در دنیا و آخرت و حاکم رحمة
علیه گفته است دوستدارم مردن را از زینت بر سه چیز
کبر و حرص و خرامیدن از آنکه منکر از دنیا نرو و تا خود را خوار
از خوارترین مردمان نه بیند و حریص از دنیا نرو و تا محتاج
باره مان و شربت آبی نشود و خرامنده از دنیا نرو و تا در
بول و نجاسته خود نشود و چهارم آتش و عذاب در عقبی خاکبده
روایت کرده اند که خدا تعالی گفت کبر یا روی او را من است
و عظمه از او من است هر که در ایشان با من نزاع کند دارم
او را در آتش دوزخ پس خصلتی که فوت کرد انداز تو منتر
حق و فهم آیات و احکام او که ان اصل کار است و با آرد
ترا خشم خدا تعالی و خواری در دنیا و آخرت نشاید عاقل
که از ان غافل ماند و نفس خود را باز از ان اصلاح نکند

بهر چه در مردم باشد
باز به حالت

گفته

و آتش

بعضی از افاضات این چهار خصلت که بیان کردیم **صلح**
اگر کسی چون درین خصلتها چندین افاضات است و با
خود را از ان بکا بدشتن پس جاره نیت از دانستن حقیقت
و حد هر یک بیان کن ما را تا بدانیم طریق بکا بدشتن
خود را از هر یکی که چگونه است **جواب** بدانکه در هر یکی
سخن بسیار است و در احیاء العلوم بیان کرده ایم و ان
مقدار که از دانستن آن جاره نیت در چهار اصل بیان کنیم
اصل اول در اصل در از اکثر علما گفته اند
که طول امل اراده زندگانیست پس حکم و قطع و کوتاهی
امل ترک حکم و قطع است در ان بتقید کردن با تشاء
بمشیت خدای تعالی و علم و اراده او یا بشرط خیر و صلاح
باشد پس اگر صورت بندی حیاة خود را بعد از نفس دوم
ساخت دوم یا روز دوم بحکم و قطع بدانکه تو صاحب
امل باشی و ان از تو بطریق معصیتی باشد از آنکه این حکم
کردن است در غیب اما اگر قید کنی بخواست و علم خدا

اینها

در ان متعین

در ارادت او

مشاء

در علم او است
و همچنین اگر قصد کنی
حیات خود را با وقت
دویم بر بسید قطع
حاجت طلبی نیست
اگر مقصود ارادت
خود را بر طریق صلاح
حکم طلب کنی این

تعالی که کوی بزم تا فردا اگر خدا بیتی خواسته است یا
از حکم امل بیرون آیی و بگو تا بهی امل موصوف باشی بیک
ترک علم و قطع کردی پس بر تو باد ترک حکم و قطع کردن
در ذکر کردن بقاء خود را و مرا و ازین ذکر دل است نه ذکر
زبان و مرا و ثبات دست بران **بداند** امل بر دو نوع است
امل عوام و امل خواص امل عوام آنست که حیات و بقاء
برای جمع دنیا و تمتع بدان خواهند و این معصیت محض است
و ضد این کوناهای و امل خواص آنست که حیات و بقاء برای
عمل خیر خواهند عملی که درو خیر متیقن و صلاح متیقن است
از آنکه بسا باشد که دران عمل اگر چه در نفس خود خیر است اما
خیر آن بنده نباشد دران بد اخراجیب او در افضی افتد
چون چنین است نشاید مر بنده را چون در نمازی یا روزه
شروع کند که حکم کند تا آنرا تمام خواهد کرد از آنکه این
است و این نیز نشاید که خواهد که البته آنرا تمام خواهیم کرد
از آنکه شاید که صلاح او دران نباشد بلکه بایکد باشد

در شرط صلاح خواهند تا از غیب امل غناص یا به چنانکه خدا بیتی
گفت پیغمبر اعلیٰ علیه و آله و سلم و لا تقولن لشي
اني فاعل ذلك غذا الا ان تشاء الله اسی کو چهره را
که من فردا آن خواهم کرد و دیگر آنکه خدا بیتی خواسته باشد
و ضد این امل نیت محمودة است و ذکر حل نیت محمودة علمای جمیع
اند گفته اند **پس** نیتی نیت محمودة ارادت عمل است
ابتداء از حکم با ارادت تمام کرد و این در تقویض و استثناء
سوال اگر کوی چرا جابر است حکم کردن در ابتداء و در
است تقویض و استثناء در اتمام **جواب** بدانکه این
آنست که در ابتداء خطر نیست و در اتمام خطر است و این
خطر دوست یکی خطر وصول از آنکه نمیدانند که بدان رسد
یا نرسد دوم خطر فساد که نمیدانند که دران صلاح است یا نی
پس واجب است استثناء کردن در خطر اتمام و تقویض
کردن بحدایتعالی در خطر فساد پس چون ارادت این
شرط حاصل کرد و آن نیت محمودة است و بیرون است

نیز امل خواص
که نیت محمودة
امل نیت محمودة
نیز امل خواص
از امل نیت محمودة
بدرست

بدرست

از حد اعلی و افق اولی که بگوشتش تمام و بدانکه
 علاج کوتاه کردن یا کردن مرک است و قوی ترین علاج
 او یا کردن مرک معاجات و گرفتن او بنده را در حال
 غفله که او در غرور و غفله باشد پس نکا بهار این جمله را که حاجت
 بسوی او تمام است و دور باشی از ترضیع اوقات در قبل
 و قال و ملاقات الرجال و اند الموفق بفضل **فصل دوم**
 و حسد بدانکه حسد را دت زایل شدن نعمت خدا تعالی است
 از برادر مسلمانی نعمتی که در آن خیر و صلاح اوست اما اگر
 کسی را ارادت زوال نعمت نباشد بلکه مثل آن نعمت نماید
 که او را نیز باشد آن حسد نیست آنرا غبطه گویند یعنی
 بودن و این دوست و اگر در آن نعمت صلاح او نباشد
 پس بخاطر زوال این نعمت را غیره گویند و ضد حسد
 نصیحت است و آن ارادة بقا و نعمت خدا تعالی است بر برادر
 مسلم نعمتی که در خیر و صلاح اوست **سوال** اگر کسی بگوید
 و انم که درین صلاح است یا فساد یا نصیحت کنم یا حسد **جواب**

بدانکه ما را غالب طعن بر برادر مسلم است و مثل این کار را و اگر
 بر تو مشتبّه شود پس زوال نعمت مسلمانی خواهی بود مقید
 بتوقیف و شرط صلاح تا از حکم حسد خلاص یابی و فایده
 نصیحت مرزا حاصل آید و اما علاج نصیحتی که مانع از حسد
 ذکر و عداوت است که خدا تعالی وعده کرده است در دوست
 داشتن مسلمانان و قوی ترین علاج او ذکر کردن خیرها
 است که خدا تعالی در حق مومن ذکر کرده است از ملذذات
 قدر و منزلت او و از کرامات بزرگ که او را است به نزد خدا
 تعالی و عقی و فایده یائگی مراد می راست از دوستان
 در دنیا از جمعه و جماعه و یاری دادن در کارها و امید
 در آخرت ذکر این امثال این باعث است بر نصیحت کردن
 مسلمانان و مانع است از حسد کردن و نعمتی که خدا تعالی
 ایشان داده است و اند وی التوفیق و الهدایه **فصل**
سوم در عجله بدانکه عجله معنی است ثابت زود
 و باعث بر اقدام کردن در کارها با بول خطره بی توقف

وخط

کبر خاطر است که در دل آدمی میگذرد و در بندگی نفس خود را فراموش
و کبر اتباع اوست و ضعیف خاطر است در کم روزن نفس خود را بداند

در واقع حسنه است در هر عذر ایستاد که هیچ کس ندارد
تفاوتی که کار در قدرت داشته است و از افتخار است
که بکار نماند که در هر کس بکار نماند و در دنیا باقی نیست
در هر کس بکار نماند که در هر کس بکار نماند که در هر کس
که افتخار نیست و در هر کس بکار نماند که در هر کس

از آنکه منج و معدن جمله منصفیتها است و در جمیع اعضا
قوة وضعف و عصمت و محصنة از سنگم میخیزد پس بر تو باد
بنگاه داشتن سنگم اول از حرام و شبهه پس از آن فصول حلال
اگر در عبادت کردن بهمتی داری اما هرگز کردن از حرام و
شبهه برب سه چیز چوبت اول آنکه خدا تعالی گفته است
ان الذین یا کلون اموال الیتامی ظلما انما یا کلون فی
بطونهم ناراً و یصلون سعیراً ای کسانی که میخورند مالها
یت یا ترا بطلم بدستی که میخورند در شکمها خود اتش
و عاقبت کار در ایندور و دوزخ و رسول صلی الله علیه و آله
و سلم گفته است هر کوشتی که از حرام زاید اتش دوزخ
بدان پیشتر و اولیتر است و دوم آنکه خورنده حرام و شبهه
از حرامر اهل کان است توفیق بر عبادت نیابد از آنکه لایق
خدمت خدا تعالی نباشد مگر آنکه پاک باشد کفتم من
نه آنکه خدا تعالی جنب را از در آمدن در خانه خود منع
کرده است و محدث را از مس کردن کتاب خود نهی فرموده

واجب است

است با آنکه جنابت و حدث مباح است پس چگونه خوانند
بخد مت خدا تعالی کسی را که در نجاسته حرام مشرق باشد
و چگونه توفیق دهند زبانی را بذكر حق تعالی که بجاست حرام
و شبهه ملوث باشد همچنین هرگز نباشد و بجای معاذ را
رحمة الله علیه گفته است که طاعة در خرینه خدا تعالی است
و کلید آن خرینه دعا است و دندانهای آن کلید خوردن
حلال است و چون کلید را دندان نباشد قفل از دست کشاید
و چون در خرینه کشد و نکرد طاعتی که در خرینه است
چگونه بدست آید و سوم آنکه خورنده حرام و شبهه
از فعلهای خیر محروم است و اگر ناکاه چیزی بکند آن
قول نیست باز بر روی وی زنند پس از آن فعل حاصل
نیابد او را مگر زحمتی چنانکه رسول گفت صلی الله علیه
و آله و سلم بسیار قایمی که نیت او را فایده از قیام
شب مگر بیداری و رنج و بسیار روزه داری که نیت او را
فایده از روزه مگر کسین و تشنگی این عباس

رفق الله عنما کفنه است قبول کند خدا بیتی که نماز کسی که در
 نیکم او حرام است اینست حال حرام **والا** فضول حلال بلکه
 آن آفته عابدان و بلا مجتهد است و من در سیر خوردن
 طعام حلال تا مل کرد و ده آفته یا نستم که هر یکی از این
 است و اگر کون در کار عبادت اول آنکه در بسیار خوردن
 حلال سختی است و رفق نور او و رسول صلی الله علیه
 و سلم فرموده است که ده بار آب بسیار خوردن و آشامیدن
 نه میرانید که دل چون زراعت است که باب بسیار میرد
 و یکی از صلی تشبیه کرده است که معده همچون دیک است
 در زیر دل چون دیک بچو سده بخارا و بر خیزد دل را بسیار
 و سخت سازد و دوم آنکه بسیار خوردن فتنه جمله اعضا را
 و باعث است اعضا را بر فضول و فنا و از آنکه چون آدمی
 سیر شود جسم از روی و دیدن لایعنی کند و گوش از روی
 شنیدن لایعنی کند و همچنین فرج و دست و پای جز
 آن همه در لایعنی مشغول شوند بلکه در فنا و آفته اما اگر آدمی

مجاهد ان

و زبانش از روی گفتن
 لا یغیر کند

کرسنه باشد همه اعضا او سیر شوند است و ابو جعفر
 گفته است که نیکم عضوی است که اگر کرسنه باشد همه
 اعضا او سیر شوند و اگر او سیر شود همه اعضا کرسنه
 باشند حاصل سخن آنکه افعال و اقوال آدمی حرام
 طعام و شراب است اگر در نیکم حرام در رد و اقوال و افعال
 بیرون آید و اگر فضول در رد و اقوال و افعال فضول بیرون
 آید پس گوئی طعام و شراب تمام افعال و اقوال است و افعال
 و اقوال کماهی است که از روی و دیدن یوم آنکه در بسیار خوردن
 کم شدن فهم و علم است که سیری نیکم طبیعت و زیرکی بیرون
 و سلیمان دارانی رضی الله عنه گفته است که اگر خواهی حاجتی
 از دین یا از دنیا بر آید هیچ مخور تا از زمان که از وفا مرغ
 نشوی که بدستی اکل و شراب باطل کند عقل است و
 این امری ظاهری است و دانند کسی که این را از موده است
 و چهارم آنکه در بسیار خوردن کم شدن عبادت است از آنکه
 آدمی چون بسیار خورد و اندک سیر کران شود و خواش علیکند

و هر چند چندی که گفتند تا آنکه عبادت کند که خواب
 همچون مرداری افتاده بود و اگر بنا در عبادت کند
 حلاوة و لذت آن نیاید و بزرگی گفته است از آن که
 شکست برآیند خود را مرده بنزد ارجی علیه السلام بپای
 دید و بروت او مغلظا نموده رسید که این حجت
 گفت این شهوتها است که بدان او میاراید می کنم نجی
 علیه السلام گفت مرا هم بدین حد میکی گفت فی الا انک
 شبی سیر خورده بودی و گران شده از نماز باز دادم
 ترا بجای علیه السلام گفت که عهد کردم که بعد از این در غیر
 برگزیر خورم البس گفت که من عهد کردم که بعد از این
 هیچ کس را نصیحت نکنم پس آنحال کسی است که در جمیع عمر خود
 یکبار سیر خورده بود چگونه باشد حال کسی که در همه عمر خود یک
 شکر سینه باشد و در عبادت کردن طمع کند و میفان
 الله علیه گفته است که عبادت حرفه است و در کان او
 خلوت است و دست افراز او کسب است و پنجم آنکه

جای مانده
 معالیه

در بسیار خوردن فتن حلاوة عبادت است بگویم خصلت
 رضی الله عنه گفته است از آن روز که مسلمان شد تا
 طعام سیر نخورد و ام تا حلاوت عبادت پیام بپای
 سیر خورده ام از بسبب اشتیاقی که سوی پروردگار خود
 دارم و سلیمان دارائی گفته است نزدیک من عبادت
 با حلاوة تر از آن ساعت است که شکم من بایست مقبل باشد
 و ششم آنکه در بسیار خوردن خطر افتادن است در شهوات
 حرام از آنکه حلال حاصل نشود و مقدار قوتی در رسول صلی
 علیه و آله وسلم گفت که حلال نیایی مگر مقدار قوتی و حرام
 بیایی و مقم آنکه در بسیار خوردن مغولی تن و دولت اول
 حاصل کردن بعد خوردن بعد متوضا رفتن بعد سلا
 یافتن از افاتی که از سیری خیزد و رسول صلی الله علیه و آله و سلم
 فرمود که اصل هر دردی گوارای طعام است و اصل هر دارو
 کسب است و مالک و سار گفتی مرا شکر کنم از این
 متوضا حاجت نمودای کاشکی خدای تعالی رزقش
 رفتن

ترتیب کردن بعد و صم

یاران خود را

در سکر رها کرده اند و ششم آنکه سختی سكرات موت است
در خمر است که سكرات بر قدر لذت است هر که را لذت در حیات
دنيا بسیار است سكرات موت بر سخت تر است و هفتم آنکه
در خوردن بسیار نقصان ثواب است در حقیقی چنانکه خدای
تعالی گفت أَوْ يَسْتَمِعُونَ صَوْتًا مِّنْ فِي جُحُومٍ أَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ
بَنَاءٌ فَأَكُونُوا كَخَيْبَرُونَ عَذَابُ الْهَوْنِ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ
فِي الْأَرْضِ بغير الْحَقِّ و بما كنتم تفسقون ای پیر دیدن خوشیها
خود را در حیوة دنیا و بر خورداری گرفتید بدان پس امروز
جزا داده شوید بقداری خوار کننده بدانچه تکبر میکردید
در زمین بغير حق و بدانچه بغير بانی میکردید پس مقداری
که میکردی از لذت دنیا نقصان می شود از لذات آخرت
و ازین بود که چون دنیا را بر رسول صلی الله علیه و آله وسلم
عرض کردند گفتند بدین شبهه بقبول کن که از آخرت چیزی
نقصان نشود و او اختیار میکرد و فقر را پس این سخن دلیل
میکند که مگر غیر او را بس دنیا در آخرت نقصان باشد

و روایت کرده اند که عمر رضی الله عنه تشنه آب طلبید مردی
در مطهره آب فرما انداخته بود و او سر داشته بدو داد و عمر
رضی الله عنه چون گشت بدین سرین و سر دریافت از او من
کرد و گفت آه مرگفت یا امیر المومنین آب شیرین برده
است عمر گفت رضی الله عنه همین را با زد است از خوردن
این میگذشت اگر خوف آخرت بودی یا نیز در خوردن و آشامیدن
دو نشیدن با شما سرنگ بودی هفتم آنکه جس و حساب
و ملائمة و عیب کردن ترک کردن ادب در گرفتن مقبول
و طلب شهوات از دنیا حلال او حساب است و حرام او
غدا و زینت او و ملائمة اینست آن ده چیز که در خوردن
حلال بسیار است و چندین بلا با و افشا که نوشیده است
که تواند خورد و یکی ازین بسنده است هر کسی را که درین
اهتمام باشد پس بر تو باد ای طالب عبادت با احتیاط
بالغ در وقت ناهفتی در حرام و شهوات لازم نکرد و بر تو
عذاب بعده اقتصار کردن از حلال بمقداری که تو ام بر عبادت

باشند تا یقین در حق و مانی در حبس و حساب و اعدا و توفیق
 اگر کسی بیان کن ما را حکم حرام و شبهه و حد هر یکی از ایشان
جواب بدانکه بعضی علماء گفته اند که آنچه یقین بر آنی که ملک
 دیگری است و در شرع گرفتن آن نهی است انحرام محض است
 اما اگر یقین ندانی ولیکن غالب ظن آن باشد که ملک دیگریست
 آن شبهه است و بعضی گفته اند که حرام محض آنست که یقین بر آن
 که ملک دیگریست یا غالب ظن باشد که ملک دیگریست
 زیرا که غالب ظن نزد ما بمنزله علم است در بسیار حکمها
 چون برابر باشی در هر دو وجه یکی ترجیح نمایی و در شک
 مانی این شبهه باشد این نیکوترین قول است نزد ما و امتناع
 از حرام محض واجب است و از شبهه تقوی و ورع است
سوال اگر کسی حیث حال صدقه که نشانمان میدهند در
 زمان ما **جواب** بدانکه علماء درین اختلاف کرده اند
 قومی گفته اند که هر چیزی که یقین ندانی که آن حرام است
 رواست که بسازی و بگویی آنکه حلال نیست گرفتن هر چیزی که

و خلیفه
 از حضرت جد در وضع این حد
 و تقدیر مال بر روی نسبت
 و بر آن جاری است و آن مال
 که از بیت المال کائنات بوده
 اما در زمان ما

یقین بدانی که حلال است از آنکه در غالب ظن ما درین
 زمان مال بادشاهان حرام است و حلال در دست ایشان
 ما رواست و یا معدوم و بعضی گفته اند که صلح سلاطین
 حلال است مرغنی و فقیر را چون یقین ندانند که حرام
 است و بزه بردهند است و تمسک بدین کرده اند که
 رسول صلی الله علیه و آله و سلم بدیه مقوقش بادشاه سکنه
 قبول کرده است و از جهودان وام گرفته است با آنکه خدا
 تعالی در حق جهودان گفته است اَکَا لُونِ السَّحْتِ اِی
 خوردن کسان محرام را و بدین نیز تمسک کرده اند که جماعتی
 از صحابه بادشاهان ظالم را دریافته اند و صلح از ایشان
 قبول کرده اند چنانچه ابوهریره رضی الله عنه و بعضی دیگر گفته
 اند که مال بادشاهان اصلاً حلال نیست مرغنی و نه فقیر را
 از آنکه ایشان ظالمانند و غالب بر مال ایشان سخت
 حرام است و حکم مر غالب رواست پس واجب است حجاب
 کردن از مال ایشان و بعضی نیز گفته اند که یقین نیست که

و این عیسی ابن عرقم
 است

من حرام است حلال است گرفتن آن مرفق را نه غنی را
مگر آنکه فقیر یقین داند که عین خصب است انگاه روان باشد
گرفتن مگر آنکه بر مالک رد کند و باکی نیست مرفق را بگیرد
مال سلاطین از آنکه اگر ملک سلاطین است خود مالک
فقیر را دوا پس مشک بگیرد و اگر از غنیمت و یا خراج و یا
عشر است خود مرفق را در آن حق است و همچنین مراهل
علم را امیر المومنین علی رضی الله عنه گفته است هر که در اسلام
بطوع در آید و در آن ظاهر بخواند مرا و راست در میان
مسلمانان در هر سال دو بیت درم و یک روایت نیست
وینارو کرد در دنیا نکیر و در آخرت نکیر و چون حال چنین
است کوهی فقیر و عالم حق خود می ستانند و این مسلمانانی
است که فتوی در ممکن نیست مگر تحقیق و سخن دراز و اگر تمام
بگویم از مقصود بازمانیم و اگر خواهی که معرفت آن مسائل
بکمال حاصل کنی کتاب احیاء علوم را مطالعه کن و در کتاب
حلال و حرام بین سوال اگر کوهی چیست حکم صدقه را

برای

یعنی یاد بخواند

اهل سوق و غیر ایشان رو کردن و بخت کردن در آن حرام است
یانی و حال اهل سوق و گرفت کردن و قله اهتمام ایشان
در معاملات معلوم است و همچنین جکوی در رد و قبول
صله برادران **جواب** بدانکه چون ظاهر آدمی مستر و صلاح
باشد باکی نیست بر تو در قبول کردن صله و صدقه ایشان
و واجب نیست که بخت کنی در آن و گفتن که زمانه تنباه شده است که
این گمان بد بردن است بر مسلمانان و ما موریم که با آن نیک
بردن بر مسلمانان پس از این بدانکه اصل درین باب
آنست که بدانی که اینجا دو خبر است یکی حکم شرع و ظاهر
او و دوم حکم تقوی و حق او حکم شرع آنست که هرگاه
کسی که ظاهر او بصلاح است ترا چیزی بدهد و در حال بستان
و هیچ کمو که از کجاست مگر آنکه یقین بدانی که آن چیز بعینه از
غصب و یا از حرام محض است و حکم آنست که نکیری از
کسی تا بخت نکنی در آن بسیار تا چون یقین نشود ترا که آن
بیچ شبهه نیست بعد نکیری و الا رد کنی روایت کرده اند

بر بخت کردن

تقوی

که ابو بکر صدیق رضی الله عنه غلامی بود برای او شیر آورد
 ابو بکر آنرا پاشا مبد غلام گفت اگر چیزی یاد دوی از
 من پرسیدی که از کجا آوردی و چون است که از حال من
 هیچ پرسیدی ابو بکر رضی الله عنه گفت حیت قصه
 او غلام گفت افنون کردم قومی را با فنون جالبه این
 شیر یا فتم ابو بکر صدیق رضی الله عنه انگشت در حلق انداخت
 و شیرین بر من کرد پس گفت باری این بود مقدور من
 آنچه در رک و شکم باقی نمانده است آنرا تو بسنده بگو کردن
 پس این دلالت میکند ترا که واجب است بحث کردن در آنچه
 مقدم شد اگر ترا نظر بر ورع است **سوال** اگر کوی این
 تقریر جان معلوم میشود که کوی تقوی مخالف شرع است
جواب بدانکه وضع شرع بر اساسی است و وضع تقوی
 بر دشواری چنانکه گفته اند که کار بر مقتی تنگ تر است
 از عقد گرفتن بمقتی و بارو با این همه تقوی مخالف
 شرع نیست و هر دو در اصل یکی اند و لیکن بدانکه شرع را

دو حکم است یکی حکم عاجز و دو حکم افضل عاجز را حکم شرع
 گویند و افضل را حکم تقوی گویند پس این هر دو در اصل
 یکی اند بدانکه از روی ظاهر مخالف یکدیگر اند **سوال**
 اگر کوی چون بحث و احتیاط خواهیم کرد در همه چیزی
 پس کار با یکبارگی دشوار خواهد شد و درین زمانه مقدما
 قوی هم حلال نخواهیم یافت **جواب** بدانکه طریق تقوی
 دشوار است و هر که خواهد که تقوی کند شرط او آنست که
 بر تحمل کردن دشواریها دل نهد و الا تقوی هرگز میسر نشود
 و بس این معنی بیشتر عابدان در کوهها و خلوتها و غارها
 سکونت کرده اند و بخوردن گیاهها و حشیش و میوه
 بیابان که در آن هیچ شبهتی نباشد قناعت کرده اند
 پس هر که بلند همت باشد و در تقوی مقام بلند طلبد چاره
 که همه چیزها تحمل کند و بران صبر کند و طریق متقیان سلوک
 کند تا مرتبه و منزلت ایشان بیاید و اما اگر خواهد که میان
 مردمان ساکن شود و از آنجا که مردمان بخورند بخورد و بایده

باید که خوردن او بخورن خود را بگذارد و دست نگیرد
مگر در وقت ضرورت و بخورد از آن مگر مقداری که بدان
طاعت تواند کرد و بدین مقدار معذور و معاف باشد
و زیان ندارد اگر چه در اصل او شایسته باشد و ازین است
که حسن بصری رحمت الله علیه گفت فَقَدْ السُّؤُوفُ فَعَلِكُمْ
بِالْقُوَّةِ یعنی با زاری باطل شد بر شما باد پس نه کردن قوت
و روایت کرده اند که واجب بر بن و در رحمة الله علیه سه روز
گرسنه بودی پس نانی بسدی و کفنی یا رب تو میدانی
که اگر این خوردی عبادت نوانم کرد و الا بخوردی یا رب
این حرام و شبهه است بدان گیری پس آن را باب ترک
و بخوردی گفتیم من این دو طریق است مرکبی را که در تقوی
مرتبه بلند طلبند اما هر که جز این است او را نیز از تقوی بقدر
بِحَسْبِ وَاجِبِ طَاعَتِ وَاللَّهُ لَا يُضَيِّعُ أَمْرًا مِنْ أَمْرٍ
عَمَلًا وَهُوَ عَلِيمٌ بِمَا تَعْمَلُونَ **سوال** اگر کوی که این بیان
بود خبر کن ما را از حلال و حرام و فضول که اگر رفتن آن

باید که بخورد

جس و حساب لازم آید و چه مقدار است آنکه چون بکشد
آن از او واجب باشد و فضول و بیهوده حساب نشاند
جواب بدانکه حلال در جمله سه قسم است یکی آنکه بنده
حلال بگیرد و نیت او در گرفتن آن مفاخرت و مباحات
دریاسته و بسیاری مال باشد این چنین گرفتن فعلی است
مکروه و مستوجب جزا و حساب و ملامت و عیب کردن است
بر ظاهر فعل خود و مستوجب عذاب و دوزخ است بر باطن فعل
خود یعنی نیت مفاخرت و بسیاری مال و این قصه از روایت
و گناه است قوله تعالى إِنَّمَا الْحَيَوةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَكُمْ نَزِيفَةٌ
وَلَكُمْ خُرُوجٌ مِمَّنْ كُنْتُمْ إِلَى قَوْلِهِ وَفِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ
در رسول گفت صلی الله علیه و آله و سلم هر که طلب دنیا حلال
کند برای مفاخرت و مباحات و مکارات و مباحات
پسند خداست و برای روبرو دشمنان پس و عید بر قصد مال
قسم دوم آنکه حلال بگیرد برای آرزوهای نفس و این
شر است و موجب جزا و حساب چنانکه خداست و فرمود

ثم قال ان يومئذ عین النعم وینما میر گفت حلی
 علیه و آله وسلم که حلال آن حساب است و حرام آن عبادت
 قسم سوم آنکه از حلال گیرد در حال عذر آنقدر که او را بر
 عبادت معین شود و زیادت از آن نکیر و اینچنین گرفتن
 خیر است و حسن و ادب است و در آن حسابی و عبادتی نیست
 بلکه موجب اجر و مدح است لقوله تعالی اولئک لهم نصیب
 مما کسبوا وینما میر گفت صلی الله علیه و آله وسلم هر که
 طلب کند دنیا حلال را از برای دست گویا کردن از نوال
 و نیکویی کردن بر مسایه و سعی کردن بر عیال بیاید در روز
 قیامت همچون ماهتاب در فشان و در شب چهاردهم و
 این سبب نیت نیکوست که برای خدا تعالی کرده بود
سوال اگر کوی حیت شرط گرفتن حلال تا خیر و حسن باشد
جواب دو شرط است یکی حال دوم قصد اما حلال و ادب
 است که در حالتی گیرد که اگر نکیر و بیکیر نگیرد و نیت
 که در حالتی باشد که اگر در انحال آن حلال نکیر و سبب آن

حال عذر دوم قصد نیک

از و فرضی یا واجب یا مستحب یا نفی وقت شود که آن
 و واجب و منت و نقل افضل باشد از ترک مباح از آنکه
 ترک کردن مباحات دنیا از جمله فضیلتهاست چون
 چنین وقت و حالی باشد از زمان عذر است و اما قصد
 آنست که مقصود او از گرفتن تقوی باشد بر عبادت خدا
 تعالی و آن بدان بود که در اول کمبزراند که اگر مقصود تقوی
 عبادت نبودی من از آنکه رفتی چون بدین دو شرط
 بگیرد آن گرفتن خیر و حسن و ادب باشد اما اگر یکی ازین دو
 نباشد آن گرفتن از جمله خیرات نباشد **سوال** اگر کوی
 که اگر از دنیا حلال بگیرد برای شهوة آن معصیت باشد
 یا بی و سبب آن عذاب کند یا بی و گرفتن در حالت عذر
 است یا بی **جواب** بدانکه گرفتن در حالت عذر فضیلت
 است و نام آن خیر و حسن است و گرفتن برای شهوة
 شر است نه معصیت و در آن حساب است و ملائمت
 و عیب کردن نه عذاب آنست **سوال** اگر کوی حیت آن

چون حساب **جواب** بدانکه حساب آنست که بر سنده
بنده روز قیامت که از کجاکب کردی و کجا صرف کردی
و چه مقصود داشتی در کب کردن و صرف کردن اما
حسب بازداشتن است مدتی از بهشت در عرصات
قیامت میان انجمن هولما و سختیها رتشته در بهشت
و بنده باشد این بلا در گرفتن او **سوال** اگر کوهی چون
خدا یغالی حلال گردانیده است ملامت و عیب کردن
چیت **جواب** بدانکه ملامت و عیب کردن برب
اولت جانکه کسی را بر مایده بادشاهی نشاند و او
اوب نگاه ندارد ضرورتی مستحق ملامت و عیب کردن
که چون باشد اگر چه طعام او را مباح گردانیده است و اصل
درین کار آنست که بدانی که خدا یغالی بند کار را سپا فریده
برای عبادت خود پس واجب است مر سنده را که از سنده
و ح او را عبادت کند و همه افعال خود را بعبادت بیا
بهر وجه که ممکن باشد و اگر چنین نکند و اتباع شهوة و هوا

نفس کند و بپایان از عبادت برورد کار باز بماند
مستحق ملامت و عیب کردن باشد از آنکه دنیا سرای خدمت
نه جای تنعم درین اصل نیکو فهم کن این بود جمله که خواستم بیان
کردن آن در صلاح کردن نفس و تکامل کردن او را بتقوی
نیکو تامل کن آنرا و بران کار کن که مقصود آنست تاخیر بسیار را
در دنیا و آخرت حاصل آید انشاء الله تعالی و الله الموفق **فصل**
بر تو با دای طالب عبادت بجهت و جبهه تمام در قطع کردن این غفله
بزرگ و در آنکه اینست بزرگ ترین و سخت ترین عقیبات و موت
او بسیار است و فتنه او بزرگ از آنکه هر که از خلق هلاک شد و بجا
تعالی نرسید یا بسبب دنیا بود یا شیطانی یا نفس و حجاب در راه
همین چهار است پس در هر یکی نکته متفحص شو اما دنیا واجب است
مر ترا که حذر کنی از دوزخ اهدا بشی در و از آنکه کار از سه حال
خالی نیست یا تو اهل بصیرتی و یا اهل عمتی در عبادت خدا یغالی
یا اهل عقلی اگر اهل سنده است مر ترا که بدانی که دنیا و تمنی در
خدا یغالی است و خدا یغالی دوست راست و دنیا عقل ترا نقصان

در محالیت دنیا و نفس
و شیطانی و نفس

یا خلق

بسیار

و است که پس از این
و تمنی و بهر باید که کنی
را بکنی و بهر بهر

قیمت

میکنند عقل قیدی تو است و اگر اهل حق در عبادت و استقامت
 بسبند است هرگز که بدانی که نومی دنیا بجای است که ترا از
 عبادت بکلی باز میبرد بلکه از اراده عبادت باز میبرد
 و اگر از اهل عقلی بسند است هرگز که بدانی که دنیا فانی است
 یا تو از وجد خواهی شد یا از توجه خواهی شد پس جفا بیده
 باشد در طلب او که ضایع کردن عمر عزیز خود برود و اما
 خلق بسند است هرگز که در کار خلق انکه بدانی اگر با ایشان مخالفت
 کنی و در هواهای ایشان موافقت نمایی بر کار شوی بلکه
 گرفتار گوی و کار حسره تو باطل شود و اگر با ایشان
 مخالفت کنی دشمن شوند و ترا بر جانند و کار تو مکتد کنند
 و تو نیز در عبادت ایشان ضربه افتی و اگر مدح کنند
 و تعظیم دارند می رسم بر تو که خوفت و عجب باشد و اگر ترا
 ذم کنند و حقیر دارند می رسم بر تو که در اندوه افتی چشم گری
 رای غیر خدای تعالی و این هر دو افتة مهلک اند و پس
 یا و کن حال خود را با ایشان بعد از انکه در کور نیستند

عبادت

پروست بزرگ

عقود

بعد از سه روز که چگونه ترا فراموش کنند و ذکر تو بر زبان
 کسی که هرگز ترا ندیده بودند و قوا است بر آن ندیده بودند
 و در کور باشد یا تو مگر کرم خدای تعالی پس این زیاده
 بزرگ که روزگار خود را با ایشان ضایع کنی که پوفا اند
 و بسبب ایشان ترک خدمت خدا تعالی گیری و بارت
 تو در آخر کار بدو است پس نیکو تا مل کن ای مسکین
 درین سخن که گفتم شاید که راه راست نموده شوی
 و بعد الموفق و اما الشیطان بسند است هرگز که در کار
 بر زمین از شیطان آنچه خدا تعالی گفته است نبی
 خود را قتل زب آنحو ذبک من هرات الشیاطین
 و آنحو ذبک زب آن حیضون ای بگو ای محمد که برود
 من پناه میطلبم تو از و سوسه ها و پناه میطلبم تو
 ای برورد کار من که حاضر شوند شیاطین مرا پس
 هرگاه که بهترین عالمیان و عاقلترین و فاضلترین با
 حال این باشد و لا و محتاج باشد که بخدا تعالی از

شیاطین

شیطان بنا و طلبه توان دانست که حال دیگری با حال
جهل و نقصان عقل و غفلت چگونه باشد **و اما** و نفس بنده است
منزاد در کار نفس آنچه مشاهد می کنی از حالتها و خواسته
تباها او که در حالت شهوت بهیمه است و در حال غضب
درنده است و در حال کینه کردن طفل است و در حالت
فرح و است و در حال کسب و دیوانه است و در حال
سیری خرامنده است اگر سیرش کنی همه بفرمان است
و اگر کرسنه داری همه فریاد و و سواس و جرح و فزع کند
بمحو در از کوشش که اگر جویا بد مردمان را بر بجا بند
و اگر کرسنه شود فریاد کند یکی از صالحان گفته است
که تباهی و جهل نفس بجدی است که چون خواهد که معصیت
کند یا باز زوسی رسد اگر در آن وقت شفیع آری خدا
تعالی را و رسول او را و جمیع انبیاء و صالحی را و عرض کنی
بر روایات و روایات را و یاد دهی از مرک و کور و دیوانه
قیامت و بهشت و دوزخ از آن معصیت و باز زوسی باز

ع
صحت

و شکر

و کتب را

کتاب

نکرد و ترک نکرد و در شهوت رانیدن باز نماند فاما اگر بماند
باز گیری کرد هیچ ش هوتی نکرد و همه را ترک دهد
اینست خسته و جهل او پس بر تو باد که هیچ وجه از وفای
نباشی اگر مقصود سعادت خود داری و حال اوها
که پروردگار عالم گفته است إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ
و بنده است این مقدار تنبیه برای کسی که او عقل دارد
روایت کرده اند از احمد ارقم بنی که او گفت نفس با من نزاع
کرد برای سپردن آمدن سوی خدا گفتم سبحان الله خدا
تعالی میگوید إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ و این مرا خیر
میفرماید این هرگز نباشد نفس را گفتم تو از خلوت و
تنهایی تنگ آمده بدین بهانه میخواهی که ملاقات مردمان
کنی تا ترا تعظیم دارند گفتم من ترا در آباد اینها فرو و تحویم
آور و قبول کرد باز استوارند شتم گفتم خدا بیغالی را
کوست با نفس گفتم که من با دشمنان و اهل کاز را کنم و اول
کشته شوم و همچنین بسیار چیزها بروم و مردم همه را قبول کرد

بسیار

و در آنست که گفتیم بزرگوار که او مطلع گردان که می دانم
 که تورات گفته و او دشمن دروغ کو است پس در مکاتفا
 خود دیدم کوی را لغز میگوید ای احمد هر روز مرا بیا زبانه
 می کشی منج کردن آرزو ما می من و هیچ کس بدین مطلع نه
 اما اگر با دشمن جنگ کنم و کشته شوم باری این خدا خلص
 یایم و میان مردمان جا بهی حاصل آید که احمد شهادت می دهند
 پس چون کفر لغز معلوم شد بجنوت مشغول شدم و ترک سفر
 و غذا کردم در آن سال نیکو نظر کن ای طالب عبادت در کفر
 و غرور او که بعد از مرگ جاه میطلبد و بداند که اینجا احدی است
 بزرگ و آن است که بدانی که عبادت دو نیمه است یک نیمه
 کسب کردن و دوم نیمه برهیز کردن یعنی کسب طاعات و
 عبادات برهیز بدین از معصیت و فساد و این تقوی است نیمه
 برهیز بدین افضل است مرصده را از نیمه کسب کردن و از نیمه
 که مبتدیان از اهل عبادت که در اول درجه باشند نیمه کسب
 مشغول شوند و همه عمت ایشان آن باشد که روز و روزه دارند

بتازه کا

و گویند

و از آنست

و شب قیام کنند و آنکه کمالان و خداوندان بصیرت از اهل
 عبادت به نیمه برهیز بدین از معاصی مشغول شوند و نیمه
 ایشان آن باشد که دل را از میل کردن سوی غیر خدای تعالی
 نگاه دارند و سگم را از فصول حلال نگاه دارند و زبان را
 از مالا یعنی کفر نگاه دارند و چشم را از مالا یعنی کفر نگاه
 دارند و محافظه جمله اعضا و مجین کنند و ازین معنی گفت
 عابد دوم از عباد سبعة مریونس را علیه السلام که ای یونس
 بعضی از مردمان نماز را دوست دارند و بعضی روزه را و بعضی
 صدقه را و تو روزه کبر از سخن گفتن و صدقه ده از برهیز
 کردن از برنجانیدن مردمان که هیچ نماز و روزه و صدقه
 فاضل تر و امیدوار تر ازین نیست پس چون دانستی که
 نیمه برهیز بدین اولی است از نیمه کسب کردن اگر هر دو نیمه
 ترا دست دهد یعنی علم بد باشد و هم زاهد کاری کمال
 حاصل کرد و دو سلامتی و ختمه بسیار دست دهد و اگر هر دو
 نتوانی بآید که جانب برهیز بدین رعایت کنی تا ترا سلامتی

و نیمه برهیز ماند

نظر

و گویند

اگر چه نیست

و امید بخات بود و اگر نه هر دو نیمه را زبان کرده بپاشی از آنکه
چه نفع باشد کند قیام شب و صیام روز که یک اراده
باطله و یا یک کلمه در روع همه باطل شود و از این عباس
رضی الله عنهما هر سیدند که چه کوهی در دو مرد که یکی از ایشان
خیر بسیار دارد و شتر هم بسیار دارد و دوم خیر هم اندک دارد
و شتر هم اندک دارد گفت هیچ خیر یا سلامتی بر این نشود و نظر
کن آنکه ما گفتیم حال مریض است از آنکه علاج کردن مریض
دو نیمه است نیمه دارد و خور دو نیمه بر همین کرد پس اگر میان
هر دو جمع کند خود صحیح یا بد و اگر هر دو نتواند بر همین کردن
اولیتر از آنکه با ترک بر همین هیچ دارد نفع نکند اما بر همین کردن
با ترک دارد نفع کند و چنین گفته اند که طیبیان هندستان
بر بخور از آب بر همین کردن علاج کنند و مریض را از آرزو
از اکل و شرب و کلام باز دارند پس بدان صحیح یا بدنی آنکه
دارد و دهند پس از اینجا معلوم کردی که اصل کار تقوی است
و متقین باشند در مرتبه بلند از عبادت پس بر تو باد

بجد و جهد تمام در کار تقوی **مسئله** علاج کردن
چهار عضو که اول **مسئله** اصل کار اول است چشم بسته
است ترا در کار چشم که بدانی که مدار کار دین و دنیا بر
دل است و فساد و خطر و مشغولی او در اکثر احوال از چشم است
و از نیست که عی گفت رضی الله عنه هر که چشم خود را
نگاه ندارد در نزدیک او در اقامتی نیست و دوم زبان
بسته است ترا در کار زبان آنکه بدانی هر دو غنیمت تو و
ثمره رنج و مجاهده تو عبادت و طاعت است و خطر عبادت
و خط شدن و فساد آن در غالب احوال از قبل زبان باشد
لفظها باطن تضعف و ترین و غنیمت و در روع و امثال آن
که زبان میگوید رنج یک ساله بلکه رنج پنج و ده ساله را
حبط کرد و از نیست که گفته اند هیچ چیزی مستحق تر از
زبان نیست به بند کردن بندگی در از و دیگر باید که گفت
بزرگ را که می توانی که نگام کنی در **مسئله** که مضمون
میگویی و آن زبان میکنند ترا اگر استغفر الله العظیم پس بیا

که موافق شود ساعتی عزیز و بیامرز و ترا خدای تعالی و بیاید
سود بزرگ یا کوی لا اله الا الله بس بیای از اجرو ذخیره که
در وهم و خیال نمیکند یا کوی اسأل الله الکبریم العاقبت
بس باشد که موافق شود و نیکو نظر خدای تعالی و متجاسد
دعا تو و بجات یابی از بلا و دنیا و آخرت بس نه زیانی است
بزرگ و غنی باشد بسیار که فوت کنی از انفس خود و بختین
فایده بزرگ و مشغول گردانی انفس و وقت خود و بقضای
که لازم کرد و بر تو ملائمه و حساب در روز قیامت و سیم
شکم بسته است ترا در کار شکم آنکه بدانی که مقصود تو عبادت
است و طعام ^{عمل} تخم عمل است که از وی روید چون تخم نیکو باشد
زراعت بر آید و نیکو بر دهد و چون تخم تباه باشد زراعت
بر نیاید ملک تباه سازد بر تو زمین تو که بکرم با صلاح یاید
و خواجه معروف گفته است رحمة الله علیه چون روزه و نماز
بکرم چه چیز افطار میکنی و نزدیک که افطار میکنی وجه طعام
میخوری که بسیار خورونی باشد که دل را از آنچه نوده باشد

کدام

بگرداند چنانکه بزرگ بحال خود باز نیاید و بسیار خورونی
باشد که از قیام شب محروم کند و بسا نظر کردنی باشد که
از خواندن قرآن باز دارد و بسا باشد که بنده طعام بخورد
که بس آن از قیام کیساله محروم ماند بس بر تو باد ای طالب
عبادت بنظر دقیق و احتیاط کثیر در وقت اگر مهمتی داری در
عبادت کردن پروردگار خود و این در اصل قوت است
تا از وجه حلال باشد چون حلال حاصل کردی بس از آن
بر تو باد که ادب گیری چنانکه گفته ایم و الا حلالی باشد
بر طعام را و ضایع کننده مرادفات و ایام را از آنکه یقین
دانستم بلکه بخت ختم دیدم که چون شکم پر شد اصلا عبادت
نیاید و اگر با اگر راه کردن نفس عبادتی کنی در آن هیچ
و حلاوتی نباشد و ازینست که گفته اند طمع مبین در حلاوة
عبادت یا بسیار خوردن و چه نور باشد و نفس بی عبادت
و در عبادت بی لذت و بسبب این معنی ابرا سیم او هم
رحمة الله علیه گفته است که بیشتری از عبادان کوه لبنان را



دیدیم همه مرا و حقیقت که چون بانیاء و خیابان را کردی بایک
 چهار نصیحت ایشانرا بکنی یکی آنکه هر که بسیار خور و لذت عبادت
 نیابد و دوم آنکه هر که بسیار بخشد در عمر خود برکت نیابد و
 سیوم آنکه هر که رضا مردمان طلبد در رضا خدا ایتعالی
 تواند بود و چهارم آنکه هر که سخن بسیار گوید از لایعنی غنیه
 از دنیا بر دین بیرون نرود و سهل تستری رحمة الله علیه
 گفته است که جمیع خیرات در چهار حصلة است و اندک اکیال
 سده اند برین حصلة سده اند کم خوردن و کم گفتن و کم گفتن
 و کم با خلق بودن و یکی از عارفان گفته است که اگر کسی سزایه
 نامست یعنی قرائت و سلامتی و عبادت و حلاوة و علم و عمل
 و طاعت نافع که حاصل میشود بسبب جوع حاصل میشود **و چهارم**
 دل بسنده است مر ترا در کار دل آنکه بدانی که اصل تمام اعضا
 دل است اگر او فاسد شود همه اعضا فاسد شوند و اگر او
 صالح کرد و جمیع اعضا صالح کرد و از آنکه او بمهر لذت
 و جمیع اعضا شاخها است و شاخها اب از درخت میخورند

مسند

اصلاح

فاسد

و اصلاح و فساد شاخها اصلاح و فساد درخت بود و مثال دیگر
 دل چون باد شاخها است و سایر اعضا رعیة او چون باد شاخها
 صالح باشد رعیة نیز صالح بود و چون باد شاخها فاسد باشد
 رعیة نیز فاسد باشد پس اصلاح چشم و زبان و گوش و شکم
 و جزان دلیل است بر صلاح دل و چون درین اعضا خللی
 و فساد بی پستی بدانکه از خلل و فساد دل است بلکه فساد
 در بیشتر است پس صرف کن عیان خود سوی او و او را
 در اصلاح آرتا همه در صلاح آیند یکبارگی پس راحت بگیر
 و بدانکه کار دل دشوار است از آنکه بنا کار او بر خواطر است
 و خواطر مقدم بر تو نیست پس واجب است بر تو امتناع کردن
 از آن بقدر طاقت خود و بسبب این معنی است که اصلاح
 دل بر اهل اجتهاد و شوارترین و مهم ترین کار است چنانکه
 ابو یزید حجت الله علیه گفته است که علاج کردن دل خود را
 ده سال و نفس خود را ده سال و زبان خود را ده سال و شوار
 ترین این هر سه دل یا فتم پس بر تو باد با تمام تمام چهار

نظر لایق نشاندن
و کار با حسن و کرم
و در هر حال خشنود
دل این خرد را در این

خشنودی که فکر کردیم چنانکه اکثر عالمان و عابدان برین
مبتلا اند بسیار عابد را بینی که اهل خود را دراز کند و آنرا
نیت خیر نهد و در سبب آن در کارها خیر کارهای کند و
بسیار آسپنی که در حاصل کردن تعجیل کند و سبب عجله
از آن منقطع مانده در مستجاب شدن دعا تعجیل و امر مقصود
محروم مانده و در دعا بد کردن بر کسی تعجیل کند و بر آن نشان
شود و حاجت از مهر نوح علیه السلام روایت کرده اند و بسیار
بینی که بر آن نشان خود حسد کند و ترک نصیحت ایشان کرد
و در قباحتی و فضیحتی افتد که هیچ یک از افسان و فاجرت
نکرده باشد و سبب این معنی سفیان ثوری رحمه الله علیه
گفته است که ترسم بر خون خود که از عالمان و عابدان
این سخن از او شنیده است گفت من نمیگویم ابراهیم
بخش و عطا گفته است که بهر میزان عابدان که هر که دوست
است از ایشان مر ترا اگر با او در آری مخالفه کنی و بگویی
که این شیرین است و او آنرا ترش گفته باشد این مباد

سفیان ثوری رحمه
الله علیه و آله گفته است

الکثر

که نزد یک سلطان عالم بخون تو سعی کند و ملک و بیار لفته
که من گواهی عابدان بر همه خلق نشوم اما گواهی ایشان بر یکدیگر
نشوم از آنکه ایشان حاسد یکدیگرند و فضیل گفته مر بسر خود را
که برای من خانه بخرد و دراز محله عابدان چه نزدیکی مرا با
قومی که اگر از من تنباهی پسند مرا خوار کنند و اگر تعنی
پسند حسد کنند و لست از ابا عابد را پسند که بر مردمان
بکسر کند و بنظر حقارت سوی ایشان نگر و کسی بر مردمان
منت می نهد بدان دور گفته نماز که گذارده است یا
کوی او را از خدا تعالی او را بشارت رسیده است
یا کوی یقین کرده است بعباده خود و شقاوت جمیع
و با این همه اخلاق بد لباس درویشان از صوف و کلم
پوشیده است روایت کرده اند که فرقه سخی بر حسن و کرم
در آمد کلیمی پوشیده و حسن که پوشیده بود فرقه حله حسن
ساس کردن گرفت حسن گفت چه می بینی جامه من
جامه اهل بهشت است و جامه تو جامه اهل دوزخ است

عالمان

عالمان

مرازیان دارد

و از روی تو نشانی دهنده

و سراسر

مرا رسیده است که

بیشتر از دوزخ اصحاب حکیم باشند پس هر کس که در دنیا
خدا و پروردگار در پیش نهاد ایستد که کبر شما با لباس کلیم
بیشتر از کبر کسی است که بوشش او از جامه ابریشم است
با علم پس خدای کن ای طالب عبادت این چهار فایده خاصه کبر
از آنکه سه اول آدمی را در معصیت افکند فاما کبر آدمی را در کفر
اندازد و فراموشی کن حکایت ابلیس و فتنه او که کفر او از
کبر بود **فصل** حاصل کار بد آنکه چون نظر کنی بعبادت
خود بدانی که دنیا را باقی نیت و مضرة پیش از نفع است
و تباعان او ریخ تن و مشغولی دل است در دنیا و غدا
در دماک و حساب در از در آخرت چون این بدانی
پس زهد کنی در فضول او و نگیری از آن مقداری که از آن جا
نباشد در عبادت خدا و تقوی و نغم و لذت را ترک گیری برای
بهشت و بجا خود از دوزخ و بدانی که در خلق و فانیست
ترک محالطه ایشان کن مگر در چیزی که جاره نباشد زیرا که
ریخ ایشان بسیار است از یاری ایشان و صحبت با کسی مکنی

دفع حوائج از بد

که از عبادت

که انصاف خداست ای نیک انسانست و متوجهم از خدا
که با او شمارا توفیق و یاری دهد و آسان گرداند که است
کافی مرهم هر مرم را و یاری خواسیم از او در هر دلتواری
که بید قدرت است خلق و امر او بر هر چیزی توانا
است پس این بود آنچه خواستیم که در شرح چهار مانع
عبادت بگویم و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم
عقبة چهارم و آن عقبة عوارض است
و عوارض آن باشد که پیش آید پس ازین هر تو با دای
طالب عبادت بدفع کردن عوارض که مانع اند مرترا
از عبادت و گفته ایم که عوارض چهار است یکی از آن مطالبه
نفس است بر رزق و دفع آن توکل است بر خدا و تقوی
و حجت توکل سبب دو چیز است یکی آنکه تا ترا فراغ حاصل
شود برای عبادت کردن از آنکه اگر متوکل نباشی عبادت
توانی کرد پس مشغولی ظاهر بن طلب و کسب و مشغولی
دل و خواست و اراده و فراغ دل در عبادت شرط است تا حاصل

کند و بجا حق عبادت است و این حاصل نیت مکر
متوکلانه بلکه میگویم هر که او ضعیف دل باشد تا چیزی
پیش او موجود نشود و دلش قرار نگیرد و کم باشد که انجمن
کسی را کاری بزرگ دینی یا دنیایی بدست آید و از شیخ
خود این سخن بسیار شنیده ام که کار را بر او خاطر
در عالم دوم در امتیاز شود و یکی مردی که متوکل باشد دوم
آنکه متهور بود یعنی بی باب گفتن من که این کلامی جامع
در معنی خود از آنکه متهور چون خواهد که کاری شروع کند
بقوة تمام شروع کند و هر چیزی که او را از آن کار مانع است
بدان التفات نکند پس بر این کار او برادر شود و مقصود
خود برسد و آنکه متوکل است چون خواهد که کاری کند
بقوت تمام و یقین با کمال بوعده خدای تعالی شروع کند
و او را بصانته خدای تعالی نکیه تمام باشد و التفات نکند
بآدمی که او را ترساند و بشیطانی که او را وسوسه کند پس بر این
بر مقصود و مطلوب نظر نماید و اما این چهار کسی که ضعیف

است و دایم که تود و اختیار است همچون قتل و کشتن و جانی
علف خوردن و همچون مرغ در قفسن و اما منظر آنکه
خشم کی آید و علف بیار و کم باشد که انجمن کسی قصد کار
کند و اگر آنکه قصد کند کم باشد که بدان نظر نماید پس بی
اصحاب عمت را از ابناء دنیا که مرتبه بلند در دنیا یافته
اند که آنکه از جان و مال خود بجا ستند و اما ملوک برای
حاصل کردن مملکت از جان و مال خود میبخشند و یا خشم
تبع میزنند بدین قصد که با مملکت دست دهد یا بپاک شوند
و گفته اند که معاویه روز جنگ با علی رضی الله عنه چون
بر روی کار آید گفت هر که بلبندی طلبد از سر و جان خود
بخیزد و اما بزرگانان برای حاصل کردن مال و نفایس در
دینا ما در آیند و علف بر روی اختیار کنند و جان و مال
خود را در خطر افکنند و اما این چهاره بازاری که دل او
است و عزیمت او است است و علایق دل از نفس اهل
و مال قطع نمی تواند کرد و دایما از جان و مال و از دکان

توکل مد

یعنی زیست کم باشد که بمرتبه شریف رسد چنانکه ملوک
 بزرگانان بلکه اگر دران دکان درمی سود کنند نزدیکی
 عظیم بود اینست حال طالبان دنیا و اما طالبان آخرت
 بدانکه سرمایه ایشان این خصلت است که از توکل گویند
 و قطع کردن دل از جمیع علایق از آنکه چون توکل کردند نمانند
 که بفساد باطن بعبادت خدا بیتی برسد و جمیع علایق
 التفات نکنند بلی باک و ابر روی زمین بستر نمانند
 و در میانها در آیند و در کوچه و غار و وطن سازند آرام
 مردان وین شدند و در میان مردمان حریت یافته و
 بحقیقت بادشاهان روی زمین اینند از آنکه هر جا که خواهند
 بروند و هر جا که خوش آید بروند و آیند و هر کاری که بزرگترین
 از علم و عبادت قصد کنند و ایشان را هیچ مانعی در اجر نیست
 و همه جایها نزدیک ایشان خجسته و قول رسول صلی الله علیه و آله
وَسَلَّمَ وَمَنْ سَرَّهُ أَنْ يَكُونَ أَقْوَى النَّاسِ فَلْيَكُنْ بِكَافِي
يَعْرِضُ لَهُ تَوْفِيقُكَ فَإِنَّهُ يَدِيرُ أَمْرَهُ بِدِينٍ دَارِدٍ وَمَعْنَى

صد شویادگی

مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَكُونَ
 أَكْرَمَ النَّاسِ فَلْيَكُنْ
 اللَّهُ وَمَنْ سَرَّهُ أَنْ
 يَكُونَ أَقْوَى النَّاسِ
 فَلْيَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ

این حدیث از
 ابن عباس
 روایت شده است

حدیث است هر که خواهد که قوی ترین مردمان باشد که نزد
 تعالی توکل کن و هر که خواهد که تو اکثر ترین مردمان باشد
 که اعتماد کند بر آنکه نزدیک خدا بیتی است بین از آنکه
 برست اوست و روایت کرده اند که داود علیه السلام هر چه
 خود سلیمان علیه السلام را گفت ای پسر تقوی مرد بسیار
 معلوم میشود و بحسن توکل او در آنچه نیافته است و بحسن
 او در آنچه یافته است و بحسن صبر او در آنچه فوت کرده است
 و سلیمان خواص رحمت الله علیه گفته است که اگر مردی بصدق
 بر خدا بیتی توکل کند بادشاهان و هر که جز ایشان است
 بدو محتاج کردند و او بکسی محتاج نکرد و چگونه محتاج کرد
 که مولی او غنی حمید است و ابراهیم خواص رحمت الله علیه
 است که در میان جوانی را دیدیم گوی سکه نفوذ است
 گفتیم کجا خواهی رفت گفت مکه گفتیم لی را و در حلقه گفت ای
 یقین آنکه می تواند که آسمانها زمینها را نگاه دارد و می تواند که
 برای ما را در حلقه در مکه رساند ابراهیم میگوید چون بکعبه رسیدم

دیدم که آن جوان در طواف است چون مراد میگفت ای
 شیخ هنوز یقین تو همچنان هست است تو به کس از آنچه گفتم
 و ابو مطیع حاتم اصم را گفت شنیده ام که پیایان را قطع
 می کنی تو کل بی زاد و راحله حاتم گفت ز اوس چهار چیز را
 گفت چیست ان حاتم گفت دنیا و آخره را مملکت خدا تعالی
 میدانم و همه خلق را بندگان خداست و میدانم در روزی
 بدست قدرت خداست و میدانم و حکم خداست و میدانم
 زمین با من میدانم ابو مطیع گفت میگوید است زاد تو
 ای حاتم و هر آنکه توانی قطع کردن باین زاد پیایانهای
 آخره را **اولا** سبب دوم که موجب توکل است آنست که در
 ترک او خطری عظیم است گفتم من خداست و رزق او را فرستاده
 یکجا ذکر کرده است چنانکه و الله خلقکم ثم رزقکم پس معلوم
 شد که رزق از خداست و تعالی است نه از غیر او همچون افزون
 چون بنده بدین گفتا نکرد پس و عده رزق کرده است گفت
قوله تعالی ان الله هو الرزاق ذو القوة المتین بدین

ای خدا تعالی بفرست
 نما را پس رزق را از غایب

چون بنده گفتا نکرد پس رزق را خاص شده است چنانکه
 گفت و ما من دابة فی الارض الا علی القدر رزقنا من غیر
 چون بنده گفتا نکرد پس برسانیدن رزق سوگند یاد کرده
 است چنانکه گفت فوزت السماء والارض انی الحق برین
 چون بنده گفتا نکرد پس توکل کردن امر کرده است و انذار
 و ابلاغ کرده چنانکه و توکل علی الحق الذی لا یموت و
توکلوا علی الله انتم مومنین پس کسی که قول او را اعتبار
 ندارد و بوعده او بسند میکند و بضمایم او دل قرار ندارد
 و قسم او قانع و راضی نباشد و بفرمان او پاک ندارد و بکفر
 که حال او چگونه باشد درین جهان و در آن جهان او را چه بماند
 و غذا به او چه رسد آید و بکدام افتخار شود و بجزای که
 این مصیبت سخت تر است و عظمی بزرگ رسول صلی الله علیه و آله
 و سلم بر سر عمر راضی الله عنه گفت چنانی تو اگر باقی بمانی تا آنکه
 قومی یک که رزق را ذخیره خواهند کرد و بضعیف یقین پیدا
 نشوند جواب داد بر عمر رضی الله عنه که یا رسول الله صلوات الله

چونک معاذاً گفت که من روی آفرینان می بینم و حسن و قبح
حق تعالی علیه گفته است لعنة خدای بر قومی باد که بروردگار انسان
برسانیدن رزق ایشان سوگوید یا در دستوارنداشتند
و چون این آیه فرود آمد فوکه تعالی فورب السماء و الارض ملک
گفتند بنی آدم هلاک شدند بروردگار خود را در خشم نام آوردند
و استوارنداشتند تا برسانیدن رزق ایشان سوگوید خود
او پس قرنی رضی الله عنه گفته است اگر عباد کفر خدا تعالی را
عبادت همه اهل آسمان و زمین هیچ قبول نکنند از تو تا وعده
اورا استوارنداری و بحقیقت ندانی گفتند چگونه اورا استوار
داریم گفت بدانچه امین باشی و از رسیدن رزق و فایز داره
تن خود را برای عبادت او و هر مومن جان مرا و من رضی الله
عنه را گفت سکونت گاه کنم گفت در شام هر مومن حیات
حال شیش در شام حیات او پس گفت دای بران دلم که در آن
شک مخلوط است بن نفع کنندان دلم را مواظب روایت کرده اند
که گفتن در دزدی بردست بایزید بسطامی توبه کرد و روزی اورا از

حال و کار او برسد گفت هزار گز گشادم روی هیچ کس
طرف قبله ندادم مگر روی دو کس پس مرید گفت سبب کجاست
روی ایشان از قبله چیست گفت از آنکه ایشان خدا تعالی را
در کار رزق استوارنداشتند **سوال** اگر کوئی خبر کن بار
از حقیقت توکل و حکم او و آنچه واجب است بر بنده از توکل در
کار رزق **جواب** بدانکه این بدینست چهار فصل از معلوم
شود یکی لفظ بیان توکل و بیان موضع توکل و بیان حد توکل
و بیان علاج توکل اما لفظ توکل بدانکه این لفظ مشتق
از و کاته است پس توکل کردن بر کسی آن باشد که او را
بمنزله وکیل کار خود و خاص من صلاح خود وانی و بی تکلف
و کراهیت بر بنده کنی و اما موضع توکل بدانکه توکل در سه
جای باشد یکی در موضع قسمت و آن آنست که خدا تعالی
اعتماد کنی آنچه قسمه تو کرده است آن از تو فوت شدن نیست
از آنکه حکم او بدل نشود و دوم در موضع یاری طلبیدن و آن اعتماد
کردن است بر یاری خدای تعالی چون در راه مجاهده کرده باشی

بقوله تعالى واذا غرمت فتوكل على الله وقوله تعالى ان تبصر الله
خير لكم ويثبت اقداركم وقوله تعالى وكان حقا علينا نقصان
وسيوم در موضع رزق است واین فرض لازم است بر بنده
بر دلیل عقلی و نقلی و مقصود ما اینجا از بیان توکل معرفت این
بس موضع توکل رزق مضمون است یعنی رزقی که خدا بیتیالی
ضمن شده است و بدانکه رزق بر چهار قسم است مضمون
و مقصوم و مملوک و موعود اما رزق مضمون آنست که خدا
اودی است و بدان قوام نیست است و خدا بیتیالی که ضمن
شده است این رزق را ضمن شده است و توکل کردن
واجب است بر بنده بر دلیل عقلی و شرعی از آنکه خدا بیتیالی ما را
تکلیف کرده است بعبادة و طاعة خود و بتین ما و ضمن شده
است جزئی را که قوام بدان چیز است تا قیام ما نیم بر آنچه
تکلیف کرده است پس جاره نیست ما را از جزئی که بدان قوام
نیست باشد و یکی از مشایخ کرامیه بر اصل مذکور خود سخنی
خوب گفته است و آن آنست که گفت بر خدا بیتیالی واجب است

تا ما طاعت او
منقول از این شد

الان

و سایندن رزق بندگان را بستن چیزی که آنکه او مید است
بندگان او و بر سید واجب است نفقه بنده و حاجت بنده
واجب است خدمت سید و دوم آنکه خدای تعالی بندگان را
محتاج رزق افزیده است و راه طلب او ایشان را نموده از آنکه
نمیدانند که رزق ایشان چیست و کجا است و کی خواهد رسید
تا بعینه طلب کنند در اینجا و در آن وقت و چون چنین است
واجب است بر او که آن مونت را از ایشان کفایت کند
و رزق ایشان را بر ایشان برساند و سوم آنکه ایشان را عبادت
و طاعة خود و تکلیف کرده است و طلب رزق مانع است
از عبادت پس واجب است بر او که مونت را کفایت رساند تا بفرمان
دل عبادت تواند اند کرد و این سخن کسی است که بر اسرار ربوبیه
مطلع نباشد از آنکه کسی که بر خدا بیتیالی جزئی واجب گوید
خطا گفته باشد و ما فساد این هم سخن در ضمن علم کلام است
کردیم و اما رزق مقصوم آنست که خدای تعالی قیامت کرد
هر یکی را از بندگان آنچه خورند و آشامند و بپوشند و بپوشند

بمقداری و وقتی مخصوص و معین که از آن زیاده و نقصان
نشود و مقدم و موخر نگردد و چنانکه رسول گفت صلی الله علیه و آله
و سلم که رزق قلمته شده است و از آن فرائع حاصل شده
نه بقوی متقی زیاده شده است نه بدون بمعصیه عاصی
نقصان گردد و اما رزق مملوک آنست که هر کسی از آن ملک
میکند از مالهای دنیا چنانچه خدای تعالی تقدیر قسمت
کرده است قوله تعالی و اتقوا مما رزقناکم ای ممالکنا
و اما رزق موعود آنست که خدای تعالی مقیار او عده کرده
بشرط تقوی از وجه جلال بی زحمت برساند چنانکه
گفت و من یقن الله یجعل له مخرجاً و رزقه من حيث
لا یحسب ای هر که بر سر کار می کند خدای تعالی او را از بوارها
پرون شدن بخشد و رزق رساند او را از جایی که ندانند
این بود اقسام رزق و توکل که واجب است در رزق
مضمون واجب است و اما حد توکل بدانکه توکل اعتماد
دست بخدای تعالی به بریدن و نومید شدن از جز خدای تعالی

و بعضی گفته اند که توکل ترک تقوی است و تقوی ذکر قوام
بنیت است بجزی جز خدای تعالی و نزدیک من هر دو قول
یک اصل باز فکر دو و آن اعتماد کردن دل است
بر آنکه آنچه بدان قوام بنیت است از خدای تعالی است
نه کسی دیگر چنانکه او و نه بخلام دنیا و نه بسببی از سباب
و خدای تعالی خواه بسببی قوام بنیت بخشد و خواه بغیر
چون این را در دل مکنزانی و بدان ثابت باشد
و دل از مردمان و اسباب بکلی بر کنی ترا توکل چنانچه
حق آنست حاصل شود و اما علاج توکل آنست که ضمانت
خدای تعالی بر رزق یا دکنی و قوی ترین علاج او ذکر
جلال خدای تعالی است و کمال او در علم و قدرت خود
و یابی او از خلایق و عده و سهو کردن و غفلت کردن
و نقصان چون سبزه بدین اذکار مواظبت کند باعث
شوند او را بر توکل کردن بر خدای تعالی در کار رزق
و اما اگر گویی روا باشد سبزه را طلب رزق کردن

جایی یا نه **جواب** بدانکه رزق مضمون که آن غذا و قوت
بیه است و از آن جا به نیت ممکن نیست که آنرا طلب کنیم
از آنکه این فعل خداست یعنی است فعل مبنی همچون حیات
که مبنی بر تحصیل آن قدرت و بر وقوع آن **و اما** رزق
مضمون از اسباب خود مبنی را بطلب این حاجت
نیست از آنکه لابدی مبنی را رزق مضمون است و از آن
خداست یعنی ضامن شده است و اما قوله تعالی و استغوا
من فضل الله مراد علم و ثواب است **سوال** اگر
کسی که چون رزق مضمون را سبب است روا باشد
که ما این سبب را طلب کنیم **جواب** بدانکه لازم نیست
بر تو طلب کردن اسباب از آنکه خداست یعنی اگر خواهد
برساند و اگر خواهد بخریب پس چگونه لازم باشد بر تو طلب
سبب و نیز خداست یعنی ضامن مطلق شده است بی شرط
طلب و کب قوله تعالی و ما من دابة فی الارض الا علی الله
رزقها و يعلم مستقرها و مستودعها و نیز چگونه روا باشد

بگویم

چند را طلب کردن چیزی این ندان از آنکه معلوم نیست
که کدام چیز رزق است و کدام چیز غذا را بداند
و نیز سبب است ترا که بدرسی اینها و اولیا متوکلان
اکثر احوال رزق را طلب کرده اند و مجرد برای عباد
شده اند و اجماع است که هر چه ایشان کرده اند با هر چه
تعالی کرده اند مفید بران او نبوده اند پس باید
ترا که طلب رزق کردن و طلب اسباب او مبنی را از آن
لازم نیست **سوال** اگر کسی که رزق بطلب زیاده شود
و ترک طلب نقصان کرد و یا بی **جواب** بدانکه طلب ترک
زیاده و نقصان نشود زیرا که رزق هر یکی در لوح محفوظ
مقدر و موقت کرده اند و حکم خداست یعنی بدل نشود
قیمت او متغیر نکرد و اینست قول صحیح نزدیک علمای اجماع
الله تعالی و بعضی از متشیخ خلاف این گفته اند چنانچه
عالم و شفیق بران رفته اند که بدستی بفعل مبنی زیاده
کرد و در نقصان شود و لیکن مال زیاده و نقصان کرد و

که جای

آدم

و این فایده است زیرا که دلیل بر بهره و محل یکی است
و آن کتابت و قیامت است و الله الاشارت لقوله
لَعَالِي لَكُمُ تَأْوِيلًا عَلَيَّ مَا فَاتِكُمُ وَلَا تَقْرَءُوا آيَاتِ كُتُبِكُمْ
و اگر طلب زیاده شدی و تبرک نقصان گشتی هر آینه
تأسی و فرح را جای بودی انکار تقصیر و تانی فوت
شدی و بگوشتن و طلب حاصل شدی و ازینست که رسول
صلی الله علیه و سلم در ویسی را چون باره نان بداد و گفت
مَا كُنْ لَوْلَا تَأْتِيهِ لَا تَكُنْ اَيُّ كَيْسٍ اَيُّ رَاكِرْ تَوَيْنَا مَدِي
اندی بر تو **سوال** اگر کوی که ثواب و عقاب پسند در لوح
مخفوظ نبشته اند و با این بهم بر با واجب است طلب
کردن آن و زیاده شود و بطلب جهد و نقصان میشود و تبرک
جواب بدانکه ثواب از ان واجبست که خدا تعالی
طلب این بر با واجب گردانیده است و تبرک ان وعید کرده
و ثواب ان بی آنکه عمل کنیم ضامن نشده است و فرق میان
کار رزق و میان ثواب و عقاب در یک نکته است

ص ۱۰

و آن است که عباد با گفته اند که هر چه در لوح محفوظ نبشته
اند و قسم است یکی قسم مطلق و تحت بی شرطی و یکی
بفعل بنده نیست و آن رزقهاست و اجلهاست نه
یعنی که خدا تعالی ان هر دو را در وجه شکل در قرآن مطلق
ذکر کرده است بغیر شرط چنانکه گفت و ما من دابة فی
الارض الا علی الله رزقها ای نیست هیچ چنانکه در
زمین مگر رزق او بر خدا تعالی است و دیگر چنانکه گفت
فَاَوْفُوا بآجُلِهِمْ لَا يَأْتِ خُرُونٌ سَاعَةً وَلَا يَسْقُدُونَ
ای چون اجلهای ایشان سپری شود پس و پیش نشوند
بر ان اجل را با عستی و صاحب شرع صلی الله علیه و سلم
گفته است که چهار چیز است که از ان فراغ حاصل شده است
یکی صورت ظاهری که انرا خلق گویند و دوم صورت باطن
که انرا خلق گویند و سوم رزق که قسمت شده است
چهارم اجل که تقدیر کرده است و قسم دوم معلق و مشروط
بفعل بنده و آن ثواب و عقاب است نه یعنی که خدای تعالی

۴
یرت

این مرد و از این سخن در قرآن مجید نقل شده و ذکر کرده
وَلَوْ أَنَّهُ لَكُنَّ آبًا لَّسَقَّ الْكَافِرُ مَا عَقَّمُوا
سَيِّئَاتِهِمْ وَلَئِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ جَنَاتِ النَّعِيمِ ای اگر
این اهل کتاب ایمان آورند و تقوی کنند هرگز
کنایان ایشان را پیاپی مرزیم و در آیه شریفه
سوال اگر کسی که طالب نماز می بینم تو آنکه و مال دار
و تارک نماز می بینم فقیر و عاجز **جواب** بدانکه تو
نیافته این را که بسا طالب اند محروم و فقیر اند و
تارک اند مرزوق و غنی اند و لیکن بتأمل نظر کن که
بسیار این تقدیر خداست تعالی عزیز علیهم است
و تدبیر باو شاه حکیم است **سوال** اگر کسی در دست
و بیابان بی نوشته در رویم و اینجا سکونت کنیم یا نه
جواب بدانکه اگر قوه دل داری بخداست تعالی و بر عهد
او اعتماد تمام داری بس برو و الا همچون عوام تجارت
و بعلایقها و بلاها مشغول می باشی و من از امام ابوالمعالی

عنه الله تعالی شنیدم هرگاه با خداست تعالی معا می کند
بیاد و مردمان خداست تعالی با او معا می کند بر عهد
مردمان در کفایت مؤمنان و این سخن نیک خوب
و زیرا این فوائد بسیار است کسی که در آن تأمل کند
سوال اگر کسی خداست تعالی گفته است و نترسد و دوا
فان خیر الزاد التقوی ای نوشته بر گیرید که بهترین
توشه تقوی است **جواب** بدانکه درین آیه دو
قول است یکی آنکه مراد ازین نوشته آخرت است
و لهذا گفت ان خیر الزاد التقوی و گفت ان
خیر الزاد خطا مالدنیا و سیاهنیا دوم آنکه قومی
در راه حج نوشته می بردند و از مردمان سوال میکردند
و میخواستند و این را میبندند امر کرده شد مذنب نوشته
بر گرفتن بسبب تنبیه یعنی که نوشته بر گرفتن از مال خود
بهتر است نه سوال کردن از مردمان و تنبیه کردن دل
بستن بدیشان **سوال** اگر کسی منوکلان را در آید

که گفت توشه بگیر زبانی **جواب** بگویم با تو
تو کل توشه بگیر و لیکن دل بران متعلق نباشد که این
رزق و قوام وی است بلکه تعلق دل او بخدا تعالی
باشد و هم اعتماد او بر او بود و گوید که هرستی
رزق مقوم است و از فراغ شده است و اگر خدا تعالی
خواهد قیام دارد نیست مرا بین رزق یا بغیر او و بسیار
که بیت مسلمانی بگیرد و کار در بر گرفتن توشه و ترک
ان نیت ملک کار در دست باید که دل متعلق نباشد
مگر بوعده خدا تعالی و ضمانت او از آنکه بکس
در سفر توشه گرفته است بگوید دل او با خدا تعالی
است نه بر توشه و بکس که توشه برنگرفته و دل او
متعلق توشه است نه بخدا تعالی **سوال** اگر کسی رسول
صلی الله تعالی علیه السلام و اصحاب او و سلف صالح
توشه بر گرفته اند **جواب** گویم مگر آنکه لاجرم توشه بر گرفتن
مباح است نه حرام بلکه حرام متعلق داشتن دل است توشه

و ترک گرفتن از توکل بر خدا تعالی و بیشتر چه مکان می
بر رسول صلی الله علیه و سلم که حق تعالی او را امر کرده باشد
که تو توکل علی الله الذی لا یؤت و از امر خدا تعالی
عاصی شده باشد و دل متعلق بطعام و شراب بود
بدرم و دینار بود کلاً و حاشا که اینچنین نباشد
بلکه دل او با خدا تعالی بود و توکل او بر خدا تعالی بود
اوست که جهل و بیاد بر عرض کرد و نکند خزنهای روی
زمین بدو آورد و ندانند قول کرد و اینکه توشه بر گرفته نیست
خیر بر گرفته نیست بلب میل دل توشه و معتبر نیست
پس بیدار شود از خواب غفلت و فهم کند تا راه یابی ان شاء
تعالی **سوال** اگر کسی بهتر چیست در سفر توشه بر گرفتن
یا ترک دادن **جواب** بدانکه این حکم مختلف شود با اختلاف
حال اگر کسی است که او مقتدر است و میخواهد که سفر کند
بایران و بیا کند که بر گرفتن توشه مباح است یا خود این
نیت که خیر می کند یا یاری دهد برادر مسلم را اینچنین کسی را

تو نشه بگر فتنه او تیرست و اگر تهنات و قوی دولت بجزای
و تو نشه او مانع است از عبادت کردن اینچنین کسی را
ترک تو نشه افضاست نیکو فهم کن این را و الله الموفق
ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم **عاریض دوم**
و آن خطبه که با آن در عاقبت و دفع آن تفویض است
بجداستغالی بس بر تو باد و تفویض کردن بخداستغالی
در همه کارها و این بسبب دو چیز است یکی آنکه ساکن
شدن دل در حال از آنکه چون صلاح و فساد عاقبت کار
ندانی هر ایند پریشان دل بنسی و چون کار را بخدای
تعالی تفویض کردی و دانستی که او ترا خواهد و نفی
مگر صلاح و خیر تو امین شدی از خطر و دولت ساکن
شد در حال و این من و راحت و سکونت دل عنین
عظیم است و شیخ من در محال خود این سخن بسیار
گفتی که دع التدریج الی من خلقک تشریح ای تدریج را
بکسی که ترا بسیار فریاده است بگذار و راحت بگیر

دوم حاصل شدن صلاح و خیر و دست نیافتن از آن عاقبت
کارها معلوم نیست بسیار که در صورت خیر بود
بسیار زیان که بصورت نفع باشد و بسیار هر که بصورت
شهرت باشد و تو جای عاقبت کارها و اسرار کارها
بس اگر کاری را قطع کردی و نخواهی و شروع کنی با خیر
خود حکما بس چه نزدیکتر است که در هلاک افقی و در
حکایت کرده اند که یکی از عابدان خواست از خدا
تعالی که ابلیس را بدو نمایند او را گفتند از خداستغالی عاقبت
خیر خواه نشیند و همان خواست چون خداستغالی نظار
بر او اظهار کرد عابد قصد کرد تا او را بزند ابلیس گفت اگر
تصد سال نمودی من ترا هلاک کردم عابد بقول او مغرور
شد و با خود گفت که هنوز عمر من دراز است خنده
دیگر عیش کنم و هر چه خواهم ذوق گیرم بس تو نگنم
بفسق و فساد مغرور شد و ترک طاعت و عبادت
گرفت قصار تقدیر رسید و هلاک آید شد بس این حکایت

پیدا کننده است برتر که در خواست و بجا کردن
مطلوب و نگاه دار از طول امل که هراینه افضی بزرگ
است اما اگر کاری را بخدایتعالی تفویض کنی و اورو
بخواهی که آنچه صلاح و خیرت آن کند پنی بخر
و صلاح **حکایت** کرده است خدایتعالی از بنده
صالح خود که گفت افوض امری الی الله ان الله
بصیر بالعباد فوقه الله سیات ما کرمه و الله یوم
کا ر خود را بخدایتعالی کار خود که او پنا تراست
بندگان خود پس نگاه داشت او را خدایتعالی از بدی
آنچه بکر میکردند پس پنی که چگونه این تفویض
نگاه بان او گشت از بدیها و یاری کرده شد بر
دشمنان و رسانید بمراد خود پس تا مل کن تا تو فوت
یابی **سوال** اگر کسی خبر کن ما را از معنی و حکم
ان **جواب** بدانکه اینجا دو فصلت که بدان
روشنی یکی موضع تفویض و دوم معنی او و جدا

۱۰۰
و جدا و اما موضع تفویض بدانکه مراد از آن سه قسم است
یکی مرادی مراد است که یقین برانی میکند که شرف و فساد
است چنانکه آتش و عذاب و در عمل چنانکه کفر و جنت
و معصیت پس انجمن مرادی صلا طلبیدن نشاید دوم
مراد است که آن میدانی قطعا که صلاح و خیر است چنانکه نیست
و طاعت و عبادت و نت جماعت ترا خواستن انجمن
مرادی حکم و قطع است و اینجا تفویض نیست از آنکه در
طلب او هیچ نوع خطر نیست و بیک خیر و صلاح است
سیوم مراد است که نمیدانی قطعا که ترا در و صلاست
یا فساد و ان همچون نوافل و مباحات است و اینست موضع
تفویض و روانیت مراد که نوافل و مباحات را بر سبیل
قطع و حکم بخواهی بلکه باستثناء و شرط خیر و صلاح بخوا
پس چون این اراده خود را با شناسی قید کنی ان تفویض
باشد و اگر شناسی نکنی و بقطع بخواهی ان طمع است
نستوده و منهی پس موضع تفویض هر مراد است

و علاج او

در غایت

بدانکه و است

و حکم

در خطر است و آن است که علاج خویش در آن نفس نجات
و اما منی تفویض شدنش من گفته است که تفویض ترک خیار
چیز است که در وجه خطر است برتر محتار عظیم بمصلحت خلق
و شیخ ابی محمد رحمه الله تعالی گفته است تفویض ترک
اختیار توانست در کار محاطه بسوی محارم مطلق یا اختیار
کنند مگر ترا چیزی که در آن خیر توانست و شیخ ابو عمر گفته است
که تفویض ترک طمع است و طمع خواستن چیزی مهم است
بکام بر اینست عبارات مشایخ و من میگویم در حد تفویض
که تفویض خواستن صلاح است و طلب حفظ کردن است
از خدای تعالی در چیزی که در او خطر امن نیست و ضد
تفویض طمع است و طمع بر دو نوع است یکی در معنی
رجاست و خواستن چیزی که در آن خطر نیست و یا
خواستن چیزی با خطر است و این طمع است و در حد
جانجا ابراهیم صلوات الله علی نبینا وعلیه السلام گفت
والذی اطلع فی خطبته یوم الدین الی یوم یبعثون

ای خدای که طمع دارم از کسی که بیایم و در میان من و تو
و دوم طمع مذموم است که رسول گفت صلی الله علیه و سلم
بر هر چیز که از طمع که فقری حاضر است و شیخ من گفته است که
طمع مذموم دو چیز است یکی ساکن شدن دل بمنفعتی که در آن
و دوم خواستن چیزی با خطر بر سبیل قطع و حکم و ملک است
در مقابل تفویض و اما علاج تفویض آنست که خطر عاقبت کار را
یا دکنی و امکان هلاکت و فساد در آن تصور کنی و قوی تر
علاج آنست که بحر و ضعف خود را از لنگ پادشاه از انواع خطر
و امتناع از افتادن در خطر یا دکنی چون بدن و دو مو است
کفی ترا بدان آرد که همه کار را بخداستگاری تفویض کنی
و نه طلبی بچکاری را که بشرط خیر و صلاح **سوال** اگر کوی
جست این خطر که لب آن تفویض در کار را واجب است **جواب**
بدانکه خطر در جمله دو خطر است یکی خطر شک که باشد یا نباشد
و بدان رسی یا نرسی و اینجین جرئت حاجت باشد
و دوم خطر فساد آنکه یقین نمیدانی که در آن صلاح نفس است

و غایب

و این اراده است

اینست و درین مختار می توان فرض کرد و بدانکه عبارت از اینست
است در بیان خطر بعضی گفته اند که خطر در فعل است که فعلی
باشد که بی آن بجات ممکن است و ممکن است که جمع شود با آن
کنایه و در ایمان و سنت و استقامت خطری نیست از آنکه ممکن
نیست بی ایمان بجات جمع نشود با استقامت کنایه پس روا
باشد و نوشتن ایمان و استقامت بر سبیل قطع و تنجیح من
گفته است که خطر در فعل است که ممکن باشد که در آن فعل
جزئی پس آید که مغلول شدن بدان پس آید اولیتر
باشد از اقدام کردن بدان فعل و این در مباحات و سنت
و فرض افتد به مبنی کسی را که بر وقت نماز تنگ آید شود
و قصد او آن کند پس پند یکی را در تشش می افتد یا در آب
غرق میشود و خلاص دادن ایشان او را ممکن است پس مغلول
شدن بخلاص دادن ایشان اولیتر است از نماز کردن پس روا
خواستن مباحات و نوافل و بشتری از فرض حکم و قطع سوال
اگر کسی که چگونه روا باشد که خدای تعالی بر بندگان چیزی

و حکم

اندر

فرض کند بر ترک آن و عید کند و بر کردن آن صلاح باشد
بدانکه شیخ من گفته است رحمه الله تعالی که خدا
تعالی بنده را نغز یا بد بجزی مگر آنکه در آن صلاح او باشد چون
مجرد سنده باشد از عوارض و عوالم یق و تنگ نکرده اند
فعلی فرض مجدی که نتواند از آن عدول کردن مگر آنکه در دو
صلاح او باشد و بسا باشد که خدا تعالی سببی بدارد
که بد آن سبب عدول کردن یکی از دو چیز اولیتر باشد از مغلول
شدن بد بجزی یا بد و دوم و سنده در آن چیز مغلول
باشد بلکه ما جور نه ترک این فرض بلکه بفعل فرضی دیگر
که آن اولیتر بود و از امام قشیری رحمه الله تعالی شنیدیم
در مسئله که گفت چیزی را که خدا تعالی بر بندگان فرض کرده
از نماز و روزه و حج و زکوة و آنچه فرض است مثل آن
در آن جلالت است مرئیه را لا محاله و صحیح است خوان
آن حکم و قطع و من نیز در آن مغفول شدم پس باقی ماند
مباحات و نوافل بدان و این را نیکو فهم کن که این از علمای بزرگ

باشد

بدانکه

سوال اگر کسی که کوفی است که تقویٰ در او زیاد باشد
و او را در دنیا و آخرت برای محبت و بلاست
جواب بدانکه کتب است که با مفوض کنند مگر آنچه
صلاح اوست و بنا باشد که بر سبیل بذرت با او چیزی
کند که در آن صلاح او نیست بعد از تکمیل تقویٰ و
بعضی گفته اند که ممکن نیست که با مفوض چیزی کند که در آن
صلاح او نباشد در کاری که از این خداست تقویٰ
کرده است و نزدیک به این اولین قول است
از آنکه اگر چنین بودی قوی شدی با غنة تقویٰ
سوال اگر کسی واجب است که با مفوض چیزی کند
که آن افضل است جواب بدانکه ایجاب واجب
کردن این باشد و این در حق خداست متجلی است
و مرئیه را بر و جزی واجب نیست و روا باشد که باند
چیزی کند که آن اصل است نه افضل پس حکمتی که
در آن کار دارند یعنی که رسول صلی الله علیه و سلم و صحابه او

سوال اگر کسی که کوفی است که تقویٰ در او زیاد باشد
و او را در دنیا و آخرت برای محبت و بلاست
جواب بدانکه کتب است که با مفوض کنند مگر آنچه
صلاح اوست و بنا باشد که بر سبیل بذرت با او چیزی
کند که در آن صلاح او نیست بعد از تکمیل تقویٰ و
بعضی گفته اند که ممکن نیست که با مفوض چیزی کند که در آن
صلاح او نباشد در کاری که از این خداست تقویٰ
کرده است و نزدیک به این اولین قول است
از آنکه اگر چنین بودی قوی شدی با غنة تقویٰ
سوال اگر کسی واجب است که با مفوض چیزی کند
که آن افضل است جواب بدانکه ایجاب واجب
کردن این باشد و این در حق خداست متجلی است
و مرئیه را بر و جزی واجب نیست و روا باشد که باند
چیزی کند که آن اصل است نه افضل پس حکمتی که
در آن کار دارند یعنی که رسول صلی الله علیه و سلم و صحابه او

تغییر جوین مراد در هر دو صلاحیت تا حاصل شود مراد هر دو چیز
 فصل و صلاحیت همچنین مرید را دوست که خواهد از خدا
 تعالی که صلاح او را در چیزی کرد و اندک آن افضل است تا
 حاصل شود مراد او افضل و صلاح هر دو و لیکن بدین شرط
 اگر خدا تعالی و صلاح او در غیر افضل نهد بدان راضی باشد
سوال اگر کسی جرأت مرید را که افضل را اختیار کند
 و رویت مراد را که اصح را اختیار کند **جواب** با آنکه فرق
 میان هر دو آنست که مرید افضل را از مفضل شناسد اما صلاح
 از فساد نماند و او را حکم خواهد و نیز معنی آنکه رویت خواستن
 افضل آنست که از خدا تعالی خواهد که صلاح او در افضل نهد
 آنکه مرید را حکم است بر خدا تعالی در چیزی از آن میان
 این را و نیکو فهم کن که این از جمله علم دقیق است و از جمله
 اسرار است تا اگر بدین حاجت ماسه بودی ذکر نکردم از آنکه
 بعلم مکاشفه کتب نیز نزد الله الموفق **عاریض سیوم**
مقاصد و افایع مراد تو با او برضا و ادن بقضا خدا تعالی

و ان لب و در حیرت یکی آنکه تا اثر افراغ رازی عبادت
 کردن حاصل شود از آنکه اگر بقضا راضی شوی و ایما ممکن
 بمانی و عمر درین بگذری که جرایب و ان نیت و این پنج
 تمام خرابی دل است چون دل تو بدین مشغول شود و باشد
 چگونه عبادت توانی کرد و از آنکه یکدل شوی نداشتی آن
 خود ازین اندوههای بر داشت بر شمس موضع نماند
 در و برای ذکر عبادت و فکر آخرت و دوم خطری که در
 تا واد است بقضا خدا تعالی روایه کرده اند که بغیر
 از بغیر بران خدا تعالی لب کردی که بدور سیده بود
 بش خدا تعالی شکایت کرد و وحی نازل شد که از من شکایت
 میکنی و من از اهل شکایت نیستم و اول کار تو در علم
 چنین بود پس جبر بقضا من راضی نمی شوی خواهی که
 لب تو لوح محفوظ را بگردانم یا آسمان در زمین را بدل کنم
 تا آن شود که تو خواهی و نشود آنچه ما خواهیم و آن باشد
 که تو دوست داری نه آنکه من دوست دارم عزت خود بگویند

و چنان باشد و چنان

مراد ای که می آید

میخورد که اگر با دیگران خطرتو بگذرد و غلبه بغیر
از تو باشد و در دوزخ اندازم و باک ندارم پس ای غافل
درین سیاهستان عظیم دو عید ما سزید نظر کن که بانبیا و اوصیا
بر که که حال چنین باشد با دیگران چه حال باشد و اندیشه
کن که این حال با کس است که در دل او خاطر گذشته بود پس چگونه
باشد حال کسی که فرمایند شکایت میکنند و وای و وای
اظهار میکنند و این با کسی است که در عمر خود یکبار در خط
آمده و سویی او شکایت کرده بود پس چگونه باشد حال کسی
در عمر خود در خط است و شکایت سویی خیر او میکنند
می بایم خدا تعالی از شر و نفس خود و از بدی اعمال خود
و میخوایم از خدا تعالی که عفو کند از من و بپا مرد مرا که مان
ولی او بیایم من و در صلاح اراد ما را بحسن نظر خود که او
جواد کریم **سوال** اگر کسی حیت معنی رضا بقضا و حقیقت
ان و حکم آن **جواب** بدانکه علما گفته اند که رضا ترک
ختم است و ختم است که خیر آنچه خدا تعالی قضا کرده است

۱۰۰
اولیتر و اصل و اندکی انکه صلح و فساد او یقین بر آید
اگر کسی که شرور و معاصی بقضا خدا تعالی است پس
چگونه راضی شود و بنده شرور و معاصی **جواب** بدانکه
که واجب است بقضات و قضا شرعیت بلکه
چیز است که بدان قضا کرده اند پس رضا بقضا شرع
بناست و متشیخ ما رحمهم الله تعالی گفته اند هر چه بدان
قضا کرده اند چهار نوع است نعمت و شدت و خیر و شر
اما نعمت واجب است در آن رضا بحکم کننده و بحکم و بدان
حکم کرده اند و واجب است بدان شر ازین روی
که نعمت است و اما شدت واجب است در آن رضا
بحکم کننده و بحکم و بدان حکم کرده شده است و واجب
در آن صبر کردن ازین روی که شدت است و اما خیر
واجب است در آن رضا بحکم کننده و بحکم بدان حکم کرده
شده است و واجب است در آن ذکر منت ازین روی که
خیر است و بدان خیر تو فیت داده اند و اما شر واجب است

و مصیبتها بسیار از چهار وجه پیش خواهد آمد یکی کمبود
عبادتی نیست که در وقت نیت و ازین بیست
من جمله ترغیبات و وعده ثواب بزرگ که در کار عبادت
محیطی است از آنکه عبادت نتوان کرد و مگر بخالفه هوا نفس
از آنکه نفس از خیرات مانع است و مخالفه نفس کردن سخت
ترین کار است بر آدمی دوم آنکه بنده چون فعل خیری
بکند با مشقت و اجتناب احتیاط کردن مرا و اوقاتا بگذرد
بر و صبر کردن بر کفایت داشتن عمل سخت تر است از صبر
کردن بر عمل سیوم دنیا دار محنت و بلاست و سختیها
و مصیبتها و این بر انواع باشد مصیبت در اهل و اقربان
و برادران و یاران باشد بمرور در فقر و فاق
و در نفس باشد با انواع مرض و درد و در تن باشد به
گفتن مردمان او را و عوار داشتن و غیبت کردن و
هناد و گشتن و در مال باشد برفتن و نقصان شدن
و هر یک از این مصیبتها نیش و عذاب است بنوعی دیگر

پس هر که در وقت
چهار نیت در روز الله

پس بنده محتاج است بصبر کردن بر این همه و الا جرح فرغ
و تاسف او را از عبادت باز دارد بلکه این عبادت
باشد از آنکه بنده مامور است بصبر کردن چهارم آنکه طالب
آخرت را البته بلا و محنت بیشتر باشد و هر که بخدا متعالی نزدیکتر
مصیبتها او را در دنیا بیشتر و بلاها سخت تر و زنی
که رسول گفت صلی الله تعالی علیه و آله وسلم سخت ترین
بلاها بر پنهان باشد پس از آن بر او بیاید پس از آن
شهادت باشد پس از آن بر هر که بعد از این است پس
هر که قصد خیر کند و برای سلوک راه آخرت مجتهد شود و مجتهد
او را پیش خواهد آمد اگر بر این صبر نکند و بدان
نماید از راه رفتن بریده گردد و از عبادت کردن محروم
ماند و هر آنکه تحقیق تعلیم کرده است ما را خدا تعالی برین
محنت و مصائب و ناگه کرده است **قوله تعالی**
لَتَقْبَلُونَ فِي أَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ وَلَسْتُمْ مِنْ الَّذِينَ يُؤْتُونَ
مَنْ قَبْلَكُمْ وَمِنْ الَّذِينَ أُخْلِفُوا كُنْتُمْ كَوَافِرًا بَيْنَ قَوْمِهِ

پس هر که در وقت
چهار نیت در روز الله

وَأَنْ تَصْرُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ ذَٰلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ
جنانستی که گفته است قرار دهی نفس خود را بر آنکه چاره
نیت مرئوس از انواع بلا بس اگر صبر خواهید کرد پس شما
از مردان اید و عمت شماست مردانست پس معلوم شد
که هر که عزم کند بر عبادت خداست تعالی واجب است او را
اولا که عزم کند بر صبری دراز و قرار دهد نفس خود را بر
بردشتن پیشقیتهای بزرگ بیای تا مگر و اگر این نتواند
کرد پس قصد او غیر آنست و آنده است براه غلط افضل
عیاض حجت الله تعالی روایت کرده اند که گفت هر که خواهد
که در راه آخرت قدم زند پس گوید که چهار گونه مرکب بر خود قبول
کند مرکب سیاه و سیاه و سبز و سرخ یعنی مرکب سیاه و سبز
و مرکب سیاه و سبز و سبز و سرخ و مرکب سبز و سرخ و سبز و سرخ
و مرکب سرخ و مخالف کردن سلطان و دوم جزیره است آن صبر
باید کرد آنست که خیر دنیا و آخرت در صبر نهاده اند از آنجمله یکی
بجاء آنست چنانکه خدا تعالی گفت مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا

ای هر که بر سرکاری عزم کند بر خود خداست تعالی او را از سختیها
بیرون شدن بخشد و از آنجمله یکی نظیر یافتن است بر دشمنان
چنانکه خدا تعالی گفت فَأَصْرَانِ الْعَاقِبَةِ لِلْمُتَّقِينَ ای صبر
کن عاقبتی بر مقتضای است و از آنجمله یافتن است مراد ما خود
چنانکه گفت و مت کلمه را یک الحسنه علی بنی اسرائیل با صبر و
ای حکم کرد در روزگار تو بر بنی اسرائیل بهشت بس صبر
کردن ایشان و از آنجمله تقدم و امانت است چنانکه گفت
و اجعلنا هم ائمة یهدون بامرنا لئلا یضروا ای بگردانیدیم ایشان را
پیشروان خلق تا هدایت دهند بامر ما چون صبر کردند و از آنجمله
مرح و شاد است از خدا تعالی چنانکه گفت انا و جدنا صابرا
نعم العبدان اَوَّابٌ ای من اوب را بنده صابر یا فتم تنگوار
بنده است او باز کردند با و از آنجمله مرایش را بشارت است
چنانکه و بشر الصابرين ای بشارت ده مر صبر کنندگان را و از آنجمله
یافتن درجات بلند است در بهشت چنانکه گفت یحزون العرفه
با صبر و الی ایشان را از اجر و ثواب و در بهشت بجا میآورند و در جایگاه

بدان که صبر کردن و از آنجمله محبت است از خدا تعالی چنانکه گفت
 اول الله يحب الصابرين ای خدا تعالی صابران را دوست دارد
 و از آنجمله یا فتن که است بزرگ است چنانکه گفت سلام علیکم
 صبرتم فغمم عفتی الدارای سلامتی بر شما باد آنکه صبر کردید و از آنجمله
 ثواب بیغایه و نهایت که بیرون از دهم و شمار خلق است
 چنانکه گفت انما یوفی الصابرین اجرهم بغير حساب ای داده
 شود حساب را از اجر بی حساب پس بزرگ است انخدالی که خدای
 کریم دینوی و آخری بنده خود را بر صبر کیاست بدید پس
 چون دانستی که خیر دنیا و آخرت بر صبر است بر تو با فضیله
 داشتن این فضیله شریفه و جد و جهد نمودن در تحصیل آن
 پس هرگاه خدا تعالی عقل داده است ای مقدار ثبوت او را بنده است
 اگر از اهل سعادت است پس هر حکم مردانه و آریه بند دوریست
 و مجاهده اختیار کند تا این همه سعادت را حاصل شود
 الله الموفق بمینه **سوال** اگر کسی صفت حقیقت صبر و حکم آن
جواب چنانکه گفته اند دی لغت صبر است که توفیق تعالی

بغیثه

و صبر نفسک ای احسن نفسک و مراد اینجا از صبر صبر کردن نفس
 است از خرج کردن و خرج کردن نفس بقبول علم را یا کردن
 عجز و پشت از سختی و بعضی گفته اند که خرج از ادوات خلاص
 از سختی بر سبیل قطع و حکم و صبر کردن ترک این معنی است اما
 علاج او آنست که بدانی قله مقدار شدت و وقت او بدانی
 که شدتی که مقدار است بخرج کردن تو زیادت و نقصان
 پیش و پس شدنی نیست پس در خرج کردن چه فایده بلکه
 ضرر و خطر است و قوی ترین علاج یاد کردن ثواب خدا تعالی
 است در صبر کردن و یاد کردن آنجمله در مقابل خرج کردن
 سختی عذاب و عید کرده است **نفس** بر تو با و بقطع
 کردن این عقبه سخت و دشوار بدفع کردن این چهار عوارض
 و الا این عوارض ترا نگذارند که مقصود درسی بلکه نگذارند
 که در عبادت فکر کنی از آنکه در هر یکی از این چهار شغلی دیگر
 است و بدانکه بزرگترین و دشوارترین از این چهار کار
 رزق است و تدبیر او از آنکه اینست **سوال** عیالی بزرگ که

خلق را در حج و عبادت اندوخته اند و در لباسی آبی را مشغول کرده اند
و در لباسی سبز را شایع کنند و بزرگ کاریهای بسیار کرده
همچو شومستی شوم تر از آن نیست در کار دین که مردم از حق
دور نشوند و در نشان خاطر باشند و از حضرت خدا تعالی
و عبادت او بازمانند و بطلب دنیا و خدمت مخلوق مشغول
شوند تا در دنیا بغفلت و غفلت و رنج و سختی و خواری عمر
گذرانند و در آخرت مفلس و مینوار و نوز و حساب و عذاب
ایش را ببینند و نظر کن که خدا تعالی جزایه در کار رفت
فرو فرستاده است و جزا جا و عده کرده است و ضامن
شده و نمیکند خورده و همیشه اینها و علماء مردم را بجهنم
کرده اند و راهها نموده و کتابها تصنیف کرده و مثالها
گفته و از خدا تعالی ترسایند و گفته اند در کار رزق
بر خدای تعالی توکل می باید کرد و خلق با این همه از حق
نمی برهنند و توکل نمیکند و دل خود را بر وعده های خدا
ساکن نمیکند و اهل این عمل است که در آیات و ضایع

و اولیا

عز

خدا تعالی اندیشه و فکر را تا می نمیکند و کلام او و کلام
او اعقاب و نمیکند و در احوال صالحان تا می نمیکند بلکه کوشش
بر سخن شیطان و شیطانی و جاهلان میدانند تا شیطان
برایشان دست کمی یافته است و رسوم و عادات
بر دل ایشان محکم شده است و ضعیف دل و است
مانده اند اما انکه اهل لقین و خدا و بدان بصیرتند و احقا
جد و اجتهاد و اند و مردان ریاضت و مجاهده اند چون صاحب
سماوی و طریق ان مشاهده کرده اند با باب ارضی
همچو التفات نموده اند و جنگ بخدا تعالی زدند و هر
کردند بر راه او و بوسواس شیطان و خلق و نفس
التفات نکردند و اگر شیطان و یا نفس یا خلق ایشان را وسوسه
کنند دفع و مخالفت آن ثبوت تمام قیام نمودند تا شیطان
از ایشان بگریخت و نفس فرمان بردار شد و خلق مقهور
گشت و کار ایشان مستقیم شد چنانکه آورده اند که
ابراهیم ادهم رحمه الله تعالی خواست که پسرانی بی زاد و ناک

بجری

برای حج میرفت

بصورت شخصی
پیش آمد و آواز

و بی رقیب بود و شیطان تر ساسانه گفت ای پادشاه
دانا تو هیچ توشه نگذاری خواهی بود ابراهیم دریافت کرد
که غم جرم کردم بر نفس خود که البته این پیایان را بچنین بی
قطع کنم و در هر میلی هزار رکعت نماز کنم و بچنان کرد که
غم کرده بود و دو و از ده سال در پیایان بماند تا گفته اند
که نازون رشید در آن سال در راه حج بود و ابراهیم را
دید که در پیایان نماز میکند نزدیک او آمد گفت چه
میکنی گفت دنیا را بپاره میکنم و دین را پیوند میزنم و
دین را آباد میکنم نه دنیا باقی ماند ما را و نه دین پس شادی
مربند را که برگزید پروردگار خود را و بداد و نیا خود را از هر چیزی
که امید میداشت از پروردگار خود و یکی از صالحان گفته است
که در پیایانی بودم شیطان مرا وسوسه کرد و گفت تو
مرد مجرب و بی توشه ای و این پیایانی هلاک که اصلا آباد
نیست و مردمان نیستند دریا قسم و بر نفس خود غم کردم
که این پیایان بچنین بی زحمت و راه قطع کنم و نیز ترک بگیرم

تا مرا کسی بیند چیزی نمیداد و با این همه چیزی بخورم دست
خود را در دامن من نهاد و روغن کهنه رنگ بر او کردم
در پیایان شدم و بچنین میرفتم دیدم قافله را راه کلم
کرده می آید خود را بر زمین انداختم تا مرا کسی بیند جدا
تعالی ایش ترا راست کرد بر سر من آورد مرا دیدند من
چشم فرو خوا بانیدم نزدیک تر آمدند گفتند این کیست را
کم کرده است و از کسنگی پیوش شده یکدیگر گفتند
که شهد دروغن بپارید تا در دهن این کینه شاید که بپوش
باز آید چون شهد دروغن بپاوردند من تکب و
دندان محکم بستم گفتند کار بپارید تا دهن این کینه
ببندیدم و دهن باز گشادم گفت تو مجنون کی گفتی نه پس خبر کردم
ایش ترا بعضی از صحنه قصه خود و چه گفتم پروردگار
خود را و یکی از مشایخ گفته است که در سفر از سفرنا خود
در ایام تعلم در مسجدی فرود آمدم و مجرد بی توشه بودم
بر عادت اولیای شیطان میاد و مرا وسوسه داد و گفت

این مسجد است و در از مردمان بخیر و در مسجدی رو کرد
 میان مردمان باشد تا ترا بپسند و کیفیت تو بنام
 نمایند و غرض تو حاصل شود و چون دریا فتم و گوشت که
 خشمم کرد درین مسجد و خورم مگر حلوائی خبیث است
 خود خورم تا لقمه لقمه در دامن من بکنند تا ز حقتن بگذردم
 پس در مسجد محکم بستم چون قدری شب بگذشت در مسجد
 کسی کو قفس گرفت جوابش نگفتم چون در کو قفس مبالغه
 بسیار کرد و آنکه بکشد دم زالی در آمد در یک طبق حلوائی
 و در دست دوم چراغ و بسرا و برابر او بود طبق حلوائی
 من نهاد و گفت این حلوائی برای فرزند خود میبرد
 چون خواست که بخورد میان ما سخن رفت سو کند خورد
 که این حلوائی خورم مگر با مردی غریب پس طبق نهاد و یک
 لقمه در دهن من میگرد و یک لقمه در دهن من پس خود تا آنکه
 سیر شدیم پس هرگاه که درین حکایات و امثال این
 از مجاهده کردن صالحان با نفس خود و مخالفت کردن

بشیطان نظر کنی تا ترس فایده حاصل شود یکی آنکه ترا
 معلوم شود و رزقی که برایتو مقدر کرده اند هیچ حال از
 تو فوت نشود و شدنی نیست دوم آنکه ترا معلوم کرد
 که تو کل کردن در کار رزق از جمله محتاجیت از آنکه هر
 شیطان ترا در کار رزق و وسوسه ها عظیم است تا بجای
 که مثل این بزرگان را ازین خلاص نبود با چندین
 ریاضت و مجاهده شیطان از ایشان درین کار نایب
 نشد تا محتاج شدند برفع او بدین منافقات و دیگر
 بدانکه اگر کسی با نفس و شیطان هفتاد سال مجاهده
 ریاضت کرده باشد از شر و وسوسه ایشان امین تواند
 بود از آنکه چون فرصت یابند او را همچنان وسوسه
 کنند چنانکه مبتدیان را بلکه چنانکه غافلان را که کیست
 ریاضت و مجاهده مغفول نبوده باشند و اگر برو ظفر باشند
 خود فیضت و هلاکت کنند چنانکه غافلان و جاهلان تا
 سیوم آنکه معلوم شود ترا که کار تمام نشود مگر بجای

شیخ محمد زکریا علیه السلام

ببیند و مجاهد تمام از آنکه ایشان نیز گوشت و پوست تن
در سوختن بوده اند چنانکه توبی بلکه از تو ضعیفتر بودند
در تن و بار یک بودند در استخوان و لیکن ایشان را
قوت علم و توفیق و صمت بزرگ بود در کار دین تا
بر مثل این مجاهد با قدرت یافتند و بحق آن چنانکه باید
قیام نمودند تو نیز مرفض خود را ازین درد مشکل
بمجان و واکن تا بجات یا بی انشاء الله تعالی و بفضل
و الله تعالی ولی التوفیق **فصل** بعد ازین جمله
بدانکه من در هر یکی ازین چهار چیز نکتهای مفع
خواهم گفت نیکو گوش دار و بشنو و بدان عمل کن و الله
الموفق اما تو کل شب بنودران چهار نکته مفع **اول** آنست
که بدانی که خدا تعالی رزق ترا قبول کرده است و این
شده در کتاب خود بگوید اگر ملک از ملوک دنیا ترا وعد
کند که شب ترا همان خواهم داشت یا ترا افطار خواهم
کنند و ترا بروی کمان آنست که او صادق است در وعده

مقامات

در کتب که متعلق به این
عوارض و در آخر از کتب
در ضابطه قضای خدا تعالی

پایه

نموده و وعده خداست که من خود ترا از آرزای ما بخواهم
نصرتی یا محوس و وعده کند که بزرگوار او را خواهد
کنی و بر قول او ساکن دل باشی و برای طعام شب حاج
غم نخوری پس حیت مرزا که بوعده خدا تعالی اعتماد میکنی
و ساکن دل میشوی بقول او و سو کند او را استوار میدار
بلکه همیشه بر نشان خاطر برای رسیدن رزق می باشی
زهی فیضیت و زهی مصیبت که اینست اگر بدانی و بدانی
شک در کار رزق سلب ایمان بار آورد چنانکه الشک
فی الرزق والتو حید و احد و ترسیده شود بر و العباد
با بعد از سلب معرفت و دین و ازینست که خدا تعالی گفت
و علی الله فموتوا انکمستم مومنین ای بر خداست تعالی
توکل کنید اگر شما مومن آید پس سبزه است مومنی را که اتمام
دارد و در کار دین همین یک نکته و الله الموفق **نکته دوم**
آنست که بدانی که رزق را قسمت کرده اند و این تحقیق
شده است از کتاب خدا تعالی و اخبار رسول صلی الله علیه و سلم

صدق اگر رزق الله عز
و جل است

قیامت خدای تعالی تغییر شدنی نیست پس اگر میگویند قیامت
 بیار و او ای ایضا ترا پس این ترا و هر که میبازد نفع و زیان
 و اگر نفس دانی که قسمت او حق است که هرگز نمیکرد و پس در تمام
 و طلب خدایه جز خواری و بذلت و تقصیر در دنیا
 و شدت در آخرت بلکه زیانکاری و خاکساری و انزیت
 که رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است بر پشت ماهی و دو
 کوفته است اند که این رزق فلان بن فلان است پس جریض را
 در جریض کردن هیچ ذره زیاده نمی شود مگر جرمی و منفی و
 در آن خود سلاکی است و شیخ من گفته است آنچه فقیر
 کرده که از او ندان تو حاید دیگری نتواند حاید پس رزق
 خود را نشسته با عزت بخور و بنوش و بفایده خود را بخور
 مکن و این نکته بغایت بسزیده است **کتاب سیر** است
 که شیخ من گفته است چیزی که مراد کار تو کل نفع که در این
 که با خود گفتی که رزق مرزنگه را بکار آید و مرزنگه را از
 جگر پس چون زندگانی بپایه در خزینه خدای تعالی است

که هر دو اند و مکن
 و خسته و خراوم

که این نکته بغایت بسزیده است
 کتاب سیر است

و در خسته قدرت است اگر خواهی نه بدو اگر نخواهی نه بدو
 سعی مرا چه فایده و این نکته لطیف است و متعین مرا بگو
کتاب چهارم است که درین فصل گفته ایم که خدای تعالی
 رزق بنده را ضامن شده است آن رزق مضمون است
 که غذا و آب و قوام است و اما اسباب طعام و شراب
 اگر باشد یا نباشد بران التفات نیست از آنکه خدای تعالی
 لا محاله قوت دادنی است او را تا آنکه زنده است برای
 عبادت را و مقصود از رزق همین قوام پیش نیست و خدا
 تعالی قادر است اگر خواهد بنده خود را بطعام و شراب قایم
 دارد و اگر خواهد بکل و خاک و اگر خواهد بکاه و نبات و اگر
 خواهد بتبلیل و تسبیح و ذکر قایم دارد و مطلوب بنده قوام
 و قوت است برای عبادت نه اکل و شرب برای لذت
 و شهوت و لب این معنی است که زاهدان و عابدان و تقوی
 تمام نفس را که در روز و رات شبها هیچ خورد و ننهند
 تا بعضی از ایشان ده روز چیزی نخورند و بعضی بیست روز

که این نکته بغایت بسزیده است
 کتاب سیر است

که این نکته بغایت بسزیده است
 کتاب سیر است

چیزی نخورنی و بعضی سی روز نخورنی و بعضی چهل روز
و بعضی زیاده از دو ماه چیزی نخورنی و بعضی از ایشان
ریک خوروی چنانکه از سفیان ثوری حجت الله تعالی
روایت کرده اند که در مکة نفقه او کم شد پانزده روز ریک
خورد ابو معاویه اسود گفته است که ابراهیم را دیدم که
پست روز کل نخورد و گفته من که ازین سخن تعجب کن
که خدا تعالی قادر است بدانچه خواهد نه بینی که بسیار بعض
باشند که یکماه چیزی نخورد و وزنده ماند و مریض به حال
ضعیفتر از صحیح است فاما از کسی مریضی از این است
که عمر او تمام شود همچنانکه کسی بهیضه میرد و ابو سعید خدری
گفته است که حال من با خدا تعالی آن بود که مرا بعد از
سه روز طعام دادی وقتی در بیابان بودم سه روز یک
و پنج نیا فتم روز چهارم ضعیف شدم و در اینجا نشستم
او از ما تفری کشیدم گفت یا ابا سعید چه دوست داری
قوت یا قوت اینست که دم که قوت برای قوت باشد

و بعضی سی روز نخورنی و بعضی چهل روز
و بعضی زیاده از دو ماه چیزی نخورنی و بعضی از ایشان
ریک خوروی چنانکه از سفیان ثوری حجت الله تعالی
روایت کرده اند که در مکة نفقه او کم شد پانزده روز ریک
خورد ابو معاویه اسود گفته است که ابراهیم را دیدم که
پست روز کل نخورد و گفته من که ازین سخن تعجب کن
که خدا تعالی قادر است بدانچه خواهد نه بینی که بسیار بعض
باشند که یکماه چیزی نخورد و وزنده ماند و مریض به حال
ضعیفتر از صحیح است فاما از کسی مریضی از این است
که عمر او تمام شود همچنانکه کسی بهیضه میرد و ابو سعید خدری
گفته است که حال من با خدا تعالی آن بود که مرا بعد از
سه روز طعام دادی وقتی در بیابان بودم سه روز یک
و پنج نیا فتم روز چهارم ضعیف شدم و در اینجا نشستم
او از ما تفری کشیدم گفت یا ابا سعید چه دوست داری
قوت یا قوت اینست که دم که قوت برای قوت باشد

قوت چه خواهم کرد و گفته قوه پس در حال پنجشنبه و روز
ششم و جزدان قوت در خود یافتیم که دوازده روز دیگر
ما بطعام حاجت نشد و سستی و ضعیفی در من نبود
بس چون بنده پسند که خدا تعالی اسباب رزق بر من
کرده است و او متوکل است یقین بدانند که خدا تعالی توانا
کبلی بسی او را قوت دهد چنانکه ملائکه را داده است
بس باید که ازین تنگ نیاید بلکه شکر بسیار گوید که آنچه
اصل و مقصود است او را روزی گرد و کرانی و حجت و تعلق
و واسطه از میان خود و گرد و پیچیدگی تا مل کن درین که اصلی
است شاید که گویی در کار تو کل سخن بسیار گفتی برخلاف
شرط این کتاب بدانکه آنچه من در تو کل گفته ام هنوز اندک
است از آنکه مهم ترین کار ما در عبادت همین توکل
بلکه مدار کار ما درین و دنیا بروست پس هر که را عادت
عبادت است جاریست مرا و از توکل بس باید که
در روز خدو حق او نگاه دارند و اگر هر که بمقصود و

از عسل و عسل و عسل
او را راه قدرت و بزرگواری
حال او را مانند حال خداوند
و بزرگواری او را از حال خداوند
و عمام و کرمیت و نمود او را
در جهان که نهایی است

که البتہ در آن خیر و صلاح تو خواهد بود و الله الموفق قدامه
بقضا تا مل کن در و دو اصل متفق که برایشان مزیت
اول آنکه بدانی که در رضا فایده حال و مال است اما فایده حال
فراخ دست و کم شدن اندوه پیاپی و جفا که میگریفت
صلی الله علیه وسلم گفت مرا بن مسعود را رضی الله عنه که کم
کن اندوه خود را بخج مقدر کرده شده است پیاید و آنچه
نشده است آن رزق تو نیست نیاید و این کلامی است
نافع و جامع باندک لفظ و بسیاری فایده اما فایده مال
ثواب خدایتعالی است و رضا او جفا که گفت خدایتعالی
رضی الله عنهم و رضوا عنه ای راضی شد خدایتعالی از ایشان
و ایشان راضی شدند از خدایتعالی **صل دوم**
آنکه بدانی که در خط خشم و اندوه است در حال و با حق و تبت
در مال و شکل آنکه قضا نافذ است که هرگز بغم و محظوب باز نگردد
بس عاقل کسی است که بر نکند غم پیاپی را با با غصه
بر راحت دل و ثواب بهشت نیز در خط خطی غم است

ویم کفر و نفاق است که آنکه خدایتعالی نکاه دارد پس تا مل کن
که درین سخن خدایتعالی را آنکه گفته است فلا وربک الا یؤمنون
حتی یحکموک فیما یخبر بینهم ثم لا یجدوا فی انفسهم حرجا
مما قضیت و یسلموا تسلیا نفی ایمان کرد با سوگند از کسی که او
بقضا رسول صلی الله علیه و آله وسلم راضی نبود پس چگونه
باشد حال کسی که بقضا خدایتعالی راضی نباشد و دست
کرده اند که خدایتعالی گفت هر که راضی نباشد بقضا من
و جز نکند بر بلا می من و سر نکند بر نعمت من پس کوش
بگیر خدای دیگر جز من کوی که میگوید این راضی نیست
که من برورد کار او باشم از آنکه بقضا من راضی نیست
بس کو خدای دیگر که بران راضی باشی این غایت و حد
و تهدید است کسی را که داند و اما صبر بدانکه صبر داروی است
تنخ و شربتی است مکرده و لیکن مبارک است و کشنده حمله
نغمات سویت و دفع کننده مضرها است چون دارو
بدین صفت باشد و حیث مر عاقل را که نفس را اگر آگند

برشته شدن آن صبر کند و بگوید که نمی‌کساید
و در حق کسی که بلا باشد و اما لغتها که در صبر است بدانکه صبرها
جبریت بر طاعت و جبریت از معصیت و جبریت از فضولها
دنیا و جبریت بر خنثی و مصیبتا چون تلخی صبر درین چهار محل
تجمل کند حاصل شود و مراد طاعت و استقامت و ثواب
بسیار و خیر بسیار در عاقبه و ایمین شود از افتادن در معصیت
و از بلایا دنیا و از عقوبتها اخره و مستلزم است و طلب
دنیا و دستکاری یا بد از شغل دنیا در حال و از عقوبت
آن در مال و حطه نشود و مزد او بدینچه مستلزم است
و مشقت دیده پس انگاه حاصل شود و او را لب جبر طاعت
و نماز لها بزرگ و ثواب آن و تقوی و زهد و حب زاری
از خدا بی‌تعالی و تفضل آن نداند که خدا بی‌تعالی و اما وضع مضرت
که در صبر است اول راحت است از مونت جرج و فرخ در دنیا
پس از آن خلاص است از عقوبه او در عقی و بدانکه هر که از
صبر کردن عاجز باشد جرج کند و مضرت از او فوت شود

انکه

و جمله مضرتها بدو لاحق گردد و آنکه هر که بر مشقت طاعت
جبر کند طاعت تواند کرد و هر که بر نیکو شدن عبادت
جبر کند بمنزله تلخی بلند و مقامی شریف رسد و در جبر استقامت
نیاید و هر که از معصیت احتراز نکند و معصیت افتد و هر که بر فضیلت
جبر کند ثواب جبر و نجاست نیاید پس او را دو مصیبت باشد
یکی فوت شدن انجیز دوم فوت شدن اجر و ثواب
و گفته اند که مصیبت محروم شدن از ثواب سخت است
از مصیبت پس چه فایده باشد و جبری که بیرون تو حاصل
موجود را و نکرد اندر تو ذاهب مغفورا پس کوشش
کن که اگر یکی از تو فوت شود دیگر را فوت نکنی و المؤمنین
علی رضی الله تعالی عنه مردی را تعزیت کرد و گفت آنچه
نقدیر بود شد اگر صبر کنی اجر بایی و اگر جزع کنی بزه بایی
فصل پس ازین بشنو حاصل سخن بدانکه برین
از علیاتی و چیزها که با آن و لبسکی شده باشد و ترک
کردن عبادت لغز تو کل کردن بخدا بی‌تعالی و ترک تدبیر

عمر او صبر طاعت و جبر
از او است و در حق
و هر که از فضول دنیا
جبر کند و او را ثواب

در کارها و تقوی نفس کردن بخداستغالی بر علم او و تکام
نفس را از سخط و جزع و برضا دادن بقضا و بصبر کردن
بر بلاها و مصیبتها علاجی سخت و کاری دشوار و باری
کرات است ولیکن راهی مستقیم و عاقبه سوده است
جکوسی در بدر مشفق غنی چون منع کند فرزند خود را
از خوردن خردا و یاسی در آن حالت که در چشم دارد
و تسلیم کند او را بمعلم درشت و ببرد او را سوی حجام
تا حجامت کند پیش آن همه از بخل و بدخواهی است فی الجمله
از بخل و بدخواهی باشد که او بیکانگانرا میدهد از فرزند
عزیز خود جگونه باز دارد که آن فرزند نور چشم و بیوه
دل ویت اگر با دگر کم بر دوزد در اندازد ولیکن چون
صلاح کار او در آن دید و دانست که بدین رحمت
اندک بخیر بسیار و نفع عظیم خواهد رسید و جکوسی در
طبعی صادق نیکو خواه دوست دارنده چون منع
کند مرضی را از نو سیدن ابی صاف و او نشسته باشد که بپوشد

جلال

و بدخواهی بدخواه از شربت مکروه از هیکل که خرج کند از نفس
و طبع او او می پسندی تو این از دوشمنی و بدخواهی بگه
نیکوخواهی و احسانت ازو که او یقین میداند که در دنیا
آب صاف او را بلاکت است و در منع کردن او را شفا و
بقا است پس تامل کن چون خداستغالی از تو نمائی یا در
یا خدایه یا آنچه مطلوب تو باشد باز میدارد و یقین
بدانکه او مالک است مبرج را که خواهی و قادر است
بر رسانیدن آن تو و حال تو میداند و عاجز و بخیل و غرور
ست و هیچ جز از و نهان نیست بلکه او تو انکرترین
تو انکرانت و قادرترین قادر است و عالمترین
علامات و سخنترین سخنانست پس بحقیقت بدین
که باز ندانسته است از تو کرب خیر و صلاح که ترا
بدان و چون ترا بسختی مبتلا کند یقین بدان که او
از امتحان تو بی نیاز است و عالم است بحال تو و دنیا
بضعف تو و او بر تو مشفق و رحیم است نشسته که بگوید

بسم الله الرحمن الرحيم گفته است که خدایتعالی مشفق و رحیم ترا
بر بندۀ مومن از مادر مشفقۀ بر فرزند خود چون این برادر
بس بد آنکه ترا بدین سخن مبتلا نکرده است مگر بصلوات
که ترا در است و تو از انمیدانی و از نیت که انبیا و اولیا
و اصفیاء را بلا پشت ترا باشد چنانکه رسول صلی الله علیه و آله
و سلم فرمود چون قومی را خدایتعالی دوست گیرد مبتلا
گرداند اینان را پس چون پسینی که خدایتعالی ترا از تو بازدارد
و ترا بسختیها و بلاها مبتلا گردانیده بد آنکه تو نزد خداست
عزتی داری و بد آنکه معامله که با دوستان خود کرده است
میخواهد که با تو همان کند و او پند است بنو و محتاج نیست
سوی این که ترا بسیار بیدوشینده و که تعالی فاضل حکام
برکت علیها یعنی صبر کن حکم برورد کار خود را که بدستی
که تو در نظر هستی معترف شویم به او که بر تو دارد و در خیر
که نگاه دارد بر تو از صلاح کار تو و زیادت کند صلاح و جزو
و منزل دهد ترا منزل را بر او اختیار و الله ولی التوفیق

فصل بد آنکه در جمله که چون بدستی مقبض که خدایتعالی
نعمت من شده است رزقی را که جاره نیت ترا از تو در کار
عبادت و اوقاف درست بر چیزی که میخواهد و او میناست
بجایهت تو حال آنکه لا ساعه فناء عتۀ تو کل کن بر ضایع
او که راست است و وعده او صدق است و از علاقته است
بدار از آنکه علایق فایده ندهد ترا بس از خدایتعالی و رسالت
است خدایتعالی طعام و شراب ترا و اوست که می گوایند طعام
و شراب را و اوست که می سازد سویت و قوت نفع طعام و
دفع کند از تو کراهی و ضرر آن و همه کار قدرت اوست و تخمین
ترک تدبیر با کن در کارها و حواله کن بد بر آسمانها و زمینها
و باز در نفس خود را از هر چیزی که نرسد بدان علم تو و نگاه
خود را از گفتن لعل و گوازانکه نیت در آن مگر شغل دل و تضرع
وقت و شاید که کار تو جهان شود که هرگز بخاطر تو نمیکند شسته
باشد پس بگرد همه شغل و فکر و تدبیر تو لغوی بپایند مگر
خسرانی که در آن نشان کردی و درین معنی یکی از بزرگان گفته است

بِقَدْرِتِ مَقَادِيرِ الْمَلَكِ وَحُكْمِهِ فَارْجِعْ فَوَافِقَ لِقَاءِ لَوْ
وَبِكُو لَفْسِ خُذْرَايِ لَفْسِ زَرْسِدَارِ اِكْبَرِ اَنْجَبَشْتِ
بِرَامِ مَوَاوِسْتِ يَارِ دِه مَوَاوِسْتِ كَا فِي مَرَاكِ نِيكُو
اَسْتَ اَزْ اَكْمَدِ اَوَسْتِ قَادِرْ كَقَدْرَتِ اَوْرَا نِهَاتِ نِيَسْتِ
وَاَوَسْتِ حَكِيمِ وَرَحِيمِ كِه حَكْمَتِ وَرَحْمَتِ اَوْرَا غَايَةِ نِيَسْتِ بَسْ كِه كَمِ
بِرِینْ صِفَاتِ اَسْتِ تَوَكَّلْ كِنْ بَرُو بِسِیَارِ مِهْ كَارِ مَوَاوِسْتِ
بِسْ بَرْتَوَا وِتَوَكَّلْ وَتَقْوِیْضِ وَتَحْنِینِ رَاضِیْ بِاَشْ بِدِ اَنْجَبِ خَدَا
قَضَا كَرْدِه اَسْتِ مَرْتَا كِه اَوَسْتِ دَانَنْدِه تَرُو نِيكُو خَوَاهُ تَرُو اَكْرَ اَعْلَمُ
بِكَيْفِیَةِ وَسْطَرَانِ زَرْسِدِ بَسْ بِكُو مَرْفُضِ خُذْرَايِ لَفْسِ اَنْجَبِ مَقْدَرِ
لَا مَحَالَةَ شَدِ نِيَسْتِ وَفَايِدِهِ نِيَسْتِ دَرْ غَمِّ وَ سَحْطِ دَر اَنْجَبِ خَدَا تَعَالَى كَرْدِه
كِرَامَتِ لَفْسِ نَكْفَتِه كِه رَضِیْتِ بِاَللّٰهِ رَا وَاِیَا اَللّٰهَ اَسْتَ اَعْلَمُ دُنْیَا
بِسْ جَكُونِه رَاضِیْ نَكِرْدِیْ لِعِضَا اَوْ كِه قَضَا اَوْ اَزْ شَانِ رُیُو مِیَسْتِ
بِسْ بَرْتَوَا وِرِضَا وِتَحْنِینِ جَوْنِ مَصِیْبَتِیْ وَبِلَاسِیْ تَوَرَسِدِ بَسْ نَكَا
لَفْسِ خُذْرَا وِضْبَطْ كِنْ دَلِ خُذْرَا تَا جَزْءِ نَكْمَدِ اَزْ تَوَشْكَایِ بِسْ اَكْرَدِ
حَاصِلِ دَرْ صَدْمَتِ اَللّٰهِ كِه اَللّٰهُ لَفْسِ شَمَا بَنْدِه اَسْتِ سَوِیْ خَرَجْ

وَبِكُو لَفْسِ خُذْرَايِ لَفْسِ زَرْسِدَارِ اِكْبَرِ اَنْجَبَشْتِ
بِرَامِ مَوَاوِسْتِ يَارِ دِه مَوَاوِسْتِ كَا فِي مَرَاكِ نِيكُو
اَسْتَ اَزْ اَكْمَدِ اَوَسْتِ قَادِرْ كَقَدْرَتِ اَوْرَا نِهَاتِ نِيَسْتِ
وَاَوَسْتِ حَكِيمِ وَرَحِيمِ كِه حَكْمَتِ وَرَحْمَتِ اَوْرَا غَايَةِ نِيَسْتِ بَسْ كِه كَمِ
بِرِینْ صِفَاتِ اَسْتِ تَوَكَّلْ كِنْ بَرُو بِسِیَارِ مِهْ كَارِ مَوَاوِسْتِ
بِسْ بَرْتَوَا وِتَوَكَّلْ وَتَقْوِیْضِ وَتَحْنِینِ رَاضِیْ بِاَشْ بِدِ اَنْجَبِ خَدَا
قَضَا كَرْدِه اَسْتِ مَرْتَا كِه اَوَسْتِ دَانَنْدِه تَرُو نِيكُو خَوَاهُ تَرُو اَكْرَ اَعْلَمُ
بِكَيْفِیَةِ وَسْطَرَانِ زَرْسِدِ بَسْ بِكُو مَرْفُضِ خُذْرَايِ لَفْسِ اَنْجَبِ مَقْدَرِ
لَا مَحَالَةَ شَدِ نِيَسْتِ وَفَايِدِهِ نِيَسْتِ دَرْ غَمِّ وَ سَحْطِ دَر اَنْجَبِ خَدَا تَعَالَى كَرْدِه
كِرَامَتِ لَفْسِ نَكْفَتِه كِه رَضِیْتِ بِاَللّٰهِ رَا وَاِیَا اَللّٰهَ اَسْتَ اَعْلَمُ دُنْیَا
بِسْ جَكُونِه رَاضِیْ نَكِرْدِیْ لِعِضَا اَوْ كِه قَضَا اَوْ اَزْ شَانِ رُیُو مِیَسْتِ
بِسْ بَرْتَوَا وِرِضَا وِتَحْنِینِ جَوْنِ مَصِیْبَتِیْ وَبِلَاسِیْ تَوَرَسِدِ بَسْ نَكَا
لَفْسِ خُذْرَا وِضْبَطْ كِنْ دَلِ خُذْرَا تَا جَزْءِ نَكْمَدِ اَزْ تَوَشْكَایِ بِسْ اَكْرَدِ
حَاصِلِ دَرْ صَدْمَتِ اَللّٰهِ كِه اَللّٰهُ لَفْسِ شَمَا بَنْدِه اَسْتِ سَوِیْ خَرَجْ

مفوضان

آنچه بندگان پیش از او در عقیق و حاصل گشت محبت بر او کردند
 عالمیان و دوست داد و ترا خیر دنیا و آخرت و مستقیم شد و مقرر
 طریق عبادت و این عقبه و شوار قطع کردی و بخوابیم
 از خدا بیعتی تا بدو کند ما را و شما را بحسن توفیق خود
 که همه کار بدست قدرت اوست و دوست و اوست رحیم ترین
 راحمان و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم
 پنجم و این عقبه بواجب است و بواجب بر آن گیرنده
 گویند پس ازین بر تو بادای برادر رفتن در راه عبادت
 و عوایق مرفوع شد و عوارض زایل گشت میر شوهر ترا
 رفتن در راه عبادت مگر خوف و رجاء و نکاه داشتن حق
 این هر دو بقدر حد خود در ما و جوب خوف بسبب دو چیز است
 یکی آنکه خوف ترا از معصیه نگاه دارد که این نفس فرامی نهد
 است بیداری و میل کننده است بفتنه و باز نماد مکر ترساید
 قوی و تدبیری عظیم و ندر در کار او است که وایا بتبارنا
 خوف بزرگی تو لا و فعلا و مکررا چنانچه از بعضی صالحان

چون مستقیم تر از راه

زبانی که در آنکه نفس او را به معصیتی خود را میبرد و بجا میبرد
 و در میان ریای کرم غلطیدن گرفت و نفس خود را می گرفت
 بچش که آتش دوزخ کرم از نیت ای مردار شب وای بد
 کردار در روز و شب دوم آنکه تاباعت و عبادت
 عجب نمیند که هلاک شوی بکینه وایا مذمت و عینش کنی چنانچه
 از رسول صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده اند که گفت
 اگر بگیرند مرا و عیسی را بد آنچه این دو کس کرده اند و اشارت
 بدو انگشت خود کرد و عذابی کند ما را که هیچ کس را مثل آن
 عذاب نکرده اند و از حسن بصری رحمه الله تعالی روایت
 کرده اند که گفتی چگونه ایمن باشد از ماکسی از آنکه احتمال
 دارد که کناهی کرده باشد و بسبب آن در مای آمرزش
 بسته و او نداند و بی حاجت عمل میکند و زحمت می بیند
 و این سهام نفس خود را عتاب کردی و گفتی ای نفس سخن
 کوئی چون سخن زاهدان و عمل کنی چون عمل منافقان و
 بهشت طمع میداری بهشتی بهشت را قومی دیگر اند

و این سهام

و اینست از اعلا حاجی است چنان عمل که تو میکنی پس این عمل
امثال این واجبست مرند را با نفس خود بگوید و بار بار
مکر کند تا بطاعت عجب نکند و در معصیت نیفتد و اما چنان
بدانکه وجوب او نیز برب دو چیز است یکی آنکه تا تراش
شود در طاعت از آنکه طاعت کردن دشوارتر است بطن
از کردن آن مانعت و هوای نفس بضدان داعی است
و ثواب که برای آن وعده کرده اند از چشم غایب است
و وقت رسیدن بدان ثواب در همان بند بعید است چون
بدین صفت باشد نفس را برای عبادت کردن جنبشی نباشد
و در آن رغبت نکند مگر بجزئی که بر این موانع باشد بلکه
بر آن زیاده بود و آن نیست مگر امید قوی در رحمت خدا
تعالی و ترغیب تمام در حسن ثواب او و هیچ من رحمة الله علیه
گفته است که اندوه از طعام باز دارد و ترس از کفایت آن اندوه
و امید بر طاعت کردن تقویت دهد و یاد کردن مرکب فضول
دنیا را بکند بدو سبب دوم آنکه تا به تو تحمل کردن بخیلتها

مستحق است آن شود و از آنکه هر که نباشد قدر و خیر او که میگوید
برود و هر چیزی را که برای او میدهد و هر چیزی که کسی را خوش آید
برای او سخنیها تحمل کند و مشقتها که در راه او پیش آید پاک سازد
که بگویی ما دوست دارد محنت او تحمل کند بلکه از محنت اولده
کیر و زینتی شتاق شهید را که هیچ التفات از پیش زینوار
بب محنت نیربنی شهید و همچنین مزدور میالارفتن و
فرو آمدن از زردبان التفات نمیکند با بار کران در روز
تمام کرما و یا سرباز است و دوری که شبها بکافه خواهد یافت
و همچنین مزایع به بین چه مشقتها و سخنیها و کرما و سرباز
تحمل میکند و رنج میکشد و لب غله که حاصل خواهد شد و همچنین
عابدانی که ایشان اهل اجتهاد و مجاهده اند چون بهشت و انواع
نعیم او از حور و قصور و طعام و شراب و حله و پیرایه آن
و جمیع آنچه خدا تعالی اینجا وعده کرده است یا و کند ایشان
شود در ایشان جمله رحمتها که در عبادت می بینند و جمله مشقتها که
از فوت شدن لذت دنیا و دنیا را پسند و دور آید کرده

که در محراب عین نورانی را در کفشد یا استوار کند که در این صورت
و محراب در مشتاق که تحمل میکنی اگر چیزی کمتر کنی بهم امید است
که مراد خود با بی ابی سفیان گفته رحمة الله تعالی چگونه اجتهاد کنیم
شنیده ایم اهل بهشت در منازل خود باشتند نوری خنده
که بهشت بهشت را روشن کند پس از آنکه آن نور خدایت
عز وجل و سجده کنند و نشود که سر بر دارید آنچه شما می خواهید
آن نیست این نور و ندان کینگی است که با من هر چه بخیزد
است این و امثال این همه مکره محرابه که گفت من چون
دار کار عبادت بر دو چیز است یکی قیام کردن بطاعت
دوم دور بودن از معصیت و این هر دو نیامد از نفس
فرمانیده بیدار تر بمانیدن و امیدوار کردن از آنکه
و آنچه محتاج باشد بکشتند که او را بکشند و برانند که او را بکشند
و چون در راهی تنگ افتی بسا باشد که بزنی او را بسا زیاده
از یک جانب و بنامی از آن جانب دیگر تو تا بروی و بجد
از اینجا خلاص یابی و آن تنگی پس همچنین نفس را است

خوف

چون در دنیا افتاده است و خوف تا زیاده و
را نده اوست و امید چون کشته اوست پس ذکر است
و عقاب آن ترسانیدن اوست و ذکر حبت و ثواب
که در آن امیدوار کردن اوست از اینجا واجب است
بند که طالب عبادت است که نفس خود را از دو چیز ترساند
و به بهشت امیدوار کرد و اندوخته نفس بد عبادت کرد
مواظقت کند و از نیست که خدا تعالی هر دو را ذکر کرده است
و عدد و حدیث ترغیب و ترهیب و در هر یکی مبالغه نموده است
تا از ثواب جندان ذکر کرده است که از آن صبر ممکن است
و از عقاب جندان ذکر کرده است که بر آن صبر ممکن است
پس بر تو با و بلازم گرفتن این دو معنی تا حاصل شود مراد
تو از عبادت و آسان شود بر تو اجتهاد و مجاهده و خوف
انشاء الله تعالی و الله ولی التوفیق **سوال** اگر کسی که
چیت حقیقت خوف و در محراب حقیقت حکم این برود
جواب در این خوف و در محراب حقیقت حکم این برود

دوران

مرا

نور

خواطر اند و مقدور بند را مقدمات خوف و زحمت
و در حد خوف گفته اند که خوف لرزه است که در دل بتنهاده
می شود و بکمان رسیدن مکر و هپی که بدان در دنیا گردد
و خشت بچون خوف لیکن خشت مقتضی استقام و دینا
است و ضد خوف جرات است ولیکن مقابل کرده شده
با من و گفته شود خایف و امن و خوف و امن زیرا که
ایمنی که بر خدا بتعالی می رود و در حقیقت جرات است و
مقدمات خوف چهار است یکی یاد کردن کسان که
و یلیری خصمان که گذشته اند و فردا هر یکی طلب حق
خود خواهد کرد و دوم یاد کردن سختی عقوبت خدا بتعالی
که بدان طاقت ندارد سوم یاد کردن ضعیفی نفس خود را
از تحمل کردن آن چهارم یاد کردن قدرت خدا بتعالی
بر تو هر وقت که خواهد و هر چه خواهد اما رجا خوش شدن
دل است بمعرفه فضل خدا بتعالی و راحت یافتن او سبب
فراخی رحمت خدا بتعالی می آید از جمله خواطر است که مقدور

نورانی
در حد خوف گفته اند

نورانی
در حد خوف گفته اند

نیست و در جایت دیگر که آن مقدور بتنهاده است و دل در
کر آن فضل خدا بتعالی و فراخی رحمت او است و مراد ازین
نیز اول است یعنی خوش شدن دل بمعرفه فضل خدای
تعالی و ضد رجا نومیدیت و آن تصور کردن فوت
رحمت خدا بتعالی است و از فضل و کرم او دل قطع کردن
است و این خود بمعصیه محض است بلکه کفر است و این
رجا فرض است وقتی که بنا شد مر بده راهج را هی
بسوی امتناع کردن از یاس مکرر و و الا نقل است
بعد از اعتقاد کردن در جمله فضل خدای تعالی و ست
رحمت او و مقدمات رجا چهار است اول ذکر نعمت سابق
که خدا بتعالی ترا بغیر استحقاق و نفع داده است دوم ذکر آنچه
و عده کرده است از ثواب بسیار و کرامت بزرگ سیوم
ذکر بسیاری نعمتها خدا بتعالی که بر تو در حال است در دین
و دنیا بغیر استحقاق و بغیر سوال چهارم ذکر فراخی رحمت
خدا بتعالی و سابق شدن رحمت یعنی غنیمت و چون بواسطه

که قطره از رحمت او است
در این حدیث را می نویسند
مکرر

خدا بتعالی
در حد خوف گفته اند

کندی برین دو نوع اول که بر خوف ورجا حاصل شود
 الموفق **فصل** بر توبه و ای مرد قطع کردن
 این عقبه با حیاط تمام از آنکه این عقبه است عقبه
 باریک و خطرناک بسبب آنکه طریق او در میان دو
 طریق است که ان هر دو مهملک و مخوف اند یکی طریق
 امن دوم طریق نومیدی و طریق خوف ورجا و
 طریق عدلست میان این هر دو نوع از آنکه اگر بر توبه
 غالب شود بمشایقی که البته خوف نماید و طریق امن
 افقی و از مکر خدا بتعالی ایمن نشود مگر زبانه کاران و اگر بر
 تو خوف غالب شود بمشایقی که البته رجاء نماید و طریق
 نومیدی افقی و نومید نشود از رحمت خدا بتعالی مگر کاران
 و اگر میان خوف ورجا جمع کنی آن طریق عدل و مستقیم
 باشد و اینست راه اولیا و اصفیا که حق تعالی صفت
 ایشان در کلام خود یاد کرده است **قوله تعالی**
 ایتیم کما یؤتی غلظت فی الخیرات ویدعوننا رجاء ورجاء

دکانه

و کما یؤتی غلظت فی الخیرات بر توبه و ای مرد قطع کردن
 طریق طریق امن و طریق نومیدی و طریق خوف
 ورجا که میان این هر دو است بسبب اگر قدمی سوی حب
 یا راست میل کنی در هلاکت افقی و با هلاکت شدگان پاک
 کنی و در سوارالت که هر دو طریق مهملک اسان ترند از
 طریق عدل از آنکه گنجانب امن نظر کنی بینی رحمت خدا
 تقالی جذ آنکه با او اصلا خوف نماید پس بگوید بر خدا بتعالی
 کنی و ایمن شوی و میکشد ترا سوی امن و خیران و اگر جانب
 خوف نظر کنی پس سیاست و هیبت خدا بتعالی و
 غایت منافقت او با اولیا و اصفیا جذ آنکه اصلا رجاء
 امید نمایند پس میکبار کی نومید شوی و میکشد ترا سوی
 کراهی و کفر پس بضرورت محتاجی که بدین تنها سوی رحمت
 نظر کنی و نیز تنها سوی عذاب و هیبت نظر کنی بلکه هر دو
 نظر کنی و کمبری خبری از ان و خبری ازین و از هر دو را
 باریک بمشایقی و بدین راه بروی و اگر چه این راه باریک

این مرد و امیر

و شوارب فاما را بهی است سالم و طریقت میگویند
 ترا سوی مرزش و احسان بعد سوی جان و رضوان
 و سوی ملک رحمان نشیده در شان اهل این راه **قوله**
قوله یحیی بن یحیی خورشید خفا و طعنا بس تا کن
 ایچله را که کفتم و حجت و بیدار شو برای این کار که آسان
 نیست و بد آنکه هرگز نتوانی که این نفس که اهل شوخ را از
 معصیت و محبوبات او باز داری و بواسطه او که طاعت
 کنی که میاید و کردن به اصل بر سپیل دوام نمی یابد کردن
 گفتار خدا یغالی در ترغیب و ترهیب دوم ذکر افعال
 خدا یغالی در گرفتن و عفو کردن **سوم** ذکر جزا خدا یغالی
 مریدان را روز قیامت از ثواب و عقاب و تفضل
 هر اصلی ازین سه اصل دراز است و درین باب کتاب
 تنبیه الغافلین تصنیف کرده ام ولیکن درین کتاب بکمال
 موجز و بیغنی اشارت کنم **اصل اول** در احوال خدا
 تعالی تا اهل کن ای مرد و در آنچه در کتاب خود گفته است

از انابت ترغیب و ترهیب و خوف و رجا اما انابت رجا
 قوله تعالی لا تقنطوا من رحمة الله الذین الذنوب
 جمیعاً ای نوید شوید از رحمت خدا یغالی که خدا یغالی
 بیا مرزد کنما نرا و قوله تعالی و من یغفر الذنوب الا الله
 ای کیست مگر من و کنما نرا جز خدا یغالی قوله تعالی غافر
 الذنوب و قابل التوب ای خدا یغالی امر زنده است
 کنما ن و قبول کننده توبه است و قوله تعالی و هو الذی
 یقبل التوبه عن عباده و یعفو عن سیئاتهم ای اوست
 اخذای که قبول کند توبه را از بندگان و عفو کند از سیئات
 بدیهه و قوله تعالی کتب ربکم علی نفس الرحمة ای نوشت
 بروردگار شما بر نفس خود رحمت را و قوله تعالی و رحمتی
 وسعت کل شیء فسا کتبها للذین یتقون ای رحمت
 من شامل است همه چیز را زود باشد که رحمت کنم من
 کسانی را که تقوی کرده اند و قوله تعالی ان الله یغفر
 لکرم و رحیم ای خدا یغالی بخردمان مهربان و بخشاینده

بیست

وقول تعالی وکان بالموئین رجیلاً فی حوائج الناس
 رجیم است بمؤمنان بن اینست و امثال الین از اینست
 رجاء و اما آیات خوف بسیارست **وقول تعالی** انما خفناکم عبثاً ای می بندارید که شما را برای نانی
 اغریده ایم **وقول تعالی** انحب الانسان ان یرکب
 سدی ای می بندارد و آدمی که یله کرده کشته شود
 و با ما در هیچ کار و بار نخواهد بود **وقول تعالی** و من
 یقل ینوخب نریب ای هر که عمل بد کند جزا داده شود و این
وقول تعالی و قد من الی ما عملوا من عمل فجعلنا هباءً
 منثوراً اگر داند اینده ایم اما آیاتی که جامع اند میان خوف
 و رجاء **وقول تعالی** ینبی الیه عباده الی انما العفو الرحیم
 ای بیایگانان بندگان مرا که من آمرزنده ام و بخشنده
 و در عتب ان گفت و ان عذابنی هو العذاب الالیم
 و بیایگانان که عذاب من عذابنی دردناک است
 تا سیکبار کی رجاء مستولی شود **وقول تعالی** شدید العقاب

ترتیباً یا عباده فاقوا
 ای بندگان من بزرگواران

ای که پیش آمده با اسرار
 باطل که کرده بود و ما را
 هیهات منثوراً

ای خداست تعالی سخت عقوبت و در عتب ان گفت
 و انما الی الا هو اوست خداوند خداوند
 فضل تا سیکبار کی برو خوف مستولی نشود و عجبتر این
 انکه گفت و یخبرکم ان الذیف ای حذر میکنند
 خداست تعالی شما را از نفس خود و در عتب ان گفت
 و انذر روف بالعباده ای خداست تعالی مهربان
 به بندگان خود و عجب تر از انکه گفت من خشی الرحمن
 یا الغیب ای هر که ترسد از رحمان غیب ترسیدن
 معاقق بسم رحمان کردن با بسم جبار و قهار و
 متفق و متکبر تا خوف باز ذکر رحمت باشد و خوف دل
 ترا سیکبار کی ترسد از جانکه کسی کوید از ما در مهربان
 خود ترسی و از پدر متفق ترسی و از امیر کریم ترسی
 و مراد از این آیات آنست که بر طریق عدل بانی بر طریق
 امن و قنوط بگرداند خداست تعالی ما را و شما را از متدین
 نوکر حکیم را **اصول دوم** در افعال خداست تعالی

چنانکه یا ربها الاصل
 ما عرفت بحد الکون
 پس اسم که را بسبب رجاء
 ذکر کرد و قهار گفت یا رب
 ترا سیکبار که ترسد

و بعد از آنکه او را از دست خود رها کرد و به او
 کرد تا او را بماند که بروی زمین بایستد و هیچ
 انگشت نگذاشت که نه آنجا سجده کرد پس یک فرمان خدا تعالی
 ترک گرفت از در خود برانند و عبادت متناوب هزار سال
 بر روی او باز زد و تا روز قیامت لغتش کرد و عذاب
 مؤبد برای او مهیا کرد تا روایه کرده اند که رسول صلی
 علیه و سلم جبریل علیه السلام را دید که دست معلق به
 کعبه و میگفت الی نام مرا متغیر کن و جسم مرا مبدل گردان
 پس آدم علیه السلام را بیا فریاد را بدست قدرت خود ملائکه
 سجده کنند و در جوار خود فرود آورند و کسی که در غایت
 بخورد که در آن اجازت نبودند اگر داند که در مسایک من
 نباشد آنکه بفرمانی من کند و بفرمود ملائکه را تا از
 آسمانی با آسمانی بیرون میکردند و او را بخواری تا آنکه بر زمین
 انداختند و قبول نکرد و تا صد سال بکسایت و نمود
 او را از خواری و ملائکه هیچ نموده و فرزندانش او را از آسمان

و گفت خدایت در روی
 پرستید و جمیع

دولت

انوار

و ان ری

و از آنکه او را از دست خود رها کرد و به او
 کرد تا او را بماند که بروی زمین بایستد و هیچ
 انگشت نگذاشت که نه آنجا سجده کرد پس یک فرمان خدا تعالی
 ترک گرفت از در خود برانند و عبادت متناوب هزار سال
 بر روی او باز زد و تا روز قیامت لغتش کرد و عذاب
 مؤبد برای او مهیا کرد تا روایه کرده اند که رسول صلی
 علیه و سلم جبریل علیه السلام را دید که دست معلق به
 کعبه و میگفت الی نام مرا متغیر کن و جسم مرا مبدل گردان
 پس آدم علیه السلام را بیا فریاد را بدست قدرت خود ملائکه
 سجده کنند و در جوار خود فرود آورند و کسی که در غایت
 بخورد که در آن اجازت نبودند اگر داند که در مسایک من
 نباشد آنکه بفرمانی من کند و بفرمود ملائکه را تا از
 آسمانی با آسمانی بیرون میکردند و او را بخواری تا آنکه بر زمین
 انداختند و قبول نکرد و تا صد سال بکسایت و نمود
 او را از خواری و ملائکه هیچ نموده و فرزندانش او را از آسمان

و گفت خدایت در روی
 پرستید و جمیع

و از آنکه او را از دست خود رها کرد و به او
 کرد تا او را بماند که بروی زمین بایستد و هیچ
 انگشت نگذاشت که نه آنجا سجده کرد پس یک فرمان خدا تعالی
 ترک گرفت از در خود برانند و عبادت متناوب هزار سال
 بر روی او باز زد و تا روز قیامت لغتش کرد و عذاب
 مؤبد برای او مهیا کرد تا روایه کرده اند که رسول صلی
 علیه و سلم جبریل علیه السلام را دید که دست معلق به
 کعبه و میگفت الی نام مرا متغیر کن و جسم مرا مبدل گردان
 پس آدم علیه السلام را بیا فریاد را بدست قدرت خود ملائکه
 سجده کنند و در جوار خود فرود آورند و کسی که در غایت
 بخورد که در آن اجازت نبودند اگر داند که در مسایک من
 نباشد آنکه بفرمانی من کند و بفرمود ملائکه را تا از
 آسمانی با آسمانی بیرون میکردند و او را بخواری تا آنکه بر زمین
 انداختند و قبول نکرد و تا صد سال بکسایت و نمود
 او را از خواری و ملائکه هیچ نموده و فرزندانش او را از آسمان

چنان بود که نظر کردی عرض را دیدی میل نمودی دنیا و اهل
 که در ترک حرم ولی از اولیا خداست که در پس معرفت
 از و سلب کرد و همچون سبک را نده که داند و در دریای ملامت
 و کراهی انداخت تا ابد از عالمی شنیده ام که حکایت کرد
 اول کار بلغم با عور جهان بود که در مجلس او دوازده هزار دست
 از و علم می نوشتند چون خداست علی او را بر انداول کتابی که تصنیف
 کرد آن بود که عالم را صانع نیت نوزده با صد منها من سخط
 بشکست که دوستی دنیا و ملومی آن عالمان چه میشد
 پس بیدار شو کار بزرگ و عمر اندک و در محل تقصیر و ناقص بصیر
 داود علیه السلام که خلیفه او بود بر روی زمین یک کنه بگرفت
 بر آن جنان بگریست که از اب چشم او کیا به برست و چون
 گفت الهی بر گریه و زاری من رحمت کنی جواب شنید که ای داود
 کنه را فراموش کردی و گریه را یاد میکنی تا جمل روز که بپوش
 بگرد و بعضی گفته اند تا جمل سال پس یونس علیه السلام یک عجب
 بگرد و در غیر محل او را حبس کرد و نزد شکم ماهی در قعر دریا تا جمل

برادر مستعدان را که

آیه

تا جمل روز و در اینجا میگفت لا اله الا انت بجانک ای کنت
 من الطالین و ملائکه او را از او شنید که گفت ما رب صوتی
 معبود من از موضع مجهول می شنویم خداست علی گفت این
 صوت بند نیست یونس که او را حبس کرده ام و در شکم ماهی
 ملائکه شفاعت کردند و با این بهم نامش بگردانید و در قعر
 بخواند و نویسد فرمود فلولا ان کان من المبحین للبث فی لطنه
 الی یوم یعقوبن پس یاد کرد منت و نعمت خود فرمود فلولا ان تدارک
 نعمته من ربّه لبند بالعراء و هو مذموم پس نظر کن سوی این
 سیاستهای مسکین و همچنین می آید این با جرات تا بسند
 المرسلین صلی الله تعالی علیه و سلم که عزیز ترین و بزرگترین
 به خلق او بود مرا در گفت فاستقم كما امرت و من تاب
 معك ولا تطغوا انه بما تعلمون بصیر الی بابت جبار خیر فرمود
 شده و هر که با است و بفرمانی میکنند که خداست علی بداند میکنند
 پیامت تا آنکه رسول گفت صلی الله علیه و اله و سلم که سوره
 بود و مرا سپرد و در جناب قیام کردی که با یها مبارک یا سید

گفتند یا رسول الله صلوات الله عليك خدای تعالی کنایه از
 و اینده و ترا یا سر زنده است این چندین تخت بر زمین
 چیست گفت اگر چنین کنم پس بنده شکر کنند بنیاشم
 و بود صلی الله تعالی علیه وسلم که نماز گذاردی در شب و میکرتی
 و میفرمودی اللهم انی اعوذ بک بعفوک من عفتاک و
 اعوذ بک منک لا احمی ثناء علیک انت کما انت
 علی لغتک بس صحابه رضوان الله تعالی علیهم اجمعین که این تخت
 بهترین است بودند و قتی مزاجی میان خود میکردند این
 فرود آمد الم یأتی للذین امنوا ان تجتخ قلوبهم لذر الله
 ای نیاید مرگانی را که رویده اند وقت آنکه بترسند و لها
 از خدا بقالی و با آنکه بهترین قرنهای قرن رسول بودی
 الله علیه و اله وسلم و این امت بهترین امت است خدین
 حد ما و سیاستها بر ایشان نهاد تا که یونس بن عبید
 ایمن متوار کسی که از برای بخ درم دست تو بریدن فرمود
 است شاید که فردا حکم عذاب او نیز چنین باشد میخواستیم

انفال

و این میخواستی که اگر تمام زمین است که معامله نمیکند با ما بعضی
 که او است در سیمین جهان و اما از جانب رجایا و کنایه
 فراخی رحمت خدای تعالی هر چه و گیت که غایت و نهایت آن
 شناخت یا وصف او تواند کرد چه وصف رحمة خداست
 است که کفر صد ساله با یمان کیساعت بخشد قوله تعالی
 قل للذین کفروا ان یستوا یغفر لهم ما قد سلف و نهی
 که سحره فرعون برای این آمدند تا با او حرب کنند و زمین
 او سو کند خور و دند نو و از ایشان مگر یک سخن که بصدر قل
 گفتند اما رب العالمین چگونه قبول کرد ایشان را و به بخشید
 ایشان را جمع کنان که شسته و ایشان را سر همه شهیدان
 گردانید در هشت این بود معامله او با کسی که کیساعت او را
 شناخت و یکی گفت بعد از کفر و مال حذین ساله بر چگونه
 باشد معامله او با کسی که همه عمر در توحید او گذرانیده است
 و نه میانی که اصحاب کعب سالها بر کفر بودند چون گفتند
 رب السموات و الارض و بیاه او دند سوی او چگونه قبول کرد

تواری

و عزت و بزرگی داد ایشان را و فرمود نقل کنند این حدیث را
و چگونه عزت و محابته نهاد تا گفت مرا بهتر است خلق را بگویم
علیهم لولیت منهم فرار و لولیت منهم رعبا اگر مطلع شوی
بر ایشان هر آینه روی بگردانی از ایشان برای فرار کردن
و بر روی از ترس ایشان بلکه چگونه مكرم كرد سگی را که با ایشان
متابع بود تا آنکه ذکر کرد او را در کتاب عزیز خود بارها این
بگردانیدن سگ را با ایشان در دنیا در برده و در آرد
با ایشان در آخرت و بهشت با اکرام اینست فضل و کرم او
با سگی که کامی جبر گرفت با قومی که او را شناخته بودند پس
چگونه باشد فضل او با بنده که هفتاد سال خدمت او کرد
اگر هفتاد هزار سال بر بنده عبادت او کنند نشنیده که چگونه عباد
کرد او را بهیم خلیل را صلوات الله علی نبیا و علیه السلام و عباد
کردن بر کن همکاران بهلاک و چگونه عتاب کرد موسی علیه السلام
در کار قارون و گفت قارون تو فرما در دفرایدش ز سیدی
بجز خویش اگر از من میباید کسی را سستی بیا میدیدی که چگونه

بسیار میباید او را عفو میکرد و خطا او و چگونه عتاب کرد او را
علیه السلام در کار قوم او و گفت اندوکیدن منی برای بر دشت
کدو که در کیاستش بر یافتم و در کیاستش خشک کردم
و اندوکیدن منی برای بر صندل که کس یا زیادت بر چگونه عتاب
کرد او را بهیم خلیل را علیه السلام سید المرسلین را صلی الله
علیه و آله وسلم چنانچه روایت کرده اند از باب بنی شیب
محب حرام در آمده قومی را دید که میخندیدند گفت چرا میخندید
که درین خیر نمی بینم چون نزدیک حجر اسود رسید یکایی
پس سوی ایشان بازگشت و گفت جبرئیل آمد و مرا گفت که
خدا تعالی میگوید ای محمد بنده گان مرا از رحمت من نومید
نمایا گان بنده گان مرا که من عفو کنم و رحیمم و در خبر منور
از رسول صلی الله تعالی علیه و آله وسلم که گفت خدا تعالی را صد
جزو رحمت است یکی از ان میان او میان و بریان
به ایم قمت کرده اند و ندیده جزو برای رحمت کردن
در روز قیامت و خیره کرده است و بداند که چون خدا

تعالی از یک مرتبه ترا این معرفت خود را در دست خود
 است عزم کرد و انجده و مذمت و جماعت و تمهید
 ظاهر و باطن را و به بس امید است از فضل عظیم او که از آنرا
 تمام کند و از آن بود و نه جز و رحمت که ذخیره کرده است
 نصیبی کامل از آنی دارد و میخوام از خدا تعالی که صاحب مکرر
 کردار را با فضل بزرگ خود که بدستی او است سید کریم
 جواد رحیم **فصل سیوم** در ذکر وعد و وعید که در
 قیامت کرده است یا و کن درین چهار حالت را مرکز
 کور و قیامت و بهشت و دوزخ و آنچه در هر مقامی
 از نعمتها و خطرها مطیعان را و عاصیان را و مقصود از آن
 و مجتهد از آنرا مرکز یا و کن در دو حال دوم و یکی آنکه این شهر
 روایت کرده است و گفته که با شعبی بر مردی بخوار برای
 بر رسیدن در رفتم و او در سکران موت بود و نزدیک
 او مردی بود که تلقین کلمه شهادت میکرد و شعبی از او
 گفت خرم تر کوی تر فیض گفت اگر مرا تلقین کنند یا نکنند

میتواند که مرکز می دانم شعبی گفت چه مرز خدا را که با یکی
 بنات داد و دوم حکایت شاکر و فیض عیاض گفته اند که
 او را شاکر دی بود و وقت سکران موت بر او آمد و نزدیک
 بهشت و سور پس خواندن گرفت شاکر و گفت ای استاد
 بخوان این سوره را فیض ساکت شد پس تلقین کلمه شهادت
 کرد و گفت خواهی شنیدی از او پیزارم و هم برین مبر فیض در
 خانه رفت و چهل روز کسایت پس او را در خواب دید
 که سوی دوزخ می بردند گفت بچه جز خدا تعالی معرفت
 خویش را از تو سلب کرد و تو عالم ترین همه شاکر دان من
 بودی گفت بنومی سه چیز یکی غمخیزی دوم حسد سیوم
 علتی بود و طیب مرا گفت اگر هر سال خمری بکفج بخوری
 این علت زایل شود و من هر سال بکفج خمر میخورم و سه
 میجویم بخدای از سخط او که طاقت نیت را بدان پس
 از من یا و کن عالم مرد دیگر را یکی آنکه عید مبارک
 حکایت کرد که مردی بود و وقت سکران موت بودی

یعنی خمری که در آن
 یاران خدو آن میکنند

و چون به وقت لیل بذا فی جعل العالیین ای این را می کشد
انچه را عاقلان عمل کنند دوم آنکه روایت کرده اند از مالک
و یار رحمة الله تعالی علیه که گفت بر عسایه خود وقت سکره
موت در فم مرا گفت ای مالک دو کوه اتش می بینم من
خود مرا جبر میکنند برای بر آمدن برین کوهها از اهل او بگویم
که حال او چه بود گفت دو پیمان داشت یکی بسوی من
دادی هر دو را بخوابم یکی بر دیگری زوم و بیکم
پس مرا در بر سیدم گفت زیاده در زیاده است و اما اگر
یا دکن و روم و یا دکن در حال دوم و یکی آنکه صالحی
گفته است که سفیان نوری را بعد از مرگ در خواب دیدم
گفتم حبت حال تو یا ابا سعید روی از من بگردانید گفت
این وقت کینه نیت گفتم حبت حال تو ای سفیان گفت
پروردگار خود را معاینه دیدم مرا گفت کو ارباب و مرز و رضا
من یا ابا سعید در شبهای تاریک بخیم گریان با شبنم
تمام قیام کردی پس مرز است این ساعت اختیار کن

حال صحت

مر قبری که خوابی و زیارت کن مرا که من از تو دورم
دوم آنکه بزرگی حکایت کرده است که مردی را در خواب دیدم
کوثر روی او گشته و هر دو دست او با گردن بسته گفتم
خدا تعالی با توجه کرد و گفت روزگاری که من در آن بازی
میکردم گذشت این روزگاری است که با ما بازی میکنند
و حال دوم و دیگری آنکه صالحی روایت کرده است که مرا
پسری بود نهید شد در شبی که عمر عبد العزیز فوت شد
او را در خواب دیدم گفتم ای پسرنه تو مرده بودی گفت
نی نهید شده بودم تا نزد مالک خدا تعالی زنده ام و رزق
داده می شوم پس گفتم چیست که چنین وقت تر اندیدم
اکنون چون ای گفت در میان اهل آسمان مذاکره کرد که
جمعه اولیا و اصفیاء و صدیقان و شهیدان در نماز حجاز
عمر عبد العزیز حاضر شوند پس ایدم و نماز حجازه بگذرد
پس از نماز ایدم تا نماز اسلام گویم اما دوم آنکه هشام
بن حسان گفته است که پسری جوان مرا بمرد در خواب

دیدم پیشده گفتم ای سرور این سرور کیست
فغان بر من رسید دوزخ برسدن او با منی کرد
بج کس از با جوان نمانده میرشد می پناهم بخدا
که رحمن در حیم است از عذاب دردناک او اما قیامت
تا مل کن در آن قول خدای را عجز و جل يوم نحشر
المقین الی الرحمن وفدا ونوق الحرجین الی جهم ورفدا
ای روز قیامت حشر کنیم متقیان را سوی خوش کرده کرد
و برانیم گناهکاران را سوی دوزخ تشنه بنی بایند
که چون پیرون آید از کور خود برای بنید بر سر خود
و تاجی و حله بس پوشد و سوار شود و سوی بهشت ترازد
از عرش گذارند که بپای خود در بهشت رود و دیگری از
کور پیرون آید و بنید بر سر کور خود تا زیانه عذاب
عقوبتهای حاضر شده آن بد بخت را گذارند که بپای
خود در دوزخ رود بلکه کشندش بر روی سوی دوزخ
و از عالمی شنیده ام که روایت کرد اندر رسول صلی الله علیه و سلم

که گفت

کجا گفت چون روز قیامت قومی از کور پیرون آیند و
و ایشان را نشان بدست پیر مار و بران سوار شوند و چون
و در عرصات قیامت بپزند و بر دیوار با بهشت رود
آیند چون ملائکه ایشان را بپشتند و میگردانند که این
کیانند گویند یا نمیدانیم شاید که از امت محمد باشند
صلی الله تعالی علیه و سلم پس بعضی از ملائکه یا میان ایشان را
پرسند شما کیانید و از امت کیستید ایشان گویند که
ما از امت محمد ایم صلی الله تعالی علیه و سلم ملائکه گویند
حساب کرده شدید گویند فی ملائکه گویند علمای قرآن
کردند گویند فی گویند ما مهمل خواندند گویند فی ملائکه گویند
باز کردید که این همه شمار در پیش است گویند چیزی شما را
داوده آید تا بدان حساب کرده شویم مادی ندانند که را
گفتند بنده کان من ما علی الخشن من سبیل و نشنیده قوله
تعالی ان من یلقی فی النار خیر مما یلقی فی النار یوم القیمه ای
اولی کسی که در آتش بهشت است یا کسی که بیاید از دوزخ

این در ص

این بزرگتر مردی است که می بیند این احوال و احوال را و از اینها
 و واقعه ها را و او را بخت باشد و در این چیز و در این چیز و
 نباشد در دل او لغتی منجر است از خدا تعالی تا بگرداند
 ما را و شمار از جماعت این معیدان و دشوار نیست این
 بر خدا تعالی و اما بهشت و دوزخ تا مل کن درین هر دو
از خدا تعالی یکی آنکه گفت و تقسیم است شرابا بطور
این که اکان کلم جزا و کان سقیم سگورای
 بنوشانند و این را برورد و کار ایشان شرابی پاک و گوید
 اینست جزا سعی شما دوم آنکه حکایت کرد از طایفه
دوزخیان و گفت که گویند ربنا آخر جبا منها فان عذابنا
فاننا ظالمون قال اخذوا فيها ولا تكلمون ای طایفه از
 اهل دوزخ گویند ای پروردگار ما بیرون آر ما را از اینجا اگر
 باز کردیم ظالم باشیم خدا تعالی گوید باشید و سخن
گویند ما من رواه کرده اند چون خدای تعالی این بگوید
همه سبک کردند و در دوزخ بمانند خدا تعالی همه را ازین
 بگذرانند

کتاب

عزیز

بصیرت

از آنکه کرم خود نکند و دارد که مصیبتی سخت عظیم است چنانکه
 یکی گفتند بادی چنانست که گفته است ندانم کدام مصیبت
 ازین هر دو قوی تر است فوت شدن بخت یا درختن
 در دوزخ که از بهشت صبر کردن مشکله تر است و بر آتش صبر کردن
 دشوار اما بهمه حال فوت شدن نعمت آسان تر است از
 تحمل کردن عذاب دوزخ که مصیبتی بزرگ است و بزرگتر
 ازان خلوت است از آنکه اگر وقتی منقطع شدنی بودی هم
 کار آسان تر بودی ولیکن دشوار در ابدی آخر است پس کلام
 دل تحمل تواند کرد آنرا و کدام فن صبر تواند کرد در آن و از
 که عیسی علیه السلام گفت که ذکر خلوت و اما خایفان می بود
 و با حسن بصری رحمه الله علیه گفتند که آنست که کسی که او را
 هزار سال عذاب کرده باشند که نام او هناد است و او را
 هزار سال عذاب کرده باشند بعد از هزار سال فریاد کند و
 گوید یا حنان یا منان پس حسن بصری کثرت و گفت یکی
 که من هناد بودم ازین سخن تحقیق که ندانم گفت چه می کنید

و اهل

و از آنش او را بیرون آرند
عزیز

از آنکه وقتی بیرون خواهند آمد و گفتیم من کوهی که با کشت
 که بنا برین یک اصل شد و آن کشته است که کشته شد
 می کنند و رو بهار از زرد می کنند و دلها را باره می کنند
 جگر را می کدازد و چشمها را می کرایند و آن خوف
 سلب معرفه است پس امنیت غایبه و نهایت خوف غایب
 و برین کشته اندجه های کیندگان و یکی ازین طایفه
 گفته است که غمها سه قسم است غم طاعت که قبول کند
 یا کند و غم معصیه که امر زبانه امر زد و غم معرفت که سلب کند
 یا کند و گفته اند مخلصان که غم یکی پس نیست و آن غم سلب
 معرفه است و هر غمی که جز این غم است سهلت از آنکه
 منقعه شدنی است روایت کرده اند که یوسف اسباط گفت
 رحمة الله علیه که بر سفیان نوری فرستم دیدم که همه شب می
 بگریست گفتم این همه گریه تو بیک کنا بانیست که ای از
 زمین برداشت و گفت امروز بدین همه کناها بر خدای آسان
 و آنکه از نیست و بکن از این می رسم باید که معرفه خود

چرا می گریه

ازین سلب کنند میگویم از بروردن خود که مبتلا شود و اندازد
 میصیبه و تمام کرده اند بر افضل خود نعمت معرفت خود و سر
 مار بر دین اسلام که اوست رحیم ترین جهان **سوال** اگر کوی
 میان این دو طریق کدام را اختیار کنم طریق خوف یا طریق
 رجا **جواب** گوئیم ترا که طریق ترکیب از هر دو بهتر است
 هم که هم تا زیاده باید و هم عطف که ازین هر دو جابجاست
 از آنکه گفته اند هر که بروی رجا غالب شود از جمله مرچیان
 عزیزان گردد و هر که بروی خوف غالب شود از جمله محرومان
 گردد و مردانست که میان هر دو جمع کند از آنکه در حقیقت
 رجا حقیقی جدا نباشد از خوف حقیقی و خوف حقیقی جدا نباشد
 از رجا حقیقی و از برای گفتن این که رجا همه مر اهل خوف است
 که مر امن و خوف همه مر اهل رجا است **سوال** اگر کوی در هیچ حالی یکی ازین دو راج و فاضلتر باشد یا نه
جواب بدانکه چون بنده صحیح و قوی باشد خوف
 اولیتر و چون مر ضعیف شود و خاصه وقت سکر است

رجا اولیست چنین شنیده ایم از علما کفتم من این است
که خدا بیتی گفته است که من نزدیک شکسته دلام دلام
که از خوف و همت من شکسته اند پس در وقت مرگ و
سکرات رجا اولیتر از آنکه دل او درین وقت شکسته است
بیک گناهی که در حالت صحت کرده است و از برای این گفته شود
مرا بشا زلاتها فوالا تحت زلوا ای ترسید و اندوه گشاید
سوال اگر کسی که در گمان نیک بودن عذر کرد این است بخدا
اجبار بسیار و دوست **جواب** بدانکه یکی از حکما نیک
بودن عذر کردنت از معصیه خدا بیتی و ترسیدن از عتاب
او و جهد کردن در خدمت او بدانکه اینجا اصلی است بزرگ
و کمالات باریک که بیشتر مردمان در آن غلط کنند و آن فرق
کردنت میان رجا و از زور بودن که رجا بر اصل مابند و از زور
بی اصل مثال او آنکه هر که زراعت کند و ثقت پندد بگوید
امید میدارم که ازین زراعت صد پانصد حاصل شود و این زور
زراعت و دیگر می هیچ زراعت نکند و همه وقت بخندد تمام

سائل غافل بود چون وقت درو دراید بگوید امید میدارم که
بماند حاصل شود و گویندی الحق از کی که هیچ نگذاشته
و این رجا از زور است بی اصل و بی فایده بخین منزه چون چینه
در عبادت خدا بیتی و از معصیه باز ماند و بگوید امید دارم
که این اندک را خدا بیتی قبول کرد اند و این تقصیر را تمام کند
و ثواب عظیم دهد و کنان من عفو کند و گمان نیکو بر دین
از زور جایست اما چون غافل ماند و ترک طاعت گیرد و بر نصیحت
از تکاب کند و از خشم و عذاب خدا بیتی پاک ندارد و
بر رضا و وعده و وعید او التفات نکند پس بگوید امید دارم
از خدا بیتی بهرست و بجای از دوزخ این از زور بودن باشد
که در آن هیچ حاصل نیست و از رجا و حسن الظن نام گرفته
و این همه خطا و ضلالت است کفتم من آنچه مویید این اصل
است که روایت کرده اند از رسول صلی الله علیه و سلم که گفت
عاقل کسی است که با نفس خود حساب کند و برای مرگ مثل
نیک کند و احمق کسی است که بسوی نفس کند و از خدا بیتی

طبع مغفرت دارد و در غنی حسن بصیری رحمة الله تعالی گفته است
 که قومی را از زواید و مغفرت از غل مشغول کرد و امید از دنیا برد
 رفتند و این را یک حسنه نبود گفتند باطن نیکو داریم برضای
 دروغ گفتند این را اگر ظن نیک بودی بعلل مغفول سزدی
 پس این آیه را بخواند **قوله تعالی** و ذلکم ظنکم الذی ظنتم
 بکم اوردیم فاصحتم من الی سرین و جعفر صعبی میگوید که ابوسیر
 عابد را دیدم بملوماتش بیرون آمده از غایت مجاهده کفتم چرا
 جراحین مجاهده میکنی که رحمت خدای تعالی فراخت در آن
 شد و گفت دیدی از من چیزی که این دلیل بر نوبندی میکند
 نشینده که خدا تعالی میگوید **ان رحمة الله قریب من الخیرین**
 ای رحمت خدا تعالی نزدیک نیکوکارانست جعفر میگوید این
 سخن تو مرا بکریا نید پس چون بودند ممد رسل و ابدال و اولیای
 با این همه میگردند و طاعت و نگاه میداشتند خود را
 از معصیت پس چه چیز میگویدی در حق ایشان مگر نبود این را
 حسن ظن بخدا تعالی بلکه هر چه ایشان عارف بودند و در

این سخن را که بر پیر
 خود کرده بود در دنیا
 را طاعت کرد و در دنیا
 از دنیا بکاران

پس پیر رحمت خدا را نیکو
 کار را به داشت که آن را

رحمة الله تعالی را نیکو ترین گمان داشتند و بجا و از تو بود
 و گفتند که این بجز رحمت خدا و از تو و غور است نیکو فهم کن این گفته را
 و از خواب غفلت بیدار شو و الله الموفق **فصل** حاصل حال
 کارانکه چون فراخی رحمت خدا تعالی را که سقت کرده است حریف
 در غضب او را در گرفته است رحمت او هر چیزی را یا در کردی پس از آن که
 از خدا این امت مرحومی یا داوردی پس از آن غایت فضل و کمال خود او
 تو کردی و عنوان کتاب او که سوت نوشته است بسم الله الرحمن الرحیم
 دیدی پس بسیاری لغتها او که ترا داده است در ظاهر و باطن بی
 شغلی و بختاقتی دیدی و از جانب دیگر کمال جلال او و عظمت و وسعت او
 دیدی پس سختی غضب او که آسمانها و زمینها طاق آن ندارند و در
 پس غایت جلال و عظمت و بسیاری کنایان خود دیدی پس خطر معامله در
 دیدی پس احاطه علم و بصیرت و بعیان و غیب پس نیکو و عباد را و خواب
 که در نیم خیال با و رسد شنیدی پس سختی روح عباد و عقاب النعم
 که طاق ندارند و لعل از شنیدن از شنیدی و کاهی نظر کردی
 بسوی رحمت و ارفاق او و کاهی معاینه کردی و دیدی بسوی نفس خود

و بقاء و خیاستنا و اولس این همه تر و خوف و جلال و بزرگواری
سلوک کردی و از هر دو جانب هلاک این سدی و با کراهت
کراهت سدی و با هلاک شوندگان هلاک کنشی و شراب و مخمر
شیرین خوردی و از برودت و جاحوت خلاص یافتی و از حرارت
خوف و جاحوت خلاص یافتی و بمقصود رسیدی و از عین سالم گشتی
و نفس خود را یافتی و حبت سده طاعت را و گذارنده در وقت
شب و روز یابی فوری و غفلتی و از معاصی یکبار خلاص یافتی
و از جمله اصفیا و انقیاد و عباد خواص سدی و این عقبه
با خطر را پس گذشتی باذن الله تعالی و حسن توفیق پس چند
باشد مر ترا از جلالت و صفوت در دنیا و از راد و خیرات
بزرگ و اجر با کریم در آخرت و میخوام هم از حق سبحانه و تعالی
که توفیق دهد بار و شمار که اوست رحیم ترین و احسان و احوال قلا
قوة الا با بعد العلی العظیم **تتمیم** **تتمیم** و این عقبه
قواح است و قواح عیب کننده را گویند پس بر بنو بادای
بجای بدستن عمل خود از چیزی که مطلق و مفید است و کفیم

که این دو چیز است یکی ریاء دوم عجب اما ریاء آنکه اجتناب از ریاء
واجب است پس دو چیز یکی آنکه چون در عبادت ریاء کنی
قبول افتد و بران ثواب پایی و اگر نه بر تو رد کنند و از جمیع ثواب
باز بعضی محروم مانی چنانکه روایت کرده اند از رسول صلی الله تعالی
علیه وسلم که گفت از حضرت خدای تعالی که من توانگر ترین
توانگر انم از من که هر که عملی کند و در آن کسی را جز من شریک
کند نصیبی نیست مرا و از من که من قبول کنم مگر آنچه حاصل شده
برای من و گفته اند که خدای تعالی روز قیامت مر سبزه را گوید
چون الناس ثواب کنند از عملهای خود در محلیهای ترا جاتی
بلند نشاندند که در دنیا ترا مهتری دادند نه که چیزی را بر تو
تو از دین فروختی و سبب دوم که موجب اجتناب است از ریاء
در اکثر نعمها منهج العابدین است شاید که مضاف را رحمه الله
تعالی سهوشده باشد و الله اعلم کفتم من که در ریاء و نصیحت
است و دو مصیبت یکی فضیحت است و این ملامت است
پس ملائکه چنانکه روایت کرده اند که ملائکه عمل سبزه را بالا بردند

گفت که در ریاء خلاص
و ضرر است

که خدا تعالی گوید که سیرید و در همین انداز که مفسر و اولیای
 عمل من نبوده ام پس نصیحت شود دوم نصیحت در علامه و
 در روز قیامت است پیش همه خلایق چنانکه روایت کرده اند
 از رسول صلی الله علیه و آله وسلم که مژائی را در روز قیامت چهار
 نام خوانند ای کافر ای فاجر ای مکار ای زبان کاسی تو
 باطل شد و اجر تو بیا و رفت و رنج تو صایع شد و روز ترا
 نصیبی نیست بطلب اجر از کسی که عمل را بی او کردی و روایت
 کرده اند که روز قیامت منادی ندا کند چنانکه همه خلق
 بشنوند کجا اند انانکه مردمان را می رسیدند بخیرند
 اجر ما خود از ایشان بگیرند که من قبول کنم عملی که با او خیر
 اینخته باشد و اما دو مصیبت یکی است که هر کس فوت شود
 چنانکه رسول صلی الله علیه و آله وسلم گفته است که هر کس
 گوید که من حرامم رنجیل و مراسی و انجیث را دو معنی است
 یکی آنکه مراد از رنجیل این باشد که در گفتن کلمه لا اله الا الله محمد
 رسول الله بجلی کرده باشد و مراد از مراسی این باشد که با

و در حدیثی است که
 هر که این را بگوید
 خداوند او را...

و توحید را بگوید باشد این قول ضعیف است معنی دوم آنکه
 نفس خود را از رنجیل و ریا باک نگذرد باشد پس چنین کسی با خطر
 زوال ایمانش باشد پس او را اینست فوت شود مصیبت دوم
 و غل دوزخ است از آنکه ابوهریره رضی الله عنه روایت کرد
 از رسول صلی الله علیه و آله وسلم که گفت روز قیامت مردی را
 بسیارند که قرآن خوانده است و مردی را که در راه خدا شهادت
 گشته باشد باشد و مردی را که مال بسیار داشت پس خدا
 تعالی بگوید مر خواننده قرآن را ترا امو ختم انچه بر رسول خود
 فرو فرستادم گوید بلی یا رب خدا تعالی در انچه دانستی
 گوید یا رب شب در روز خوانده ام خدا تعالی گوید در روز میگوئی
 ملائکه گویند در روز میگوئی فرمان شود بلکه مقصود توان بود
 که بگویند که فلان حافظ و خوشخوان و قاریت و آن خواننده
 و عرض تو حاصل شد پس مرد دیگر را بسیارند که مالهای بسیار
 داشته و خرج کرده است فرمان شود آنکه بر تو نعمت خود
 فراخ کردم و بکسی محتاج نگردم گوید بلی یا رب و مان شود چه

گوید چه کردی

و در حدیثی است که

و مقصود از
 رنجیل و مراسی
 اینست که...

کردی آنچه ترا دادم گوید صبر و حیا را آوردم و صدقه و ادا
 فرمان نمود دروغ میگوئی و ملائکه گویند دروغ میگوئی
 فرمان شود بلکه مقصود تو این بود که بگویند فلان سخن است
 و آن خود گفتند پس مرد دیگر را بیا رند که در جنگ شده
 باشد فرمان شود چه کردی بدان اسباب از اسباب
 و قوت که ترا دادم گوید ملی باریب مرا جدا کردن فرمودی
 در راه تو جدا کردم تا گشته شدم فرمان شود که دروغ
 میگوئی بلکه مقصود تو این بود که بگویند فلان دلیل است
 و آن خود گفتند ابوهریره رضی الله تعالی عنه میگوید رسول
 صلی الله علیه و آله و سلم اینجا رسید دست بر زانو میزد
 و گفت ای ابوهریره ایستاد از خلق خدا بقالی که اول الت
 دوزخ بدیشان برافروزند و این عباس رضی الله تعالی
 عنه گفته است از رسول صلی الله تعالی علیه و آله و سلم شنیدم
 که گفت دوزخ و اهل دوزخ از اهل باغ فریاد کنند گفتند یا رسول
 الله صلی الله تعالی علیه و آله و سلم دوزخ چرا فریاد میکند

و باقی خبر مراد بود
 و مانند اجری

این حدیث از ابوهریره
 روایت شده است
 در مسند احمد
 و در سنن ابی داود
 و در مسند ابی یوسف
 و در مسند ابی حنبله
 و در مسند ابی نعیم
 و در مسند ابی حاتم
 و در مسند ابی حنبله
 و در مسند ابی نعیم
 و در مسند ابی حاتم

گفت از کرمی آتش که ایشان را عذاب خواهند کرد و درین مضایح
 عبرت است مرا اهل بصیرت را و الله التوفیق **باب** اگر گویی
 که خبر کن ما را از حقیقت ریاء و اخلاص و حکم ایشان و تاثیر
 ایشان **باب** بدانکه اخلاص نزدیک علاما و اخلاص
 یکی اخلاص عمل دوم اخلاص طلب اجرا اما اخلاص عمل طلب ارادة
 قربت است بخدا تعالی و تعلیم امر او و اجابة دعوت او و با
 برین اعتقاد صحیح است و اما اخلاص در طلب اجرا و دست نفع
 آخرت بعمل خیر روایت کرده اند که حواریان از عیسی علیه السلام
 پرسیدند که چیست اخلاص عمل فرمود آنکه عمل میکنند
 خیر عیسی و در جل و دورت ندارد که هیچ کس او را بران حمد گوید
 و رسول صلی الله علیه و سلم از اخلاص پرسیدند فرمود آنست
 که بگوئی پروردگار من خدایت پس چنانکه فرموده است بران
 راه یابی یعنی پس روی نمکنی نفس خود را و عبادت نمکنی بگو
 خود را در عبادت پروردگار خود مستقیم باشی چنانکه فرموده
 شده و این اشارت بقطع کردن از هر چه جز خدا تعالی است

این حدیث از
 ابوهریره
 روایت شده است

این حدیث از
 ابوهریره
 روایت شده است

و هیئت اخلاص اخلاص حقیقی و خدا خالص ریاست و ارادت
نفع و نیاست بعلل آخرت و ریاء و نوع است ریاء محض و ریاء
ریاء محض است که همین ارادت نفع دنیا باشد نه جزو دیگر ریاء
تخلیط است که ارادت هر دو باشد هم نفع دنیا و هم نفع افره
اینست خدا خالص و ریاء اما تاثیر این در عمل بدانکه اخلاص عمل
فعل است بسبب قربت گرداند و اخلاص در طلب اجر فعل را
مقبول و وافر الاجر گرداند و اتفاق عمل را حیطه گرداند و برین
ارو عمل را از آنکه بسبب قربت باشد و باطل کند استحقاق ثواب
که بدان ثواب عمل و عده کرده اند و نزدیک بعضی علماء از عافان
ریاء محض نباشد و آن اگر مطلق نصف ثواب است و نزدیک بعضی
علماء ممکن است که از عافان ریاء محض باشد و او مطلق نصف
ضعافت و تخلیط مطلق ربع اضعافت و نزدیک علماء
صحیح است که از عافان ریاء محض باشد یا اگر در دنیا آخرت
و لیکن با سهو افتد و مختار است که از ریاء رفع قبول و نقصان
در ثواب و مقدار نیست نصف و ربع و شرح این مسئله در آنا

در باب ریاء

و کتابهای علوم و در کتاب اسرار معادلات الدین است
گفته ایم **در احوال** اگر کسی فوضیع اخلاص کدام است و در
کدام طاعت اخلاص واجب شود **جواب** بدانکه علماء
نزدیک علماء ما سه قسم اند یک قسم است که در هر دو اخلاص
بیفتد و آن عبادت ظاهرت اصلی و قسمی است که در
اخلاص طلب اجر افتد اخلاص عمل و این مباحثی است
که برای قوام را گیرند و شیخ ماکلفه است هر عملی که احتمال
دارد که او را برای غیر خداست یا کمند از عبادت اصلی
در آن اخلاص عمل باشد پس برین قول در اکثر عبادات باطن
اخلاص عمل باشد اما اخلاص طلب اجر متناهی کرامه گفته اند
که اخلاص طلب اجر در عبادات باطن نباشد از آنکه جز
خداست تعالی بر این کسی مطلع نیست پس در آن ریاء تواند بود
پس بسوی اخلاص اجر محتاج نباشد و شیخ ماکلفه است که
چون مریدی از خداست تعالی عبادت باطن نفع دنیا خواهد
آن نیز ریاء باشد گفتیم من و در بعضی که در پیشری از عبادات باطن

هر دو اخلاص نباشد و آن
اعمال باطن اصلی است
و قسمی است که در ریاء

استیفا

و همچنین فوائد و احکام
در هر دو خلاص

هر دو خلاص افشود وقت شروع و اما مباحات که برای
توام و گنبد در دو خلاص طلب اجر باشند اخلاص
عمل از آنکه صلاحیت آن ندارد که بعضی خویش قریب باشد
بلکه اله است برای برای قریب را **سوال** اگر کسی این موضع
ایشان بود میان کن ما را وقت ایشان در عمل **جواب**
بدانکه اخلاص عمل با فعل مقارن باشد لا محاله و از متاخر بنا
و اما اخلاص طلب اجر باشد که از عمل متاخر باشد و نزدیک
بعضی علماء معتبر در وقت فراغ است از عمل که چون فارغ شود
بر اخلاص یا بر کار تمام شود و تدارک ممکن نیست نزدیک
عجابه که از مشایخ کرامیه بودند مادام که منفعتی که مطلوب
بود از رانیا فته است اقامت اخلاص در عمل ممکن است
چون مطلوب یافت فوت شد و بعضی علماء گفته اند که در فرضیه
اقامت اخلاص ممکن است تا موت و اما در واقع ممکن نیست
فرا این گفته اند که فرضیه ای با مر خدای تعالی کرده است پس از
فراض از او امید فضل باشد اما باطل مندر همراه خود کرده است

در طلب اندوختن حق آنچه از حقیقت گرفته است نفس خود که قسم
که درین دنیا فایده یار است و آن است که هر که ریاضی کند و بکشد
اخلاص گیرد و در عمل تدارک او ممکن باشد بر یکی ازین وجوه که
گفتم و مقصود ما از نقل اقوال و مذاهب مردمان درین دقایق آن
بوده که راه بر مبدی در کعبادت اسان شود اگر در یک قول
عده خود را در دنیا بد در قول دیگر یابند کوفهم کن این را **سوال**
اگر کسی هر عملی محتاجت با خلاص علا حده یانی **جواب** بکنه
علماء درین اختلاف کرده اند بعضی گفته اند در هر عملی اخلاص
باید و گفته اند در بعضی است یک اخلاص متناول شود و مر حله این
بس عملی که دوار کان است چنانچه نماز و وضو سنده است و این
یک اخلاص از آن که بعضی آن بعضی متعلق است از روی صلاح
و فساد و بکشد همچون یک جزو **سوال** اگر کسی اگر کسی عمل خیر
کنند و مراد او هیچ مردمان و نفع از ایشان نباشد و لیکن مراد او
نفع دنیاوی باشد آن ریاست خواه از خدا تعالی طلبی خواهد
مردمان چنانکه گفت خدا تعالی و سخن کان بریزد حیرت الدنیا

از حدیثی است که درین خصوص است
بنا بر این که بعضی علماء گفته اند که در هر عملی اخلاص
باید و گفته اند در بعضی است یک اخلاص متناول شود و مر حله این
بس عملی که دوار کان است چنانچه نماز و وضو سنده است و این
یک اخلاص از آن که بعضی آن بعضی متعلق است از روی صلاح
و فساد و بکشد همچون یک جزو **سوال** اگر کسی اگر کسی عمل خیر
کنند و مراد او هیچ مردمان و نفع از ایشان نباشد و لیکن مراد او
نفع دنیاوی باشد آن ریاست خواه از خدا تعالی طلبی خواهد
مردمان چنانکه گفت خدا تعالی و سخن کان بریزد حیرت الدنیا

بویته منها وانه فی الاخرة من نصیب این که در دنیا
 و در پس او الدن و لیکن نباشند و او را در اخره نصیبی پس لوطاریا
 و استفاق از معنی روتیه اعتبار نیست و اینک این ارادت
 فاسد را نام ریای کرده اند بدان سبب که بیشتر از قبل مردمان هر روتیه
 ایشان افتد تنگوفتم کن این را **سوال** اگر کسی که دنیا بپاشد
 کردن از خداستغالی میخواهد برای آن که محتاج مردمان نباشد
 و او را عبادت خداستغالی تقویت شود هم ریایا سیدانی **جواب**
 بدانکه مستغنی شدن از مردمان در بسیاری احوال و جاه نباشد بلکه در
 قناعت باشد و در اعتماد کردن بر خداستغالی فاما تقویت بر عبادت
 اگر مرد او این باشد ریاست و همچنین هر چه تعلق با آخرت دارد
 خواستن آن بعمل خیر یا نیست زیرا که امور این نیست خیر کرد
 و در اعمال آخرت کرد و ارادت خیر یا نباشد و همچنین اگر مراد آن
 باشد که ترا مردمان تعظیم کنند و دوست دارند و مراد از این نانیست
 حق باشد و نشر علم و ارادت خاص مردمان بر عبادت ریایا نباشد اما
 اگر مقصود تو شرف نفس باشد یا طمع دنیا آن ریایا باشد و بدانکه

بکار

نباشد و این سخن خویش را بر سیدم که اولیای و ریایا است نبوده
 واقعه خوانده اند و مراد ایشان از خواندن سوره ان بود که خدا
 از ایشان سختی دفع کند و خبری از دنیا بر ایشان فراخ کند
 پس چگونه روا باشد که متاع دنیا بعمل آخرت بخواهند و احوال قوی
 کنند که مراد ایشان آن بود که خداستغالی ایشان را قناعت دهد
 و یا قوتی که بدان عبادت توانند کرد و یا علمی توانند خوانند
 این از جمله ارادت خیر است و ارادت دنیا و بدانکه خواندن
 این سوره در سختی و در کار رزق از جمله سیرت سلف است و
 درین باب اخبار را تا از رسول صلی الله علیه و سلم و از صحابه
 الله تعالی عنهم اجمعین وارد است تا روایت کرده اند که این معهود را
 رضی الله عنه چون عتاب کردند و کار فرزند بدان سبب که ریایا
 فرزند از دنیا خبری نگذاشت جواب گفت که سوره واقعه برای او گذارم
 پس پسند هست و اینکه علماء و مشایخ سلف خوانده اند از این است
 و الا ایشان را بحد الله تعالی یحیی و دنیا القانی نیست بلکه بطائفه
 کسانی اند که سختیها و تنگنایها و مشقتها دنیا را نیست و مانند

و شایسته است که از خدا استغاثی گفت انکار کند اگر چیزی از او بخارند
 فلاح شود و در حدیثی است که هر که نماز و روزه و زکوة و صدقه را از خدا بخواهد
 استدرج و اندوختل و قول ایشان است که هر کس کسی را مراد از سرایه ما
 در دنیا مذاب تصوف برین است و مذاهب من و شیخ من نیز نیست
 و جمله تلف برین بوده اند اما تقصیر متاخر از اعتبار نیست و اما که
 اینجا این فصل ذکر کرده ایم پس ان بود باید که مخالفی بر مقصود
 قوم مطلع نشود و درین غلط کند یا مبتدی سلیم القلب که از علم
 جانچه اوست بهره گرفته باشد در غلط افتد **سوال** اگر کوی که چگونه
 لایق باشد این بحال اهل علم و تجرد و ارباب بر و ریاضت
جواب بدانکه این چیز است ما خود از سنت و نیز مقصود حصول
 قناعت است و تقویت ریاضت و آنکه مقصود سوره و توبه
 یا تنگ آمدن از تحمل سختی و کسب کسی بیشتر است که در عجب
 خواندن این سوره قناعتی در دل پیدای شود و تنگ حوصله و تنگ
 دفع میکرد و در دل از طعام کسی حاصل می آید و بداند آنکسی
 که این را امتحان کرده باشد قانع و دوم آنکه عجب است بدانکه

نیز عجب است که از عجب است که هر که عجب است که عجب است که عجب است
 از تو من و ما باید محروم ماند از آنکه عجب است که عجب است که عجب است
 از بنده تو من قطع شود و برودی هلاک شود و از نیست که
 رسول صلی الله علیه و آله وسلم گفت که سه چیز هلاک کننده است
 بخلی که پس روی آن کند و هوای نفس که اتباع آن کند و عجب است که
 بنفش و دروب دوم آنکه عجب مفسد عمل صالح است و از نیست که
 عیسی علیه السلام گفت ای جماعت حواریان بسا چراغ که او را با کند
 و بسا عابد که او را عجب فاسد کند است و چون مقصود فایده
 همین عبادت است و این حسله محروم میکند از عبادت
 و اگر حاصل شود اندکی از عجب عبادت فاسد شود و اگر چه بسیار
 پس واجب شد صد کردن از چنین خصلتی و الله الموفق
سوال اگر کوی حقیقت عجب و معنی او چیست تا اثر و حکم او
 بیان کن ما را **جواب** بدانکه حقیقت عجب بزرگ داشتن عمل
 صالح است و تفصیل او نزد یک عالمه ما ذکر کردن بند است
 حاصل شدن شرف عمل صالح و یا بخیری جز خدا تعالی بخوبن

میرانده است

بخش یا بخودان یا بخیری دیگر گفته اند که عجب نیست
و این است که عمل صالح را از من نه چیز دانند و خلق و دیگر
و منی باشند و آن بدان باشد که اگر کسی حصول عمل صالح را از دو چیز
و موجد باشند و آن بدان باشد که اگر کسی حصول عمل صالح را
از یکی و علاج عجب ذکر است و آن است که بدانند که
عمل صالح بوقوع خداست عزوجل که او را مشرف گردانند
و ثواب قدر او عظیم ساخته و ذکر است فرض است وقت و عجب
و نفقات در جمیع اوقات و اما تاثیر عجب در عمل صالح بعضی علما گفته
اند که عجب کند عمل او حطه شود و اگر پس از ترک توبه کند عمل
ثابت ماند و اینست اختیار محمد صابر از مشایخ کرامیه و حطه
شدن عمل نزدیک است و اینست که بکلی در آن ثواب نماند و در قول
جماعتی دیگر حطه شدن رفتن اضعاف است نه رفتن کل
سوال اگر کسی چگونه بوشیده شود و بر بنده عارف نماند که
توفیق عمل صالح از خداست عزوجل **جواب** بدانکه اینی گفته
لطیف است و آن است که بدانی مردمان در عجب صف اند

صه

و خطرات

صفتی با عجب اند و در همه حال و ایشان معتزله و معتزله اند که با عجب
عزوجل بر خویش در فعل منتهی نمی پسندند و عجب و توفیق و
خاص را شکرند و آن بسبب است که برایشان مستولی باشد
و صفتی دیگر با ذکر است اند و در همه حال ایشانند اهل سقا است
در هیچ عملی عجب نیست و آن بسبب بصیرتی و تائیدی است که خدا
تعالی ایشانرا کرامت کرده است و صف سوم مختلطانند و ایشان
عامه اهل سنت و جماعت اند و وقتی بیدار شوند و منت خداست
یا کنند و وقتی غافل شوند و عجب کنند و آن بسبب عفتی عاقبتی
باشد و نقصان بصیرت است **سوال** اگر کسی که حجت حال فقر
و معتزله در فعل ایشان **جواب** بدانکه درین اختلاف بعضی
گفته اند که همه عمل ایشان حطه است بسبب اعتقاد ایشان و بعضی
که هیچ عملی با عفا و حطه نمی شود و از فرقهای مسلمانان تا مخصوص
بنیاد هر عملی عجبی چنانکه اعتقاد اهل سنت و جماعت مانع عجب است
در عملی تا مخصوص باشد ذکر است **سوال** اگر کسی که جز با عجب
قادی و دیگر هم هست **جواب** بدانکه چنین دو قاعده و قریح

بسیارند و لیکن اگر این هر دو را مخصوص فکر کردیم پس بگویند
 و مدار کار بر اینست بعضی از مناسج گفته اند که برینند و چنان
 که فعل را از ده چیز نگاه دارد و نفاق و ریا و تحلیط و من و ادا
 و مذمت و عجب و حرمت و تنان و خوف و ملامت مردمان
 و شیخ من گفته است هر خطی را ضدی است پس ضد نفاق
 اخلاص ملت و ضد ریا اخلاص طلب اجرت و ضد تحلیط تقوی
 است و ضد من تسلیم عمل است مر خدا را عزوجل و ضد ادا
 نگاه داشتن عمل است و ضد مذمت ثابت داشتن نفس
 است و ضد عجب و کرم است و ضد حرمت غنیمت داشتن
 خیر است و ضد تنان و تعظیم داشتن توفیق است و ضد ملا
 مردمان ترس است و بدانکه نفاق عمل خطی کند و ریا عمل را کند
 و من و ادا صدقه را خطی کند و ریا عمل را کند و بکلی حال
 و نزدیک بعضی مناسج من و ادا خطی کند اضعاف را و
 خطی کند عمل را در قول و عجب اضعاف عمل اسیر و حرمت
 و تنان و خوف ملامت عمل را بکلی کند و گران او بر و کرم

گفته من که حاصل قول و ریا و منکر و نوعی از تعظیم و اضعاف
 و خطی کردن باطل کردن نفعی است که این فعل باشد و
 این باطل کردن اندین وقتی باطل ثواب باشد و وقتی
 باطل تضعیف ثواب منفی است که فعل بعینه منقصی است
 و تضعیف زیادتی است برین و گران فعل زیادتی است که برین
 احوال در فعل حاصل آید همچون احسان کردن در حق از
 اهل خیر پس از آن در حق باور و بدر پس از آن در حق پیغمبری از
 پیغمبران و در شریک گران باشد و لیکن در تضعیف
 نباشد اینست آنچه تحقیق کرده ام درین معانی فهم کن این را
 و الله الموفق **فصل** بر تو باد بقطع کردن این عقبه
 بجد تمام که درین عقبه خوف بسیار است از آنکه صاحب
 سه عقبات را برید و تحمل این شش قهت کرد تا او را بصاحت
 عبادت حاصل شد و خوف نیست او را بر بصاحت عبادت
 مگر ازین عقبه پس واجب است خنجر کردن ازین و بیا و کنیم
 در هر یکی ازین دو قاع حصول متقین الایا که درین دو جهات

تهدید و خلاصه

مسئله اول قوله تعالى الله الذي خلق سبع سموات
ومن الارض مثلهن ستمين لا مر بينهن لنعلم ان الله
على كل شيء قدير وان الله قد احاط بكل شيء علما اي خدا
که پادشاه آسمان و از زمین مثل آن می رود امر او میان ایشان
و حکم او و ملک او نافذ است در ایشان تا بدانند که خدای تعالی بجز
چیز قادر است و در گرفته است همه جز را بجز خود پس کوی میگوید که
من آسمانها و زمینها و آنچه در ایشانست بپای فریم با جبین
عجایب و بدایع بنظر تو بسند که مردم تا بدانند که من قادرم و عالم
و حکیم و تو در کت نما کنی با جبین همیها و تقصیرها و بنظر و علم
بعدم و شکر و ثنا من بسند است نمکنی و میخواهی که خلق ترا
و ترا مدح کنند این وفا نباشد بلکه جهل باشد و هیچ عاقلی
بدین راضی نشود **مسئله دوم** آنکه هر که را جوهری باشد
نفیس و می تواند که در مقابل او هزار دنیا را بستاند و از آنفلوکی
بفرستد آنکه زیانی عظیم باشد و ویلی قاطع بر کم همتی و
فقر و عدم و اگر کت عقل او و همچنین هر چه بسند را حاصل شود

از هیچ خلقی حطام دنیا نیست آنچه او را حاصل شود و از ضارب
و ثنا و ثواب و شکر او کمتر از فلوسی است به نسبت هزار دنیا
بلکه نسبت دنیا و آنچه در دست پس آن خردانی عظیم باشد
که آن خدا را که امانت عزیز و شریف بدین کار را حقیر و نیاوی
خویش فوت کند و اگر البته ازین خسین همتی جابه نیت تمام باید
که از عبادت قصد تو اخسره تا باشد که دنیا هم در پس او بماند
بلکه همین خدا بیتی را تا هر دو جهان را بود و بداند که او مالک
است مر هر دو را چنانکه گفت من کان برید ثواب الدنيا فقد
الله ثواب الدنيا والاخرة ای هر که ثواب دنیا بخواند بزرگ
خدا بیتی ثواب دنیا و آخره هر دو باشد و رسول گفت صلی
علیه و آله وسلم که خدا بیتی لعل آخره دنیا بدو بکن لعل
دنیا آخره ندید پس اگر نیت را حاصل بر ای خدا بیتی کنی همت را
برای آخرت مجرد کنی و آخرت هر دو ترا حاصل آید و اگر همین دنیا
طلبی خسره از تو در حال برود و دنیا باشد که دنیا نیز نیاید
چنانچه میطلبی و اگر بیایی خود را بماند و باقی نما ندیش

و آخرت هر دو را زیان کرد و بپستی نیکوتران ممکن این اصل را **اصل**
سوم گفته بمانی مخلوقی را که برای او عمل میکنی و رضا او
 میطلبی اگر بداند که تو برای او عمل میکنی ترا دشمن گیرد و دشمن
 کرد و امانت و استخفاف کند پس چگونه عمل کند عاقل برای کسی
 که اگر آنکس بداند که عمل کننده رضا او میطلبد او را دشمن گیرد
 و امانت کند پس عمل کن ای مسکین برای کسی که چون برای
 او عمل کنی و رضا او طلبی ترا دوست گیرد و از همه ترا مستغنی گرداند
 و این اصلی است مفید کسی را که فهم کند **اصل چهارم** گفته
 کسی را که چیزی حاصل شود و ممکن باشد او را که بواسطه آن چیز رضا
 بلاوشای بزرگ در دنیا حاصل کند و از آن ترک گیرد و بواسطه آن چیز
 طلب رضای کنایه خسی کسی بکشد از دلیل بر حاققت و جهل او
 باشد و او را گویند که چه حاجت داشتی که رضای کنایه خسی میطلبی
 با وجود امکان قدرت بر طلبیدن رضای بلاوشای بزرگ را غفلت
 مراستی است از آنکه چه حاجت دارد بر رضای مخلوق حقیر و ضعیف
 و اوقاف و دست بر حاصل کردن رضا بر زور و کار عالمیان و اگر البته

توانی که رضا بر من کنی طریقی توانستی که ارادت خود را
 بخرد کنی و بمن رضا خدا بتعالی طلبی تا رضا مردمان نیز ترا
 حاصل شود از آنکه دلها و پشاهینها بروست اوست جنانچه خواهد
 گردانند پس در عمل خود اگر نیت رضا او میکنی میگردانند و تو
 همه دلها را و بر آنکه از محبت تو همه سپینها را و جمع سازد که تو
 همه مردمان را و اگر در دل خود نیت رضا مخلوقان میکنی پس او
 که میگردانند از تو دلها را و نفور سازد از تو مردمان را و دشمنی کند
 بر تو خلق را پس حاصل گردد ترا درین کار هم خشم خدا و خشم
 خلق و اینست خسروانی بزرگ و حرمانی عظیم و حسن بصیری رحمت الله
 گفت که مردی سو کند خورد و گفت بخدای که عبادتی کنم حیار که
 بدان مشهور شوم پس اول کسی در مسجد در آمدی او بودی و آخر
 کسی که بیرون آمدی او بودی و هرگز نیدی کسی او را بگریستند
 و رنای از خمین هفت ماه بماند درین مدت بر هر طایفه که بگذشتی
 گفتندی که این مراستی چنین گفت و این مراستی چنین کرد پس
 بخویشتن بازگشت و با خود گفت که بعد ازین عمل برای خدا نیاید

کشم بی آنکه بر غمی که میکرد چیزی بفهمد و بگوید که اینست
بوی خیر جان سده که بهر طرفی که گشتی گفتی که حجت با و فلان
که بخیر مشغولست چون حسن حکایت تمام کرد این آیه بخواند
ان الذين امنوا وعملوا الصالحات يجعل الله لهم كفاً
که ایمان آورده اند و عمل صالح کرده اند و دوست که ایشان را خدا تعالی
دوست گیرد و در دلمه مردمان نیز دوست گرداند اما عجیب
در سه اصل **اصل اول** عمل بنده را قیمتی و مقداری که باشد
از ان باشد که از خدا تعالی قبول کند و بدان راضی شود و بینی
که مزد و ریمه روزگار کند بدو درم و با سببان همه شب بیدار با
بیب دودانکه و همچنین جمله **اصحاب** صاع و حرافت بیکی
عمل کنند و شب و روز و قیمت عمل ایشان در مها شمرده باشد
بس اگر فعل خود را بخدا تعالی صرف کنی و برای او مثل یک روز
روزه داری میگوید ایما یوفی الصابر و ن جسد هم بغیر
حساب ای ما بهیم صابر از مزد و حساب و یوفی لک روز بود که قیمت
او و درم بود با نخل ریخ بسیار گشت مران رخصت این قیمت

برای

بیب گنهان با ما و تان شب با بخت نبوی خدا تعالی را تا خیر کرد
چنین قیمتی او را و اسپد است دو اگر ششی خنثی برای خیدار
عز وجل و بیدار باشی میفرماید فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من
قرت اعین جزا با کافوا ایمون ای ندانند هیچ نفس که من چه
نهان داشته ام برای ایشان از روشناسی جتم جزا را بخیر عمل
کرده ام ندان این ششی بود که اگر کار دیگر میکردی قیمت او و درم
یا و درم بودی که او را اینچنین قدر و قیمت میدادند بلکه اگر در
ساعتی از ان دو رکعت نماز بیک بگذاری بیک اگر نفسی از ان
لا اله الا الله بگوئی خدا تعالی گفته است من عمل صالحی من ذکر
او انشتی و هو مؤمن فاولک یدخلون الجنة یزقون فیها بغیر
حساب ای هر که عمل نیک کند از مردوزن او و مسلمان باشد
ایشان در بهشت در آورده شوند و رزق داده شوند در بهشت حساب
بس این کیساعت بود از انفس تو که این را نزد یک اهل قیمتی
و نزد یک تو و مثل این چندین ساعت و نفسها را در بهشت و کها
و در لاشی صالح کرده بس بدان قدر ساعت و نفسها را در بهشت

از ساعت تو و یک نفس

بر حق تعالی کرد و نسیبی حق تعالی بفضل و کرم خود قیمت آنرا
بسیار کرد و ایند پس واجب است مرعافه را که حقارت عمل خود را
و شرف و قدر عمل خود از خدا تعالی تصور کند و نه پند در آن بکشد
خدا را عجز و جل که بفضل خود را این قیمت کرد و اینده و به پند
از گردن عمل بر وجهی که او را صلاحیت آن نباشد که خدا تعالی را
نشاید که هم با جل خود بگذرد و قیمتش هیچ بازاید مثل او چون
خوشه باشد از انگور یا دسته از ریحان که قیمت او در بازار یک
دانگ باشد که اگر از او جدا بدهد یا بدهد یا بدهد یا بدهد یا بدهد
قبول کند بسیار باشد که هزار در عوض آن بچند و اگر در حضرت
ملک قبول نفیقه و از او بگذرد هم بدان قیمت خیس خود باز آید
و همچنین کار عبادت تو است پس بدار تو و فهم کن این اصل را
مصل دوم آنست که بدانی که چون ملکی در دنیا یک بار وظیفه
معین کند از طعام و جامه و درم و اوراش و روزی انواع خدمت
فرماید با خواری و نذرت بسیار باشد که بای او از بسیاری بسیار
آسان گیرد و چون سوار شود پیش او بدود و بیا شد که با دشمن او

بچند کند و خود را بکشد و جان خود را فدا سازد و چنین خدمت
و شفقت و حضرت هم بچند این منفعت حقیر و نا نیست که
آن آرزوی حقیقت هم از خدا تعالی است این خدمتی که ترانیا
و ترا به پروردید پس ترا نعمتها ظاهر و باطن داد و در دین و دنیا
و نفس چندان که مکنه آن فنی و واهی نرسد چنانکه خدا کی
تعالی گفت و ان تعدوا النعمه الله لا تحصوها ای اگر بشمارید
نعمتها خدا تعالی را نتوانید که در شمار در آید و تو و و کعبه
نماز بکناری با چنین عیب و نقصان و تقصیر یافت و با این
چندان توانی که ترا خواهد داد پس آنرا بسیار و بزرگ دانی
و عجب میکنی این کار عاقلان و اهل بصیرت نیست **مصل**
سوم اگر بادشاهی با که رسم او آنست که ملوک و املوا
او را خدمت کنند و پیش وی اولیا و حکما بایستند و
عقدا و عطا طلب مدح او کنند که بر در میان پیش
او بروند و چون چنین بادشاهی مر بازاری را یا دهقانی را
دید بسیار محبت دارد که در باب او دارد که برابر ملوک

وسادات و اکابر و افاضل ایستند و بسوی خدمت بر عی
 و تقصیر او چشم رضا بگردانند و او گفته نشود که هر آینه برین خیر
 منت ملک بزرگست پس اگر ایمزد بر ملک بدان خدمت
 بر عیب منت می نهند هر آینه بگویند که این احمق و مجنون چنان
 این مقرر شد بدانکه خدا تعالی با دشاهی است که آسمانها
 و زمینها و آنچه میان ایشان است او را تسبیح میگویند و از جمله خدام
 او چون جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل و حمله العرش
 و کرسی و کرومیان و روحانیان اند که عدد اسمی ایشان کسی
 نداند مگر خدا تعالی و ایشانند و منزه است بندگان از آنکه
 و عبادتهای عظیم پس بعد از ایشان از جمله خدام او بر در اقام
 و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد و جمیع انبیاء صلوات
 الله تعالی علیهم اجمعین اند با مرتب بلند و مناقب عظیم
 و مقامات کرم و عبادات عظیم پس از ایشان عثمانی و ابرار
 و زما و عباد و بادهای پاک و عباد دینی خالص و خوار ترین
 خادمان بر در او بادشاهان و پادشاهان و جباران و گردن کشان

کَرِیْمٌ شَکَّاکٌ مَّجِیدٌ
 عَبْدُ مَلِكٍ خَوْفِی

که شب و روز و تقصیر و زاری اند و از حاجت میخواستند
 احترام بر عبودیت و تقصیر خود میکنند پس او با جبین خلعت
 و جلال و کبریا خود را با جبین عیوب و حقارت تو
 که مثلاً اگر دستوری طلبی بر وزیر شهر خود بسیار شد که گفت
 کند سویتو ترا اجارت کرده است که او را عبادت کنی و حمد
 و ثنا گوئی و حاجت خواهی و نیز در آن دورکت نماز کنی
 و تقصیر که خواهی کرد جز آن نواب و عده کرده است با این
 همه تو بر آن دورکت عجب کنی و از کارهای دانی و ز خودت
 او نه بینی چه بتا به بنده باشی و چه جا بهل کسی باشی
 و الله المستعان و الله المستعین من هذه النفس الجاهل و علیه
 السلام **تذکره** و **تذکره** برو جی دیگر بادشاهی بزرگ
 چون اجازت میکنند با و درون پدیرا برای خود از جواهر و نفایس
 و اموال پس اگر بقای یکدسته ترب یا دهقانی یک خوشه
 انگور که بهای او دانیکی یا حبه است در حضرت این بادشاه
 آرد و مزاجسم این بزرگان و اغنیان شود و آن ملک ازین

تذکره

ازین تغییر حقیر و قبول کند و تنوی و نظیر محبت در عالم که در او است
نفس فرماید که آنکه از غایت فضل و کرم او باشد پس اگر این تغییر بر
مت می نهد و بدان دست ترب و یا خوشه انور عجب کند بگویند او را
که این دیوانه است لی عقل پس اکنون چون شبی بر خیزی در کتی چند بگذر
فکر کن که در آن ساعت چند کس در روی زمین در بر و جبهه و در شهرها
و در پناه از صد یقان و خایقان و شتاقان و مضرعان بر خاسته
باشند و بجزت خدا متعالی در بندگی ایستاده باشند با فتنها ترسان
و چشمها بر یان و زبانه های ذکران و نیت های خالص و دل های
باک و نماز تو با آنکه در تحسین آن بقدر و امکان خود جهد کنی و
اصلاح کنی لایق حضرت این ملک عظیم نباشد و چگونه باشد که
تحقیق است دل تو غافل مختلط با انواع عیوب و حسن تو بلید
با بیداری کنان و زبان تو آمیخته با انواع معصیه و فضول نباشد
چگونه لایق باشد که بر دارند این را بدرگاه رب العزت
شیخ من حجت الله تعالی گفته است ای غافل هرگز نمانی سوی
خدای تعالی جان فرستادی که خواجیه طعام سوی یکی

از آنکه آن فرستای و او بگوید راق بگفتی چون من از نماز فارغ
شوم مرا نرم پیش از زانی آید که از زنا فارغ شده باشد بلکه
بدستی خدای کریم محض کرم و فضل خود قبول کند این دور
و وعده کند بر آن از ثواب جزیل و تو بنده او و در قبضه قدرت
او و عقل نمکینی مگر توفیق و تیسیر او و با این همه عجب میکنی باین
دور کت و فراموش میکنی منتهای خدایتعالی را که بر تو و او
بخدایتعالی که عجب ترین از کسی که جاهل است و فکر ندارد و
غافل است عقل ندارد و دلی مرده دارد که در هیچ خیر نباشد
مطلب دیگر من بعد ازین بر تو بگو جمله سپیدار شوازه خوا
خود ای مرد درین عقبه والا از جمله زیانکاران باشی
که عقبه دشوار است و تلخ است و صعب است و زیانکار ترین
عقبه است که ترا بشاید درین راه نیست از آنکه فایده جمله عقبه
که شسته اینجا ظاهر خواهد شد اگر درین عقبه سلامت بمانی
سو کردی والا جمله سعی تو باطل شد و همه عمر بی طالت گذشت
پس ازین بد آنکه درین عقبه به جز جمع شده است که گریب و زیار

اول آنکه امر دقیق است لیکن و عین شدید است و خطر عظیم است
اما باریک کار از آنست که جاهل یا و عجب در علمای بغایت دقیق
و نبیانت مطلع نشود بر آن مگر عالمی دانا صاحب بصیرت در کار
پیدا دل احراز کننده و چون چنین است چگونه مطلع شود بر
جاهل غافل یکی از علمای دنیا بود مرا حکایت کرد که عطا سلمی
رحمة الله تعالی علیه جامه بیافت و در بافتن آن بقدر
امکان احتیاط کرد پس در بازارش بر و چون بر بازار عرض کرد
او را قیمت اندک کرده و گفت درین چندین عیب است عطا در
گریست و بسیار گریست چنانچه بزاز و بنگان سگ و بعد از
میش آمد و گفت بهای این هر چه ترا مطلوب است بستان عطا
گفت گریه من ازین نیست که تو همان می بری من این صنعت را
نیکو میدانم و بقدر امکان درین جامه احتیاط کردم تا در هیچ
عیبی نباشد چون بر کسی عرض کردم که او بر عیبها دانا بود
چندان عیب در او پیدا کرد که من از آن غافل بودم بلکه جاهل
پس چگونه باشد عالمی علمای من چون عرض خواهند کرد بر خدا

تعالی فرود اگر او تا قدیر است و در علمای با چنین عیب
و اما از آن غافل و جاهل و یکی از صلحای گفته است که شبی
وقت سحر بالای بامی که نزدیک سماع عام بود سوره طه
خوانده ام چون تمام کردم در خواب شدم شخصی را دیدم که
از آسمان فرود آمد و بدست او کاغذی بود پیش من گذاشت
از او دیدم سوره نبشته در زیر هر کلمه نیز خوانده ام جز این
تو ای نبی شخص گفت راست می گویی خوانده و ما نیز توان
نبشته بودم ولیکن مادی نذا کرد و از زیر عرش که این را
دور کن پس این را محو کردم مرد میگوید هم در خواب گریستم
و کفتم چرا اینچنین کردی گفت چون بدین کلمه رسیدی مردی
می گذشت ب او آواز خود درین کلمه بلند کردی تو ای
کلمه بیاد رفت و اما سختی زیان آنست که ریا و عجب افقی
اند عظیم و در یک لحظه واقع شوند و بسیار باشد که عبادت
نود سال را باطل کند **حکایت** کرده اند که مردی سفیان بود
و اصحاب او را همان خوانند پس مر اهل خود را گفت طبعی که

و یکی است که در زیر
سفره کلمه را درین کلمه

در حج اول آورده بودم آنرا سپاریدیم بکده آن ملک که در حج دوم
آورده ام آنهم سپارید چون گفت یغیان ثوری سوی او بید
و گفت ای مسکین دوج را بدو کلمه باطل کردی نوع دیگر در غن
انت که هر این طاعتی اندک چون سلامت ماندم از ریاضت
پس از آنزدیک خدا تعالی قیمتی بی نهایت باشد و طاعتی
بسیار چون برسد آنرا افت را و عجب ماندا از هیچ قیمتی بزرگتر
خدا تعالی تدارک آن کند و آب کرده اند از علی رضی الله
تعالی عنه که گفت اندک عملی که برای خدا تعالی کرده باشند
چگونه اندک باشد عملی که قبول افتد و برسد نذر تخلفی حریف
تعالی از جنس عمل جز ثواب باشد و از جهان عمل جز ثواب باشد
گفت عملی که قبول افتد ثواب از احباب نیست روایت کرده اند
از وهب رضی الله عنه که در اتم پیشین مردی عبادت کرد
خدا را هر روز و جل هفتاد و سال و خدا را هر مجاهده میکرد و بعد
از ششم روز روزه افطار میکرد و بعد ازین که حاجت از خدا تعالی
میخواست با حاجت برنمید پس روی آورد بر نفس خود و گفت

ای نفس اگر در تو خیر بودی و در عبادت تو خلوص بودی هر این
حاجت تو قبول افتد و بس خدا تعالی فرشته فرستاد که ای
فرزند آدم این یک ایته ساخته تو که حقارت کردی بر نفس خود
بهتر است از عبادت هفتاد و ساله که کردی و هر این روا کردیم
حاجت تو کفتم من بس هر این بنکر و عاقل بس این کلام
که زیانیت بزرگ که یکی هفتاد و سال سخت و مجاهده میکند
و دیگر نمی گفت که مسکین در یک ساعت بس این فکر کساعت افضل تر
آید از عبادت هفتاد و سال و زیانی بزرگتر آنکه ممکن است
تر از ساعتی که بزرگتر است از عبادت هفتاد و ساله بس ترک هی
و ضایع کردانی آن ساعت بغیر حاجت و بخدای که هر این
زیانیت بزرگتر و خسار نیست سخت تر و بد آنکه خصلتی که او را
این قیمت و وجه باشد واجب است که بر حذر باشی از کوتاهی
کردن او از جهت این معنی می افتد نظر خدا و ندان بصیرت در
عبادت و مثل این وقایعها و اهتمام تمام کند مثل این
و مشغول میشود بمرغفه آن اولایا بس رعایت کند از احوال رعایت

کردنی نایاب و غنیمت شمرده اند بسیار اعمال ظاهر و باطنی این گفته اند
 که شان در صورت است و در کثرت و گفته اند که یک کوهر پتر از هزار مبره
 کسی که علم اندک دارند و جاهل اند از معانی این دقایق و عافند از
 عیبهای دل و مشغول شده اند بمقتضای نفس در رکوع و سجود و است
 از طعم و شرب پس مغرور گردیدند و کثرت و ندیدند که اندک است
 و ندیدند این حقایق را که عالمان بالله و الله تعالی ولی اله است بفضله
 و اما بزرگی خطر بر چهار وجه است یکی آنکه خدا تعالی با دشمنی است که
 جلال و عظمت او را ندانند و نیت و مراور بر تو نعمت است بشمارش
 تو مقیوب است بعیبهای نهان و محجبه شده بافتی بسیار و او
 او محفوت اگر نمانی از نفس ظاهر کردی محتاجی که برون آری علی
 صافی و سالم از بدنی مقیوب و نفسی مایل سوی شر و وجهی که حضرت با
 جلال و عظمت خدا تعالی را ندانند کثرت نعم او بر تو باقی ماند و الا فو
 شود و بر ترا بخی عظیم که هیچ نفسی بقوت سندن مساحت نخواهد کرد و
 باشد که در مصیبتی الهی که طاقت آن نداری و این واسطه کار عظیم است
 دوم جلال و عظمت خدا تعالی میباشد که ملائکه مقربش در روز

در وقت اول استاده اند و خدمت میکنند تا بعضی از ایشان بپایان روز
 افزایش در قیام اند و بعضی در رکوع و بعضی در سجود و بعضی در
 تسبیح و بعضی در تملیل و قیام قیام خود تمام کنند و رکوع رکوع
 خود و سجود سجود خود و تسبیح تسبیح خود و تملیل تملیل خود تا
 نفخ صور بچنین خدمتی عظیم فارغ شوند و اندک است و بگویند
 بجای آنکه ما عباد پاک حق عباد تک و محمد سید المرسلین و خیر العالمین
 صلی الله تعالی علیه و آله و سلم میگویند که نتوانم ثنا گفتن بر تو چنانکه
 تو شایر خود میگوی **سیوم** آنکه نعمتهای خدا تعالی میباشد
 چنانکه گفت و آن نعمه الله لا تحصى و چنانکه روایت کرده اند
 مردمان را بر سه دیوان برانگیزند یکی دیوان نیکی دوم دیوان بدی
سیوم دیوان نعمتهای بس نیکو را برابر نعمتهای دارند تا جمیع نیکو
 در مقابل نعمتهای برود و بدیها باقی ماند و حکم در آن مضاف است
 عز وجل هر چه خواهد کند چهارم آنکه عیبهای نفس و افات آن خود
 هر یکی را بمن ازین در محل خود ذکر کرده ایم لا کار و نوار است که
 بنده مفتاح و سال نجات میند در عبادت و او عاقل از عیبهای خود

چنانچه

بس نبأ باشد که هیچ یکی از ان قبول تقیده و باشد که سالهاست
و یک ساعت حد را باطل کند و بزرگترین خطر ازین بخت است که
باشد که خدا تعالی سوی بند نظر کند و او مشغول باشد بر یک عادت
ظاهر خود را مر خدا بر کرده است و دل باطن خود را برای خلق پس بگذارد
اورا از در خود را ندانی که باز خواند از عالمی که شنیده ام که حکایت
کردم از حسن بصری رحمه الله تعالی که اورا بعد از مرگ در خواب دیدند
و از حالتش پرسیدند گفت خدا تعالی ما را بمن خود بایستایند گفت
حسن یاد میداری که ان روز که در مسجدی گزاری که دیدی که
سوی تو مردمان می نگرند نماز بهتر گذاردن کفایتی تا اگر اول نماز تو
برای من حاصل نبودی امروز ترا از در خود بر اندازی و از هر خود
قطع کردی و بسبب بارکی کار و صغوبه راه خدا و ندان بصیرت بر خود
تبریده اند تا بعضی از ایشان بجمع عمل خود که مردمان از او دانسته اند
اعتقاد و اختیار نکرده اند **حکایت** کرده اند از اربعه بصری رحمه الله
تعالی که گفت هر علی که از ان من ظاهر شود من از او حساب نمی گیرم
و دیگر گفته است که نیکبیا خود را جان نهبان دارد که بدبیا خود را

نیکبدر

و دیگر گفته است که توانی که چیزی نهبان کنی نیکبیا را نهبان کن
حکایت کرده اند که اربعه را پرسیدند سودوی که حاصل کردی
بچه حاصل کردی گفت از نا امید شدن از کوشش عمل خود را
و روایت کرده اند از ابانیرید سجای رحمه الله تعالی که گفت چون
سی سال که عبادت کردم من دیدم که کوبیده میکوبید که ای پانیرید
مرا خزانة پرت از عبادت اگر سوی من وصال میخواهی بر تو است
بنظر و افتخار و شنیده ام از استاد ابو الحسن که روایت کرد
استاد خود را فی الفضل که میگفتی هر آنکه میدانم که آنچه طاعت میکنم
قبول نیست گفتند چگونه میدانی گفت من چیزی را میدانم که عمل قبول
نست گفتند پس چرا میکنی عمل گفت امید میدارم که خدا تعالی
مرا در صلاح آرد پس با شنیدن عادت کبرنده بعمل نیز پس محتاج
نموم که اورا عادت پذیر کردانم اینست احوال صاحب محالین
و ریاضات پس ازین جان مصلحت می بینم که خبری که مرآت
از رسول صلی الله علیه و آله و سلم اینجا ثبت کنم روایت کرده اند
از ابن مبارک رحمه الله تعالی گفته که اورا روایت کرده اند مردی

نوراحمد بن محمدان گفت که آن فرموده را گفت رضی الله عنه
بگو مثل من حدیثی که از رسول صلی الله تعالی علیه و آله وسلم شنیده
و یاد گرفته و هر روز آنرا میخوانی بسبب شدتی و قوتی باریک است
معنا گفت رضی الله تعالی عنه و بگویم و پس بگفتی که رتبه دار
بس گفت و اتوقا الی رسول الله و الی لقایه پس گفت وقتی نزدیک
رسول بودم صلی الله تعالی علیه و آله وسلم و رسول صلی الله تعالی
علیه و آله وسلم سوار شد و مرا بس خود سوار کرد چون قدری بر فتم
سروی اسبان کرد و گفت همه را عزوجل که حکم کند در مخلوق
خود هر چه خواهد پس گفت یا معا و لقم لیسک یا سید المرسلین
حدیثی میگویم ترا اگر از آن نگاه داری ترا نفع کند و اگر ضایع کنی
حجت تو نزدیک خداست تعالی بریده کرد و ای معا و خدای تعالی
پیش از آنکه اسبها پیافریه هفت فرشته افزید و بر در پی از برای
اسبان می از آن دربان کرد چون کراما کاتبین که ایشان نگاه اسبان
اعمال بندگانند عمل بنده که از باده و تماشای نگاه عبادت کرده اند
با اسبان بر بند و همچو نوری درخشان چون با اسبان اول رسیده کرد

آن بنده تنها بسیار گویند فرشت که در آن اسبان اول است
که این عمل بر روی آن بنده باز زیند که من فرشته غیثم را خدا
من فرموده است کسی که مردمان را عیبت کرده است کذا عمل
و راه بنده که از تو دور کند و پس کردی و دیگر از کراما کاتبین عمل
بنده دیگر میرند که غیبت کرده باشند تا با اسبان دوم رسیده
فرشته که موکل اسبان دوم است گوید که این عمل بر روی آن بنده
که مراد وی ازین عمل غرض دنیا بود و فرموده است که عمل او را راند
که او بدین عمل دنیا طلب کرده است پس کراما کاتبین عمل بنده
دیگر میرند از نماز و روزه و حج و زکوة و صدقه و طاعت عباد
و فرشتگان هر دو اسبان بدان عمل شما گویند چون با اسبان سوم
رسند فرشته اسبان سوم بگوید یا سید و این عمل بر روی او با
زیند که من فرشته تکبرم او در میان مردمان بدین عمل تکبر کرد
در او ستوری نیست که عمل او را از او هم بس عمل بنده دیگر همچون
درخشان بر نماز و نیج و حج و عمره میرند چون با اسبان چهارم رسند
فرشته گوید یا سید و این عمل بر روی او باز زیند که من فرشته تکبرم

بگذارم که عمل از من درگذرد که او هیچ کاری نکرد و یک
 در آن شب نروزی پس عمل بنده دیگر سیرند تا با آسمان بخیم
 خون عروسی را بسته که او را جلوه کنند از جهاد و حج که او را
 روشناهی بخون آفتاب باشد فرشته آسمان بخیم گوید که این
 بر روی او باز زمین که من فرشته حدم و او حسد کردی
 بر خلق خدای تعالی بخت دادن خدا تعالی و حسد کردی کسی
 که علم اموضی عمل او را راه ندیم که از من درگذرد پس عمل بنده
 دیگر سیرند تا با آسمان ششم که در روی نماز و روزه و حج و زکوة
 و ذکر و تسبیح بود و بر دشمنانی تمام فرشته آسمان ششم
 بگوید این عمل بر روی او باز زمین که او بر کسی رحمت نکردی
 و بتویش خلق سادی کردی و من فرشته رحمت بگذارم که این
 عمل از من درگذرد پس عمل بنده دیگر سیرند تا با آسمان هفتم
 از زهد و تقوی و ریاضت و مجاهده و طاعت و عبادت
 و فرشتگان آسمان ششم با او موافقت نموده و بدین عمل
 میگویند و این عمل بخون آفتاب روشن در خنجر آسمان

هشتم سیرند فرشته آسمان هفتم گوید با بستی و این عمل کردی
 او باز زمین که من فرشته جابم و صاحب این عمل را مراد
 از این جابه بود و نزدیک مردمان بگذارم که این عمل از من بگذرد
 که مرا فرموده اند هر عملی خاص که برای خدا تعالی بناسند
 از راه ندیم پس عمل بنده دیگر را سیرند از نماز و روزه و حج
 و حسن خلق و عفو و شکی و ذکر با ریت تعالی تا سیرند و از فرشته آسمان
 و جابها بگذرانند و بر سیرند بخدا تعالی و پس خدا تعالی بآستند
 و گواهی دهند بدین بنده بعمل صالح خدا تعالی گوید که شما
 نگاهبانان ظاهر بودید و بر عمل بنده من و من نگاهبانم
 در باطن اوست و مراد او از این عمل من نموده ام و خالص
 برای من نموده است و من میدانم که مراد او از این عمل چه بود
 و بر او بدعت من که او میانه مغرور گرد مغرور مرا نتواند کرد که
 من غیب میدانم و بدانچه در دلهاست مطلعم بنیان کار
 بدانم بر او بدعت من ملائکه بخت آسمان که با او بوده اند گویند
 یا رب بر او بدعت تو بدعت همه بدعت کنندگان پس معاذ بکرت

و نغمه زبخت و گفت یا رسول الله صلوات الله علیه علیک و علیک و علیک
 باشد ازین که تو گفتی رسول گفت صلی الله علیه و آله و سلم ای معاذ
 بسوی من میامی و بگویند در یقین گفتیم تو رسول خدا هستی و من معاذم
 را چگونه نجات و خلاص باشد گفت ای اگر چه در عمل تو تقصیر باشد
 زبان خود را از غیبت گفتن نگاه دار و بعضی که بدان مسیلا
 باطنی دیگر را عیب مکن و بخوار کردن دیگری خود را عزیز مکن
 بعمل خود را مکن تا شانه ستونی در مردمان و در دنیا جفا
 مشغول مشو که کار آخرت فراموش کنی و از کموبامردی که نزد او
 دیگری باشد و خود را از مردمان بزرگ مدار که از خیرات پنا
 و آخرت بریده بانی و در مجلس هماغس کلمات مردمان از خلق
 بد تو نگرزند و تنها مردمان را از زبان خود باده مکن تا سگان
 و دوزخ ترا باره باره بکشد فرمود صلی الله تعالی علیه و سلم
 که ای معاذ هیچ دانی و آلتا شیطانات نشطاً چه معنی دارد و گفتیم
 بانی است ای فرمود که سگان و دوزخ که بوسه از تنهائی
 می برد گفتیم یا رسول الله صلوات الله علیه که طایفه دارد اینک

خلفه گفت ای معاذ اسانت بر کسی که خدا تعالی اسان کند
 بر او آنچه ترا گفته ام بسنده است مگر این یک خطبه که مردمان را
 همان خواهی که خود را خواهی و هر چه خود را خواهی مردمان را خواهی
 پس چون چنین کردی سلامت ماندی آن مرد میگوید که معاذ
 بعد از شنیدن این حدیث چندان قرآن خواندی که این حدیث
 پس ای برادر چون این حدیث صعب و بیم ناک که گذراننده دلت
 و بکننده پشته ها و ببلو مار است شنیدی جنب بجزرت خدا
 خویش زن بقتضی و زاری ملازم در او باش که ازین کاری
 نیت مگر حجت او و سلامتی نیت این همه مگر متوفیق و عیانت
 او پس سپیدار ثواب خواب غفلت و بقطع کردن این عقبه بزرگ
 و باهول جهد تمام مشغول شو تا بملاک نشدگان سلاک کنوی
 و الله المستعان علی کل حال فانّه خیر معین و ارحم الراحمین
فصل حاصل آنکه چون نیک نظر کردی و قدر حجت
 خدا تعالی دیدی و عجز و ضعف و جهل و حماقت خلق مشاهده
 کردی پس بدیشان التفات کن و ترک ریح و شتاب و تعظیم

ایشان کبر که در آن هیچ فایده نیست بلکه ذکر خلق اصلا کفر
چون حجت و حقارت و سرعت زوال دنیا دیدی بطاعت خود
دنیا را محو و بگوای نفس دنیا را برود کار عالمیان بهتر باشد
خلق عجب ز جاہل و فاکل انداخته اند که نشاء منقدر طاعت
و بنا باشد که فضل نهند بر تو کسی را که مکینه تر است از تو از
روی حال بهار درجه و ضایع گذارند ترا در وقت حاجت
فراموش کنند ترا و ایشان چه جز خواهند کرد و ایشان را چه قدرت
رسد بلکه ایشان در قبضه قدرت خدای تعالی اند میکرد اند ایشان را
چنانکه خواهد و سویی جزیری که میجواید پس عقل کن ای نفس
و ضایع نکردن طاعت عزیز خود را و فوت کن دنیا و عطا
کسی را که ثناء او همه فخر است و عطا او همه ذخیره است و بگو
ای نفس بهشت بهتر یا جهنم دنیا فانی و ای نفس ترا ممکن است
که بدین طاعت نعمت ابدی را حاصل کنی پس کم همتی کنی نه بینی
که چون بگوئی بلند بر باشد چگونه قیمت او زیاده شود پس بلند
همتی و بلند پیری کنی و برای خدا تعالی مجرب شو که کار همه بقضه

قدرة اوست و چون بگوئی تا مل کردی و نعمت و منتهای
خدا تعالی بزرگ بر خویشین و دیدی بوفیق دادن بر طاعت
برف کردن موانع و آسسته گردانیدن برایتو جزای بزرگ و
عظیم از تو و از عبادت تو تو را دوست داشتن و استحقاق آن و نیز ثناء و تکریم
گفت برین طاعت تو و دوست گرفت ترا این همه بفضل عظیم است
والا چه استحقاق ترا و چه قدر است مرعبل حقیر معیوب ترا این باید
کن ای نفس که منت مرخدا بر است عزوجل که این همه از لطف
و کرم اوست و سرم و از از التفات کردن بعل خود بلکه منت
خدا بر ایا و کن و همه حال و مشغول موبس از حصول این عطا
که بضرع و زاری سوی خدا تعالی تا قبول کند آن طاعت را
نشدند قول خلیل ابراهیم علیه السلام وقتی که فارغ شد از خدمت
بنا خانه بگوید نضرع و زاری کرد و گفت ربنا تقبل منا انک
انت السميع العليم یعنی ای پروردگار من قبول کن از ما بدستی
که تو می شنوای و انا و ما هرگاه که فارغ شد از دعای گفت ربنا تقبل
و دعای منی پروردگار را قبول کن و دعا را بر این گرفتند بر تو

بقول کردن این طاعت بی بها تو بس آینه این نعمتی است
 بزرگ و نعمتی است عظیم و جنان از سعادت و دولت و عزت
 خلقه و نعمت و کرامت ترا حاصل کرد که در شمار بندگان و امی تو
 اگر از آن غافل بمانی و سرگشوی چه خسرانی و حرمانی حاصل کرده باشی
 پس مشغول شو بدین کار که چون مواظبت کنی و این اذکار بر دل خود
 مکر کنی و از خدای خود یاری و استعانة طلبی تا ترا از التفات
 کردن بخلق و عجب کردن بعمل باز دارد و بر محض اخلص برانگیزد
 و امیدوار که طاعت و عبادت مقبول ترا حاصل کرد که در آن
 و نقصان نباشد بلکه اگر مثل اسطیحات مثلا در همه عمر خود یکبار
 دست آید پس بدستی که آن در حقیقت بسیار است و سود کند
 اگر چه اندک است عدد او هر آینه بسیار است یعنی و بزرگتر تر باشد
 و بسیار است نفع او از آنکه کدام هدیه بزرگتر از آن که از او قبول کند
 پروردگار به بندگان و کدام سعی از آن بزرگتر که بران بکار و شاکوید
 حق تعالی و کدام بصاعت عزیزتر از اضعافتی که از او برگزیند حق تعالی
 پس تامل کن ای مسکین و از جمله غافلان مباش چون چنین

کردی که نفیتم از جمله مخلصان و ذکر آن سندی نیست خدا تعالی
 دانستی و این عقبه با ترس را بس انداختی و از انتهای او ست
 ماندی و بجات ابدی یافتی و الله الموفق منته و لا حول و لا قوة الا
 بالله العلی العظیم **عقبه** **مفتی** و این عقبه حمد
 شکر است پس بر تو باد ای طالب عبادت بعد از قطع این نعمت
 و نظریافتن بمقصود از عبادت سالم از افات بجهت گرفتن
 عزوجل بدین نعمت بزرگ و در جواب حمد و شکر بر تو بسبب دو چیز است
 یکی برای دوام نعمت بزرگ دوم برای حصول عبادت اما دوام
 نعمت بدانکه شکر قید نعمتهاست بدو ایم و قایم ماند و بزرگ آن
 شود خدا تعالی گفت در حق قومی کفرت طایفه بانعم الله با و انهم
 الله لباس الجوع و الخوف با کافوا یصنون ای کافر شدند
 خدا تعالی پس بچنانید این را لباس کسری و ترس پس
 کفران ایشان و قوله تعالی یا فعل الله بعد اکم ان شکرتم و انهم
 و کان الله شا کرا علیما و رسول گفت صلی الله علیه و سلم که نعمت
 وحشی است پس قید کنید از شکر اما حصول زیاد است که چون

این عقبه
 حمد و شکر است
 پس بر تو باد
 ای طالب عبادت
 بعد از قطع این نعمت

قد نعت باشد پس او شمرده و در زیادتى را چنانکه حق تعالی گفت
شکرتم لا یزیدکم اسی اگر شکر کردید نعت شمار از یاد کنم و بید
حکیم چون بنده را پسند که حق نعت قیام نمودنت نهد مرا و با
نعت دیگر و الا نعت داده را از زبان نهد پس این بدانکه نعت
بر دو قسم است دنیاوی و دینی و دنیاوی دو نوع نعت
نفع نعت و دفع نعت نفع آنست که ترا مصالح و منافع داد و منافع
دو نوع است یکی صورت تمام با سلامتی و عافیت دوم لذتها از طعام
و تراب و مسکن و لباس و کنج و غیر آن و نعت دفع آنست
که دفع کرد از تو مضرتها را و مضرتها بر دو نوع است یکی در نفس که برین
سلامتی و اذیت از جانندگی و از جمیع افات و عللها که در تن باشد
دوم دفع کردن مضرتها که از انواع علل و لایق شود و چنانچه قصد کردن
و بمن از آدمی و بری و سباع و غیر آن اما نفعها نیز دو نوع است
نعت توفیق و نعت عصمت و نعت توفیق آنست که توفیق داد و مرا
اولا بر دین مسلمانى پس بر سنه پس بر طاعت و نعت عصمت
که عصمت کرد ترا اولاً از کفر و شرک پس از بدعت و ضلالت پس از معاصی

و التفسیر این نعمتها ندانند و شمار نتوانند کرد و کسی که خدا تعالی ندانند
که مر ترا داده است چنانچه گفت و ان تعدوا نعمه الله لا تحصوها ای
اگر خواهید که نعمتها خدا تعالی را شمار کنید نمیتوانید پس بدانکه
دوام این نعمتها که کفایت پس از آنکه منت نهاد و بر تو زیادت
شدن این بر هر یکی از هر باب که در هم ایجا نزد متعلق یک
چیز است و ان حمد و شکر است پس اگر خلقتی که مرا در این چنین
قیمت باشد و در این این چنین فایده بود و واجب است که از
بج عالی غافل نباشی که جوهری قیمتی و گیمای عظیم است
والله الموفق **سوال** اگر کسی که چیت حقیقت حمد و شکر و چیت
معنی این هر دو حکم این هر دو **جواب** بدانکه علمای
فرق کرده اند میان حمد و شکر که حمد از قبیل تسبیح و تهلیل است
پس از اعمال ظاهر باشد و شکر از قبیل صبر و تقوی و غیرت پس
از اعمال باطن باشد و دلیل دیگر بر فرق کرده اند که شکر مقابل
کنو است و حمد مقابل لوم است و دلیل دیگر گفته اند که حمد عام تر است
و بیشتر و شکر خاص تر و اینست چنانکه گفت خدا تعالی یا فضل

بر فرق

من جباری الشکور ای اندکند از بندگان شکر گویند پس تا
شد که هر یکی را از حمد و شکر معنی دیگر است و حمد ثنا گفتن است
بر کسی بفعل تنکوی این بود مقصدا کلام شیخ حاجه الله تعالی و اما
شکر در معنی او سخن بسیار است این عباس رضی الله تعالی
گفته است که شکر طاعت کردن است جمیع جوارح مرور در کار و
در سر و عذایه و یکی از مشایخ گفته است که شکر ادا کردن طاعتات
در ظاهر و باطن پس رجوع کرده است و گفته است که شکر اجتناب از معاصی
است در ظاهر و باطن و دیگری گفته است که شکر نگاه داشتن دل
و زبان و جمیع ارکان است تا چیزی از این سه چیز هیچ وجه معصیه نکند
و فرق میان این قول و میان قول شیخ اول است که این شیخ
نگاه داشتن را معنی زامیده داشته است بر اجتناب کردن
از معاصی و اما اجتناب از معاصی نیست مگر اجتناب کردن از معاصی
وقت و احوالی آنکه در نفس معنی موجود و محصل است که در آن بند
مغفول باشد و از کفران بدان معصوم و شیخ من گفته است که
شکر تعظیم منعم است بر مقابلۀ نعمت و بحدی که از جبار منعم و کفران

او را مانع شود و اگر گویم که تعظیم محسن است بر مقابلۀ احسان او تا
صحیح شود شکر از خدا تعالی مرئوسه را هم تنکوت و در شکر تفصیل
است که در کتاب احیاء علوم شرح کرده ایم ولیکن حاصل است
که شکر از بند عبارت از تعظیم است که مانع شود از جفا کردن کسی که
احسان کرده است سوی او و ان پیاد کردن احسان محسن است
و ان حسن احوال است که شکر ادا و قبیح حال کافرت و کفران
او و فقیر من که کمترین چیزی که منعم منحت است بخت دادن است
که نعمت او را ب معصیه او ن زد و وجه تسمیه است حال کسی که نعمت
منعم را صلاح عیان او سازد پس آنچه بر بندۀ از شکر و رفقه است
که در تعظیم خدا تعالی انقدر را باشد که جایل شود میان او و میان
معاصی جرب یاد کردن نعمت او چون این کرد آنچه اصل شکر است
بجا آورد پس باید که در طاعت نیز جود دهد نماید و بحدت حاضر باشد
از آنکه این نیز از حقوق این نعمت است اما از نگاه داشتن
از معاصی جاره نیست و الله الموفق **سوال** اگر کسی که موضع شکر را نام
جواب بداند آنکه موضع شکر نعمت است دینی و دنیای وی اما نعمت

در نفس و مال و بدن و مصیبتا شکر واجب نشود ازین روی که مصیبتا است بلکه شکر واجب است
سختی که اندک باشد و شکر بر نعمت باشد و بعضی گفته اند که هیچ شکر و مصیبتی نیست
شکر چه نسبت به نعمتی که در مقابل آن خداوند تعالی را نعمتی نیست پس شکر واجب نشود
گفته اند که در حق تعالی مصیبتا که در مقابل آن نعمتی که در مقابل آن
نعمتی که مقرون است به مصیبتا نه بر نفس مصیبتا و آن نعمتی که در مقابل آن
مصیبتا است است که این عرضی است چنانکه گفت مبتدیان
بجای کرانکه خداوند تعالی را بر من جبار نعمت بودی اول گفته اند این
در دین نیتا و دوم گفته اند بلاسی سخت تر از آن نیتا و سیوم
از رضا دادن بیلا محروم نکردا و این چهارم گفته اند امید تو اب دارم
بر بلا و بعضی دیگر گفته اند که در بلا نعمت است از آنکه بلاها دارم
و ثواب او دارم است و از خداوند تعالی است و از دیگری نیست پس
واجب است شکر مرید را بر نعمتی که مقرون اند بیلا و دیگر گفته اند
داوئی نزدیک شیخ ما همین است که بر شکر و دنیا شکر واجب است از آنکه
این شکر از روی حقیقت نعمت است از آنکه بنده را در مقابل آن
ان در عاقبت ثوابی است که در مقابل آن شکر باید یا خیر است
و که نعمت باشد بزرگتر ازین و این کسی مانده که در روی تلخ

تر بخوراند یا تا حجامت کشاند برای صحتی که در آن است تا توان از آن
خلاص یابی چه بنده است که از خوراندن دارد و میرون آوردن
بقصد حجامت نعمتی است بزرگ اگر چه از روی صورت مکروه است و
طبع از دستغز است لیکن حمد کوی کسی را که دور کردا و این را تو علة
بلکه احسان کنی با او آنچه توانی و بمن است حکم شکر یا نه یعنی که اول
صی الله علی و الله و سلم چگونه حمد و شکر میکند خدا را و اول
بر شکر و وقتی گفت الحمد لله علی ما ساء و سرونه منی که خداوند تعالی
چه فرمود است عسی ان نکرهوا شیئا و یجعل الله فی خیرا کثیرا
ای شایده که چیزی را دشوار دارد و خداوند تعالی در آن خیر بسیار نهاد
و چیزی که نام نهاده باشد او را خداوند تعالی خیر پس آن خیر است که مرید
او را و هم تو گفته اند که نیکویی نعمت نه آن باشد که در لذت داروی
نفس است بلکه نعمت است که زیادت کند درجات را
و چون بندت بسبب کرد و مرد یا ده شدن شرف بنده را و بندگان
کشتن مرتبه او را پس در حقیقت نعمتی باشد اگر چه ظاهر را شکر نیست
محسن باشد پس بدان این را تا تو مقرب یابی **سوال** اگر کسی شکر فضل

یا **حجاب** بلکه بعضی گفته اند شکر لافقت از آنکه خدا تعالی گفته
و قیل من عبادی الشکور ای بندگان شکرگوینده من اندک باشند
بس شاکر از آنکه اخضر خواص گردانید و در مدح مهر نوح علیه السلام
از آنکه کان عبدا شکورا ای نوح بند شکرگوینده بود و نعمت را
در حق ابراهیم علیه السلام شاکر ذکر الا انعمنا علی ابراهیم
شاکر بود و نعمت را بس برگزیده های تعالی او را و دلیل دیگر آنکه شکر
بمقدور انعام است و لهذا بزرگی گفته است که اگر نعمت دهند و شکر گویم
و متران دارم که بلا دهند و صبر کنم و بعضی گفته اند که صبر افضل
از آنکه در صبر نعمت بسیار است و ثواب او بیشتر باشد و مرتبه او بلندتر
خدا تعالی در مدح ایوب علیه السلام گفت انا وجدنا صابرا
نعم العبد انه اواب ای یا قیوم ایوب صابر بنیکو بند باز که فرمود
بجای تعالی و خدا تعالی گفت انما یوفی الصابر و ان ابراهیم
ای داده شود صابر از ابر حجاب و خدا تعالی گفت ان الله یحب
الصابرین ای خدای تعالی دوست دارد صابران از آنکه من شکر
گوینده بحقیقت باشد که صابر و صبر کند بحقیقت باشد شکر شاکر

از آنکه شاکر در در محنت حالی نیست از محنتها که بران صبر خواهد کرد
زیر آنکه شکر تعظیم منعم است بجای که مانع گردد از عصبان و خروج
عصبانیت و صابر نیز مالی نیست از نعمتها که بران شکر خواهد
کرد از آنکه گفته اند سختی بحقیقت نعمت است بس چون صبر کرد
سختیها گوی از روی حقیقت جس کرد نفس خود را از جزای
تعظیم خدای تعالی و این بعینه شکر است از آنکه ان تعظیم نعمت
او را از عصبان و دیگر آنکه شاکر منع خواهد کرد نفس را از کفران نعمت
صبر کردن است از معصیه بس شاکر در حقیقت صابر است و صابر چون عظمه
مستولی داند از عظمه او منع کند نفس خود را از خروج و این شکر است
بس صابر در حقیقت شاکر است بس جدا باشد یکی از ایشان از دیگری
صل بر تو یا دای مرد قطع کردن این عقیده اند که نوشته
و بسیار نفع بجهد تمام و تامل کن درین دو اصل **صل**
اول آنکه نیست کسی را و بند که قدر او بداند و قدر نعمت شاکر داند
و دلیل برین آنست که خدا تعالی حکایت کرده است از کافران
و در کرده است بر ایشان اهولاء بر من الله علیهم من بیننا لیس

با علم بالشکرین معنی جان باشد که این جا بهلان بمان
برود که لغت عظیم و مست کریم کسی را دهنده که او را مال بسیار باشد
و بزرگ زاوه باشد و کفشد چست این که فقیر را از چیدن
نعمت عزیز داده اند و ما را نداده اند خدا تعالی ایشا را جواب
گفت بدین سخن که اَلَيْسَ اَعْلَمُ بِالْشَّاكِرِينَ تقدیر کلام
جانست که سید کریم نعمت کسی را دهد که قدر او بشناسد و قدر
او کسی شناسد که بتن و جان و روی بدو آرد و او را بر همه چیز
برگزیند و از مشقتها که در راه او تحمل کند تنگ نیاید
همیشه بر در او ایستاده شکر گوید و در علم سابق با بود که این
ضعیفان قدر نعمت ما خواهند دانست و بشکران قیام خواهند
پس ایشا اولیتر باشد بدین نعمت از شما بس و انگری و مال
جاه و حب و لب شما را در دنیا اعتبار نیست از آنکه شما نعمته
دنیا و حطام از امیدارید بدین و حق معرفت را و همه جان
و مال خود را فدای برای جاه دنیا میکنید و اما این ضعیفان خود را
میکشند و جاها خود را بمل میکنند در راه ما و بدان پاک نزارند

تا بدانند که ایشان قدر نعمت ما دانستند و استوار گشتند
ایشان بر تو عظیم داشتند نعمتها ما و اعیان چند برایشان
فوت همه چیزی غیر این و خوش شدند بر داشتن هر چیزی
و دشواری و مستغرق شدند تمام عمر در شکر او پس از برای
این مستحقان نعمت عظیم و مست کریم شدند و مخصوص کردند
ایشان را بدین نعمتها و من میگویم که حال همه مردمان که خدا تعالی
ایشان را بدین نعمتها مخصوص کرده است اینست از نعمت دین
از علم یا از عمل همچنین باشد یعنی یا بی هر یکی از ایشان
عارف به بزرگی نعمت و تعظیم کننده نعمت را و وجد کننده در
در تحصیل آن و قیام نمایند بشکران و هر که را پستی از نعمت
محروم کرده شده یا بی مراد او جاهل به بزرگی نعمت و غافل از شکر
ان از آنکه اگر تعظیم علم و عبادت در دل بازاریان عوام انجمن
بودی که در دل علماء و معبدانست باز را بر علم و عبادت بر
نمکنید ندی نه پسنی اگر فقیهی باشد که مسئله شکل مانند او را
حل شود و چگونه خوش بود دل او چنان شود و پندار او که

چندین هزار دینار یافت و بیا باشد که در مسله و مینی سالی فکر کند
 بلکه باشد که تا ده سال فکر کند و باشد که تا پست سال و زیاده هم
 فکر کند و این را بسیار شمر و ملول نکرد و چون معلوم شد
 کرد و منتی عظیم و نعمتی بزرگ داند و خود را بدان توانگر ترین توان
 و شریف ترین شریفان تصور کند بلکه بسیار باشد که مر بازاری
 یا متعالمی که اهل را که خود را در غربت علم و محبت خدا تعالی بخواد
 مثل این مسئله مشکل که حق ان ندانند چنان کنند شوند از اجنبه
 حق شنیدند و باشد که اگر بر و سخن دراز کنند طول شود و چون
 معلوم شود این را کاری بزرگ نبندار و همچنین کسی که میخواهد
 که بخدا تعالی باز کرد و جبهه کند و جبهه بزیاضت خود را بگذارد
 و جبهه نفس خود را از لذت و شهوات بکاهد دارد و تا شاید که حق تعالی
 دو رکعت نماز بخانه باید او را میسر گرداند و جبهه بضرع و زاری کند
 تا شاید که در کیاست مناجاتی با صفوة و جلالة حاصل شود
 و چون بدین مختصر باید در ماهی یکبار یک سال یکبار یک
 در همه یکبار از آن نعمتی بزرگ و دولتی عظیم تصور کند و بغایت خوش

شود و خدا تعالی را شکر گوید فان رحمته و میدارها و شکرها
 هیچ نفرد و پستی دیگر را که اولاد نیز همان می برد که من در عبادت
 رغبت دارم اگر محتاج شود در حاصل کردن مثل این عبادت
 صافی نقصان کردن لغت از افطار یا ترک کلمه لایقنی یا دفع خواب
 ساعتی بدان نفس او مساحت نکند و اگر بر سبیل ندرت عبادتی
 با صفا و اوج حاصل شود و از آن خود چیزی شمارد و بر آن شکر کند
 بلکه خوشی و شکر گفتن او انگاه باشد که در می حاصل شود و یا خوردنی
 خوب بخت شود و یا خوالی دراز یا سلامتی تن میر شود و در وقت
 گویند الحمد لله من فضل الله مثل این غافلان و جا بندان چگونه
 برابر آن نیکوختان و مجتهدان و زاهدان شوند و بسیار بختی است
 که این مسکینان ازین جزای محروم ماندند و ان طالبان جوارق
 بر آن خفیه یافتند و این قسمتی است که احکم الحاکمین کرد و هوا علم الهیه
 اینست تحصیل آنکه خدا تعالی سر مودالین الله با علم انشا کن
 پس نیکو قسم کن و حق ان بگذار و بدانکه هر چیزی را که تو از روی بری آرد
 هرگز از ان محروم نشوی مگر از قبل نفس خود پس همه کن و بگویند تا قدر

و نعت دیگر

نعت خدا تعالی بانی دنیا و آخرت حق است و او را تعظیم کنی یا مستحق
برین نعت باشی اصل دوم آنکه کسی که قدر نعت نداند و شکر او نکند
نعت از سلب کند و دلیل برین آن که گفت خدا تعالی وائل
عليهم بنا الذي اتينا ه اياتنا فانسخ منها فاتبعه الشيطان
فكان من العاوين ولو شينا لرفعنا ه بها و لكنه اخلد
الى الارض و اتبع هواه فنبذته كمثل الكلب ان تحمل عليه يلهث
او تتركه يلهث ذلك مثل القوم الذين كذبوا بآياتنا
فاقص القصص لعلمهم يتفكرون نعت دیگر کلام جان باشد که
که ما نعت و اویم این بنده را نعتی عظیم در باب دین و دنیای
رفیع کرمت کردیم تا نزدیک ما جاده و منزلت بزرگ باشد
ولیکن ندانست قدر نعت ما و سوی دنیا خیس و حقیر می کرد
و شهوت فانی مغروری را برگزید و ندانست که همه دنیا نزدیک
در مقابل دین کمتر است از برشته و همچون سکی بند که قدر اکرام و
امانت نکند و همه نعت و کرمت در مقابل او باره نان یا یک
استخوان که سوی او اندازند تصور کند و اگر او را بر بایز نشاند

نعت ای قائل

و یا میان خاک ایستاند نزدیک او بر آید بشنود این بنده
تبا که کار چون قدر نعت ندانست و حق کرمت نشاند خست برینا
حقیر و لذت خیس مشغول شد بنظر کردیم سوی او بنظر سیاست
و حاضر کردیم او را در میدان عدل و حکم کردیم برو حکم
و سلب کردیم از همه نعمت و خلعت و کرامتها خود و پیروان
از دل او معرفت خود و بر سر نه کردیم او را از همه فضیلتها و
کرما خود و دیگر دانیدیم او را همچون سکی را نده و شیطان
از رحمت دور مانده مغرور با خدا تعالی من سخطه و الیم عیایه و عذابه
اینه بنار و آتش و ایجا قناعت کن بمنال ملکی که بنده از کین
خود را کم کند و جاده خاص خود را بوشاند و بخود نزدیک گرداند
و مرتبه او بالاتر از مرتبه همه خادمان و حاجبان کند و بغیر باید
بلازم بودن در حضرت خود و در موضع دیگر برای او قهر می کند
باید تا ملک و مخدوم شده بنشیند پس اگر این بنده بجانب بلان
ملک یا بجانب خرمند ملک بندگی فانی بخورد و با سکی را بپزند
که استخوانی بیجا دیدن ترک خدمت ملک کیر و سوی او می نگرود و

و مخدوم کردیم او را از
فضیلتها و کرامتها خود

و کینه کار و حسد و انتقام
چون از خدمت ملک
باز کرد و بیجا

کمند و باره فلان از خزینه و دربان بستانند یا استخوان انسانک
بر باید نه آنکه آن ملک در محال است و اگر گوید که این سفله و کینه است
که حق کرامت انداخت و قدر غرض از انشا حق این مردی
الهم و عظیم الجبل است و بی تمیز و پیرمت است پس حکم کند
که خلیفه جنتی از باریستند و از حضرت من در کتب و
برای اینست حال عالم چون میل کند بسوی دنیا و اینست حال عابد
چون پسروی کند بسوی نفس را بعد آنکه خدای تعالی او را مرتضی
گردانیده بعلم و عبادت خود و معرفت سرفیه خود و احکام خود
انداند قدر این نعمتها و روی آورد بخیری که حقیر تر است نزدیک
خدای تعالی و دوست دارد او را از این نعمتها از علم و عبادت
و حقایق و همچنین کسی که مخصوص گردانیده است او را خدا تعالی
با نوال و توفیق و عصمت خود و اراده کرده اند است او را با نور
خزیت و عبادت خود و ایم بسوی او بنظر رحمت می نگرند و با او
فخر میکنند و فرشتگان و او را بدرگاه جایی و عزیزی و پندارند
بر تبه رسد که اگر دعا کند اجابت کند او را و اگر بخا به عطا کند او را

و اگر نقاحت کند شود و کند او را و اگر خیری بر دل او کند و برساند
او را پیش از آنکه سوال کند زبان پس کسی که او را انجالت کند
و قدر این نعمتها شناسد و بسوی این نعمتها نه بیند و در دنیا
آرد بشهوتی نفسانی که هیچ قدر ندارد و بسوی لقمه از دنیا که او را بقا
نیاست و نه بیند بسوی این کرامت و خلعتها و پادشاه
نشینها و نیزه بیند بسوی آنکه او را وعده کرده است در آخرت
از ثواب بزرگ و نعمت مقیم پس چه بدتر و حقیر تر بنده باشد
و عظیم تر خطر باشد اگر داند و فهم کند میخواهم اسم خدا
که بر و رحیم است که در صلاح آرد و بار افضل خود و سعته و قوت
خود که او است ارحم الراحمین پس بر تو باد ای مرد که بجهت تمام
بکوشی تا شبانسی قدر نعمتهای خدا تعالی که ترا داده است
از نعمتها و تو نمی بینی که بسوی دنیا نظر التفات کنی بشنو که
خدا تعالی با سید کائنات صلی الله تعالی علیه و آله و سلم
چه میگوید و لقد ایتناک سبعاً من المانی و القرآن العظیم
تحدین عیشک الی ما نمتنا به ازواجنا منهم و لا یخزن علیهم

و چون را نیفتد

و تضرع جان باشد که او قرآن بزرگ میداند واجب است بر او که نظر
بوی دنیا حقیر کند فاصله که رغبت کند از آنکه حطام دنیا خدا را
بر همه کافران و فرعونیان و محمدیان و زندقان و جاهلان و فاسقان
که ایشان خوارترین خلق اندی بر زو تا بجای که در آن خسران می شوند
و از پیغامبران و صدیقان و علمایان و عابدان و عارفان
که ایشان عزیزتر از خلق خدایند باز مسدود تا بجای که بسیار
که باره مان و باره جا به نیابند و بدان بدین منت می نهند
چنانچه موسی را علیه السلام گفت اگر خواستی شنا از منستی داری
که چون فرعون از او بیدید دستی که او از مثل این عاجز است و
دینار از شما دور بدارم و من با اولیا خود می کنم و ایشان را
از نعمت دنیا جان نگاه دارم که شربان مشق شر خویش را از کس
شدن و اینکه من ایشان را دنیا نمیدهم نه بسبب خواری ایشان
بلکه برای آن تا فواید مت ایشان را بفضی که مل کرمت کنم پس
اگر بصیرتی داری درین کار بگو نظر کن در نعمتها خدا تعالی چه بزرگ
بسیار بگوینی فاصله بر نعمت اسلام که این نعمتی بزرگست و حققت

چند آن از دنیا

باریک

بیا

بدانکه اگر تو در اول دنیا افزیده شدی و شکر نعمت اسلام میکنی
وقت تا ابد هم حق آن نگذارد و بودی و روایت کرده چون پیغمبر
یعقوب علیه السلام آمد و بنات یوسف علیه السلام بداد یعقوب
گفت بر کدام دین گذرشته گفت بر دین اسلام بهتر یعقوب گفت
اکنون نعمت تمام شد بر او گفته اند که هیچ کلمه نیست و در قرآنی
خدا تعالی و زبانی در سر از من که بنده گوید الحمد لله الذی اعلم
و در بیان اسلام پس نهاده از شکر گفت بر نعمت اسلام و معرفت و فواید
و حضرت عاقل نسوی و نیز بر اسلام امین بنی ساسی که اعتبار
از کار ما باشد روایت کرده اند که سفیان ثوری رحمه الله تعالی
گفته است هر که از زوال اسلام امین باشد البته اسلام از او سلب کند
و شیخ مکتوب چون حال کفار و زاری ایشان در آتش و عذاب ایشان در عذاب
بشنیدی گفتی بر نفس خود امین باش پس چه دانی که عاقبت کافران
حیثیت و در سابق از دل در باب توجه حکم کرده اند و غرضه مشو
بصفا و اوقات که شاید که زیر او افتد باشد و یکی از مناجات
گفته است که ای گروه مغروران بجزیه بر این بسیار باشد که

حضرت نغمه باشد راسته که دانسته خدا تعالی العلی
بأنواع نعمه خود و او نزد خدا تعالی در حقیقت در لغت بود و راسته
کردانید بلغم با عور را با نوار و لایت خود و او نزد خدا تعالی
حقیقت در عداوت بود و روایت کرده اند از علی رضی الله عنه
گفت چند مسند ج اند با حسان و چند مفتون اند بحسن قول
و چند مغرورند بستر خدای ذو النون رحمه الله علیه را پس میدند
که بیان کن نهایت ترین چیز که بنده بدان فرقی نشود و فرمود
بإطاف و کرامات و از برای این گفت خدا تعالی سننیم
من حیث لا یعلمون ای بکرم اینها را از جای که ندانند و بداند
هرگاه که از مقربان شدی کار تو اخوف و اصعب و
معامله تو باشد و او قشید و خطر تو عظیم از آنکه چون کسی بلندتر
رود و در هوا گرفته سخت بود و افتادن او ابراهیم او هم
رحمة الله تعالی میسر باید چگونه امین نشینی که ابراهیم علیه السلام
میسر بودی و اجنبی و بنی ان نعبدا الا صنام و یولعون
علیه السلام گفتی تو فنی مسلما و الحقنی بالصالحین و فیان توبی

رحمة الله و ایما گفتی اللهم سلم سلم جانکه کسی در شتی و قشیم
بگوید و از عارفی شنیده ام گفت مغبری از خدا تعالی پرسید
از حال بلغم با عور و راندن او با جندان که است خدا تعالی گفت
جندان نعمتها که با او را دوام یک روز شکر من گفت اگر در همه
یکبار شکر کردی من نعمتها از دست بگریزی پس پندار شوی باز
و از شکر گفت غافل مشو بقدر امکان بر نعمتها خدا تعالی شکر گو که بهترین
آن اسلام و معرفت است و کمترین آن توفیق تسبیح و عصبیت
از کلمه لایعنی است تا ببلای زوال لغت مبتدیان نوی که در کردن
قبول و ذوق بعد از وصال سخت و نوار است لغو و با بعد از آن
نکاح که اوست کرم و رحیم **فصل** حاصل کار آنکه
چون در نعمتها خدا تعالی بنیکو نظر کردی و این نعمتات
بریدی و علما صالح کردی با علم و از کنایان پاک سازی
و موانع پس انداختی و عوارض دفع کردی و بر بوا
خطر یافتی و قوا روح سلامت ماندی چند حاصل شد مژده
از خصلت با شریف و مرتبه بلند که اول آن بصیرت و

و معرفت است و آخر آن قرب و شرف است پس تا مل کن در آن
بقدر عقل خود و سنگر کو هر خدا را غرور و جل بقدر طاقت خود
و مغرور کن زبان خود را بجه و شمار او و بر کن دل خود را ببطمه و
جلال او و دور باش بقدر امکان از معصیه او و بای دار بر خست
او بقدر وسعت خود و هرگاه که از شکر غافل شوی زود باز گرد
و شکر گو و بگو ای خدا کریم جانم در اول فضل کردی بی استحقاقی
کنون نیز تمام کردی و ان بغضل خود بغیر استحقاق دوست بالا
کن و خدا کن مبداء اولی و انا مکمل یافته اند تاج هدایت او و
اند خلاوت معرفت او پس ترسیده اند بر نفس خود از خوف رذیله
و امانت و از وحشت بعد و ضلالت و تضرع کرده اند سوی درگاه
حق تعالی و در خلوتها فریاد کرده اند و گفته اند ای پروردگار مگر در
دلها بار از نزدیک خود رحمتی که قوی بخشنده کو من بقدر
آنست که یا قیوم یا از تو لغتی پس طمع دارم از تو لغتی دیگر در آن توئی
جواد و دانا پس جانم بجز داده این انعام را در ابتدا تمام کردی بر
خود و در انتها و نشینده اولی و عاصی که تعلیم کرده است حق تعالی

و خود را بکلیه نمودی
سوی خیر راه را
و بخش مارا **ص**

سنگین

پسندگان خویش قوله تعالی اهدنا الصراط المستقیم لغنی ثابت و ابرار
بر راه مستقیم خویش و ایم دار راه مستقیم بر ما و یوسوسه از ارباب
شدن این نعمتها خایف باش که خطر بزرگت یکهان گفته اند نظر
کردیم مصیبت سخت در عالم هیچ است **اول** بخودی در غربت **دوم**
در ویشی در پیری **سیم** مرگ در جوانی **چارم** کوری بعد
از پیمانی **پنجم** فراق بعد از وصال و همچنین در هر نفسی
که خدای تعالی ترا داده است شکر میگوی چون این همه کردی از
جمله عالمان و عارفان و قیاسیان و طاهران و زاهدان از دنیا
و مجردان برای خدمت و تفرگندگان مر شیطان و نفس را
و متقیان بحق تقوی و ناصحان و حاشعان و متواضعان و متوکلان
و موفضان و راضیان و صابران و خائفان و راجیان و مخلصان
و ذاکران و شکران و مستقیمن سندی پس تا مل کن این کلام
و الله ولی التوفیق و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم **وال**
الکوسی چون کار بدین طریق مشکل است پس کم باشد کسی که
عبادت کند و بدین مقصود برسد و کدام کس قوه آن باشد که

که این تره الطیبی بجای آورد **جواب** بر آنکه خدا تعالی بخشنده است
 و قیل من عباده السکور و لکن اکثر الناس لا یعلمون ولا
 یستکبرون ولا یعقلون ولا یفقهون ای پشتم مردمان ندانند
 و سرکشند و عقل ندارند و فهم ندارند و با این عداست
 بر کسی که خدا تعالی بر او اسان کند و بر بند، جهد کردند و بر خدا
 راه رفت نمودن چنانک گفت والدین جاهدوا فیما بینکم
 بینا ای کسانی که بجاهد، کند در راه ما راه نمونی کنیم ما این را
 را آنها خود و چون بند ضعیف بد آنجه برویت قیام نماید
 جهمان بری پروردگار قدیر و غنی و رحیم و کریم که سعی و پرا
 ضایع ندارد هرگز نبود ان الله لا یضیع اجر المحسنین **ال** اگر
 کسی عمر کوتاه و این عبادت سخت و دراز است چگونه عمر وفا کند
 تا آدمی این همه شرائط را بجا آورد و این عبادت را قطع کند
جواب بر آنکه راست گفتی که عبادت دراز است و شر الطیب
 در سخت است ولیکن چون خدا تعالی خواهد که بنده را برگزیند
 راه دراز او را کوتاه کند و سوار را اسان کند تا بعد از قطع کردن

این عبادت که در نزد یک است این راه و صحرا است
 روایت کرده اند که چون با نیر در حقه الله تعالی در نهایت حال این راه را
 سخت و دراز با ترس و دود و عمر کوتاه گفت ای چگونه فهم توانی
 او از او که در حق نفیست فقال ای بکذا نفس خود را بسپار و من
 همین کنم چون بدین عقبه رسیدم و انتم تا کسی باشد که این
 در هفتاد سال قطع کند و کسی باشد که در بیست سال قطع کند
 و کسی باشد که در ده سال و کسی باشد که در پنج سال و کسی
 که در یک سال و کسی باشد که در شش ماه و کسی باشد که در یک ماه
 و کسی باشد که در یک هفته و کسی باشد که در یک روز و کسی باشد
 که در یک روز ساعت یا کسی باشد که بتوفیق و عنایت خدا تعالی
 در یک لحظه قطع کند نه چینی که اصحاب کعبه را که در تائید ایشان
 پیش نمود که چون در یک خود و قیاس تغیری دیدند گفتند
 ربنا رب السموات والارض و حاصل ایشان را معرفت میدیدند
 درین راه است از حقایق و قطع کرد و بدین راه را و از حق و حقیقت
 و مستقیمان مستقیم و این حدیث را از مقدار یک ساعت بگذرد

و متکلمان

یک خط حاصل شود و دیگر نه بینی سخن در خون پاک که نمود
 ایشان که یک خط که چون بدیدند معجزه موسی را علیه السلام گفتند
 انما برت العالمین و راه را بر بدیدند و قطع کردند و از ساعتی
 تاب ساعتی از جمله مومنان و موحدان و عارفان شدند و راه
 شدند بقضا و صاحب شد بر بلا و شکر کردند بر نعمتهای
 ایمان و اسلام و مشتاق شدند خدا تعالی تا فریاد بر آورده و
 قالوا لا خیر الا لی ربنا لم یقلون ای نیت زبانی ما را بکن
 میخواهی که ما سوی بروردگار باز گشتیم حکایت کرده اند که ابراهیم
 ادم بود چنانچه بود در کار دنیا چون از دنیا روی برگردانید
 و این راه را سلوک کردند گشت بر دیگر مقداری که از پنج تا عمر رسید
 چنانکه مردی از بهل در اب می افتاد اشارت کرد که بایست انروز
 در هوا بایستد و از هلاک خلاص یافت و دیگر را بعبه بصری
 بود عمر بر آمده در بازار بصره می فروختند هیچ کس در دست نمیکرد
 بیک آنکه عمرش بر آمده بود یکی از بازار کمان بمقدار صد درم
 بخرد و از آن کرد در ابعبه این راه را اختیار کرد و عبادت خدا تعالی

رَبِّ مُوسَى وَ هَارُونَ

مکر از این

پیش گفت کیل تمام نشده بود که عالمین و عالمان بصره زیاده
 آمدن گرفتند برب بزرگی و منزله او اما کسی که خدا تعالی در باب
 غیبت کنند پس او را بغض او باز گذارد و با باند که در کسناخ از
 شاهدار این عقیقه بمقتدا سال ماند و قطع نتواند کرد و چندین بار
 فریاد کنند که چه باریک است این راه و چه مشکل است این کار بداند
 همه کار بیک اصل باز میکرد و ذلک تقدیر العزیز العظیم
 الحکیم **سوال** اگر کسی جز این مخصوص شد بتوفیق خاص و دیگری
 محروم ماند در بندگی هر چه بود **جواب** بدانکه چون این سوال
 کسی از مرادفات جلال ندانشد نوی که ادب نگار و سر نوشت
 شناس و حقیقت بندی بدان که خدا تعالی هر چه را که بخواهد بفرستد
 نشود قوه تعالی لا یسأل عما یفعل و هم لیسألون کفهم من که
 مثال این راه چون راه بلراط است در آخره یعنی چنانکه کسی باشد
 که بر بلراط چون برق بگذرد و کسی باشد که چون باد بگذرد و کسی
 بریده بگذرد و کسی چون آب و کسی چون شتر و کسی باشد که
 جان رود که بگذرد و همچنین انگشت شود و کسی باشد که چون آواز

دان غیب حق نشاند

چون پیاپی و کی

پس همچنانست حال این راه

دو زوج نشو و نمقد و گشتی باشند که یکسان دور خورشید گردند
دو زوج اندر زمین این دو صراط اند صراط دنیا و صراط آخره
و صراط آخرت فرقه‌هاست و هولما و او اهل بصائر پسندند
صراط دنیا مردلهاست و هولمای او اهل بصیرت پسند و اختلاف
احوال ساکنان در آخرت بسبب اختلاف احوال اینانست در دنیا
بس تا مل کن این را و بدان فهم کن چنانچه حق انت و العبد الموفق
فصل بعد ازین بدان آنچه حقیقت است درین کار است
که این راه در درازی و کوتاهی سحر راهی نیست که آنرا بیای قطعه
بلک این راه روحانیت و قطع آن بفریب و رفتن آن بدست
بر حسب عقاید و بصایر و اصل او نور سمانی و نظر الهی است که در دل
بند و افتد که بدان نظر کار هر دو ساری یقین پسند و این نور را
بسیاست که بند صد سال طلبد و نیاید و نری از دونه پسند و آن
بسبب خطا او باشد و طلب و تقصیر کردن در اجتهاد و جهل و بطریق
کار دیگری در بیجا سال یا بدو دیگری در ده سال و دیگری در بیست
و دیگری در یکماه و دیگری در یک هفته و دیگری در یک روز و دیگری

در یک روز

در یک ساعت و دیگری در یک لحظه یا بدو ایست رب العالمین
ولیکن بنده ما مورت با جتنا دین واجب است که آنچه فرموده اند
بجا آرود کار خود مقصوم و مقدر است و برود کار عادل و
حاکم است یفعل البیات و حکیم یأید **سوال** اگر کسی بجز
بزرگت آنچه زوج و نوار است این کار وجه بسیارست چیزی
که بنده درین راه محتاجت بس این چندین عمل و چندین جهد و تحیل
کردن این شرایط برای چه چیز است **جواب** جواب را که این گفتی
که کاری سخت است و خطری عظیم است راست گفتی و ازینست که
خدا تعالی گفت لقد خلقنا الانسان فی کبد یا فریدم آدمی را
در رنج و شدت و ازینست که رسول صلی الله تعالی علیه و آله و سلم
فرمود اگر شما بدانید آنچه من میدانم بسیار کنید و اندک بخندید و قضا
کرده اند که مادی ندانید از آسمان کاشکی این خلق افزیندی
و کاشکی چون افزیده سندی بدانستندی که برای چه افزیده شده
و ازینست که ابوبکر صدیق رضی الله عنه گفت کاشکی من سبزه بودم
تا حیوانی خوردی و ازینست که فیصل رضی الله عنه گفت من از روی

حال ملک مقرب و بنی مرسل و نه بنده صاحب می برم بلکه از روی حال
 انکس می برم که افزیده نشده است و ازین است که خطا سدا گفت
 اگر انشی بنفرزند و بگویند هر که خود را درین آتش بسوزد معدوم و ناب
 کردیم این باشد که از فرحت میرم پس از آنکه بانش بر سر
 ای مرد کار دشوار است چنانکه گاهی بکشت تر و عظم تر از آتش است
 در جهان و و هم تو است ولیکن کاریست که خدا تعالی تقدیر کرده است
 و قلم بر آن آسوده پس حلیه نیست مر بنده اگر بقدر امکان جهد کرد
 عیونیت و خبک زدن در کرم خدا تعالی و نالیدن و فزع کردن
 تا شاید بکرم خود رحمت و فضل او سلامت بمانی اما اینک گفتی این عمل
 و جهد برای جبر است بدانکه این سخن نیست که دلیل میکند بر عقلیت
 چهل تو بلکه صواب اینست که بگوئی آنچه بنده ضعیف میطلب این
 عمل و جهد در مقابله آن جبر است تو باری هیچ میدانی که این
 ضعیف چه میطلب باقل جزئی که میطلبه علی الحد و جبر است
 یکی سلامتی در هر دو برای دوم ملک هر دو برای اما سلامتی در
 از افتاد و غولها او چنانست که ملک مقرب از وی سلامت نماند

خدایت دید و صحبت

بدانکه خدایت ناز و نوت و ناز و نوت معرفت شنیدنی است
 زوایت کرده اند که روح بنده را بالای آسمان برند و ملائکه
 آسمان گویند تعجب که چگونه نجات یافت این از آن سر
 که بهترین مادر آنجا هلاک شده دوم آخره و هو لهما و سخیبها او
 بحیثیت که همه دنیا و رسل نفسی نفسی فریاد کنند و گویند
 از تو امروز کمر نفس خود را تا روایت کرده اند که اگر مردی را عمل بفتاد
 بغا میر باشد همان برد که نجات نخواهد یافت پس کسی که از
 چنین دنیا و این اسلام سپردن آید در جهان روزی که از حلالها
 آن روز خدا تعالی در کلام خود یوم التغابن گفته است روزی خواهد بود
 که بسایک را بجای پی برند و بسا پر را بجای مرید برند و بسا مرید را بجای
 پسر برند و بسا غلام را بجای خواجه و بسا خواجه را بجای غلام
 برند و اگر کسی از جنین نفس و از هولهای او سلامت نماند و در
 بهشت رود اینکار نه اندک باشد و اما ملک و کرامت دنیا
 بدانکه مراد از ملک نفوذ امر و تصرف و نیست است و این
 بحقیقت در دنیا مراد و لای خدا تعالی راست که راضی القضا

او و بر و بر زمین ایشان یک قدم است و سنگ و خشت بر ایشان
 نهد و فقره است و او در میان و بریان و بهایم و طیور مسخر ایشانند
 هر چه ایشان خواهند آن شود و ایشان خواهند که آنچه خدا بخواهد
 خواسته است و از کسی نترسند و همه کس از ایشان ترسند و هیچ
 کس را خدمت نکنند و همه کس ایشان را خدمت کنند و ملوک دنیا را
 عشر عشر این مرتبه نیست اما ملک اخره خدا تعالی میکشد و او را
 رایت تمام رایت نعمت و ملک کبرای ای چون به منی آنچه منی
 نعمتی و ملک بزرگ بس بزرگ دار ملک را که بر و بر و عالمیان
 بزرگ گوید و تو هم میدانی که دنیا قلیل است و نصیب یکی از ما
 از آن قلیل قلیل است با اینچنین قلت بدل مال و روح میکنی
 تا بدان رنج کثیر از این قلیل طعم مایه و بسیار باشد که طعم مایه
 و اگر حاصل شود با عذاب بسیار و بگذرد و در شمار و آنچه خرج
 کنی در مقام این از نفس و مال بسیار کرده و بگذری پس چگونه
 باشد حال کسی که ملک کبریا در و در نعم محمد و طایفه حقیقی
 در مقام آن اینچنین ملک دور گفت نماز کند و در دنیا و در آخرت
 تمام شد مناجات العابدین بهم محمد ^{صلی الله علیه و آله}



بقیة